

پرونامه تاریخ شفاهی رادیو بی بی سی

خاطره ها و تحلیل ها

تاریخ مختصر افغانستان در نود سال اخیر

(۱۹۹۲ - ۱۹۰۰)

مترجم : حامد علمی

Ketabton.com

ناشر : مرکز نشرات اسلامی صبور

برنامه تاریخ شفاهی رادیو بی بی سی

خاطره ها و تحلیل ها

تاریخ مختصر افغانستان در نود سال اخیر

(۱۹۹۲ - ۱۹۰۰)

مترجم : حامد علمی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ویژگی ها

- نام کتاب : خاطره ها و تحلیل ها
- تهیه کننده برنامه : داکتر عبدالعلی ارغنداوی
- بخش کننده برنامه : رادیو بی بی سی (بخش پشتو)
- ترجمه به دری : حامد علمی
- صفحه آرایسی : حمید نور
- تیراژ : ۱۰۰۰ نسخه
- تاریخ چاپ : زمستان ۱۳۷۷ هجری خورشیدی
- ناشر : مرکز نشرات اسلامی صبور

۱۲۲، گل حاجی پل، اریاب رود، تلیفون : ۸۴۳۳۸۲

E-mail : slccfar@psh.brain.net.pk

فهرست

صفحه	عنوان
۱	سلطنت امیر حبیب الله
۶	امان الله و افغانستان مستقل
۱۱	ریفرم های امان الله
۱۶	سقوط حکومت امانی
۲۱	امیر حبیب الله کلکانی
۲۶	سلطنت محمد نادر شاه
۳۱	اداره و شیوه کار
۳۶	سلطنت محمد ظاهر شاه
۴۹	صدارت شاه محمود خان
۵۳	صدارت محمد داود خان
۵۸	کارهای عمرانی
۶۳	استعفای صدراعظم
۶۸	دوره انتقالی
۷۷	انتخابات شورا
۸۲	حزب دیموکراتیک خلق
۸۷	جنبش های اسلامی
۹۲	پوهنتون کابل
۹۸	مطبوعات و جراید
۱۰۳	ساختار قومی

صفحه	عنوان
۱۰۸	جمهوریت
۱۱۳	جمهوریت و مخالفین
۱۱۸	سیاست اقتصادی و اصلاحات ارضی
۱۲۲	پروژه آب هیرمند
۱۲۷	حزب انقلاب ملی
۱۳۲	مسأله پشتونستان
۱۳۸	سیاست خارجی افغانستان
۱۴۳	کودتای ثور
۱۴۹	اختلافات داخلی حزب خلق
۱۵۵	اصلاحات ارضی
۱۶۰	جهاد و مقاومت
۱۶۵	سقوط نور محمد تره کی
۱۷۰	حکومت حفیظ الله امین
۱۷۵	تجاوز شوروی بر افغانستان
۱۸۰	چرا به افغانستان تجاوز شد؟
۱۸۵	قیام علیه نیروهای شوروی
۱۹۰	مقاومت داخلی
۱۹۵	اختلافات داخلی حکومت کابل
۱۹۹	معاهده ژنو
۲۰۴	کودتای شهنواز تنی
۲۱۰	ناکامی برنامه ملل متحد

اهدأ :

به مادر مهربانم که سخت علاقه مند بود تا خواننده و
نویسنده شوم ولی افسوس که نشدم.
« مترجم »

یادداشت مترجم

کتابی را که به دری برگردانده و در دسترس شما گذاشته ام مجموع خاطرات، چشم دیده‌ها و تحلیل‌های شاهدان عینی، حادثه‌سازان و صاحب‌نظران در باره گوشه‌ای از تاریخ معاصر افغانستان است که با خاطره‌هایی از سلطنت امیر حبیب‌الله خان آغاز و به‌پناه‌ننده شدن دکتر نجیب‌الله به دفتر سازمان ملل متحد در کابل خاتمه می‌یابد.

این کتاب، که نخستین تاریخ شفاهی افغانستان به شمار میرود، به همت دکتر عبدالعلی ارغنداوی - تهیه‌کننده، بخش پشتوی رادیو بی بی سی - از لابلای مصاحبه‌ها ترتیب و از طریق همان رادیو به نشر رسید.

ارغنداوی برای جمع‌آوری این مصاحبه‌ها به سفرهای طولانی در سراسر دنیا مبادرت ورزید و گاهی در کابل و گاهی در اردوگاه‌های مهاجران و شهرهای پاکستان و زمانی در خیابان‌های پرجمعیت اروپا بدنبال حادثه‌سازان و شاهدان عینی شتافته از بین صدها چشم دید، نظر و تحلیل برنامه‌اش را در چهل و سه فصل تهیه نمود و آنرا با دقت تمام و بیطرفی کامل بدست نشر سپرد.

تهیه‌کننده در شرایط بس دشوار، در سرمای یخبندان و جنگ‌های داغ‌به‌کابل آمد و با مترجم، که در آن زمان خبرنگار رادیو بی بی سی در کابل بود، به دیدار رهبران دولت اسلامی افغانستان رفت. من شاهد بودم که تهیه‌کننده با چه مشکلات توانست حقایق و نظر‌ها را برای نشر جمع‌آوری کند.

تهیه‌کننده برنامه توانسته است حادثات بس بزرگ تاریخ معاصر کشور را از

حافظه حادثه سازان و شاهدان عینی بیرون بکشد و ثبت تاریخ پر افتخار کشور ما نماید. هرآینه قسمت هایی از این یاد داشت ها برای پژوهشگران تاریخ معاصر کشور ما بس ارزنده و مفید است و نشر این برنامه در شرایطی که ده ها حادثه تاریخ معاصر ما ناگفته مانده و صدها حادثه ساز از جهان رفته یا در کشور های مختلف دنیا پراکنده شده اند، یک اقدام بسیار بجای و نیک بوده است.

در کنار ویژه گی هایی که این برنامه و کتاب دارد، مانند اکثر کتابها و برنامه های تاریخی دیگر، خالی از اشتباهات و نواقص نیز نیست. بنده منحیث مترجم ضرور میدانم تا خوانندگان گرامی را به آن اشتباهات و نواقص، که بنظر من باید اصلاح میشد، متوجه سازم.

اگر چه برنامه رادیویی که توسط این اثر عرضه شده دارای فصل های مختلف است اما حوادث کمتر با هم ارتباط دارد و بسا از حادثات مهم تاریخ معاصر کشور ما ثبت این دفتر نگردیده است.

از نگاه ترتیب زمانی وقایع کتاب حاضر دارای نواقص بزرگ می باشد و حوادث تاریخی کشور پیهم ذکر نگردیده و فصل های کتاب را نمیتوان بصورت پیهم و در ارتباط با همدیگر شمرد.

جملاتی که دو نظر را با هم ربط میدهد و در اصطلاح ژورنالیزم رادیویی Link نامیده میشود ضعیف و سطحی است و نمیتواند نظر قبلی را با بعدی ربط شایسته ای بدهد.

تهیه کننده توانسته است بدنبال حادثه سازان و شاهدان عینی به چهار گوشه دنیا برود اما نتوانسته یا نخواسته حرف های مهم، جالب و ناگفته تاریخی را از حافظه عده ای از تاریخ سازان بیرون بکشد، مثلاً: با محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان مصاحبه صورت گرفته ولی، سولاتی که مطرح شده کاملاً بی مورد و خلاف انتظار است. اگر چه تهیه کننده برنامه مسئول مصاحبه نیست و شخصی دیگر آن مصاحبه را انجام داده اما عیب برنامه شمرده میشود. به همین سان مصاحبه های رهبران مجاهدان و بلند پایگان حکومت سابق افغانستان نیز دایلی کاستی هایی می باشد.

راجع به چگونگی ترجمه این برنامه باید عرض برسانم که این خاطرات را در همان

زمانی که از رادیو پخش میشد روی نوار ثبت و به ترجمه آن آغاز کرده بودم و میخواستم تا آنرا به نشر برسانم. برای این منظور با آقای شکرالله پیروزمند کهگدای، گرداننده جریده وزین کاروان در ایالات متحده امریکا، داخل تماس شده چند بخش آنرا به نشر رساندم. مگر بعداً مقامات بی بی سی گفتند که باید تا چاپ کتاب پشتو منتظر باشم و از نشر ترجمه آن بپرهیزم. ماهها گذشت تا رادیو بی بی سی موفق شد تمام برنامه ها را به شکل کتاب در آورد. زمانیکه کتاب پشتوی برنامه ها به چاپ رسید تمام فصل ها و گفتارهایی را که قبلاً ترجمه نموده بودم با اصل مقایسه کرده آنرا مطابق کتاب ساختم. بنابراین با اطمینان کامل اظهار نموده میتوانم که این ترجمه از نگاه موضوع و محتوی با اصل برنامه صد در صد مطابقت دارد.

زمانیکه کتاب بی بی سی به نشر رسید در قسمت آخر آن ضمیمی گنجانیده شده بود. این ضمایم شامل معرفی نام ها، روزشمار وقایع افغانستان در نود سال اخیر، اسناد تاریخی و فهرست اعلام است.

در قسمت ترجمه ضمایم تصمیم گرفتم تا معرفی نام ها را ترجمه نکنم زیرا اکثر اسم ها در متن معرفی گردیده، از طرف دیگر صاحب نظران و شاهدانی که با آنها مصاحبه ها صورت گرفته اشخاص گمنام جامعه ما نیستند که ضرورت به معرفی آنها بیافتد. بناءً از ترجمه این قسمت صرف نظر کردم.

روزشمار وقایع افغانستان، که به حیث ضمیمه در کتاب پشتوی آن به کار رفته، دقیق نیست و اشتباهات زیادی در آن موجود است. بنابراین با مشکلات فراوان آنرا از روی کتب و منابع مختلف، از جمله کتاب معتبر رویداد های سیاسی و نظامی افغانستان، تالیف پدر بزرگوارم پوهاند دکتور سید محمد یوسف علمی، تکمیل و ضمیمه نموده ام.

ضمیمه زیر عنوان اسناد تاریخی، چند سند از قبیل بیانیه امیر امان الله خان و فرمان پادشاهی آن مرحوم، اعلان جمهوریت افغانستان توسط مرحوم محمد داود خان، معاهده دوستی بین افغانستان و برتانیه و قوانین اساسی افغانستان در زمان های مختلف را در خود جا داده است. درین رابطه باید به عرض برسانم که اسناد یاد شده ارتباط مستقیم با متن کتاب ندارد، و از طرف دیگر اسنادیست که به کثرت در لابلای

ده ها کتاب تاریخی و سیاسی دیده میشود و بعضی از آنها به صورت مستقل به چاپ رسیده است. بنابراین بنده از ترجمه و ذکر آن درین کتاب خود داری نموده ام.

چون شکل نخستین کتاب يك برنامه رادیویی است، نثر آن نیز رادیویی میباشد. چنانکه در اکثر جاها موضوعات تکرار شده است و در انشای آن اشتباهات وجود دارد. ولی من کوشیده ام تا اصل امانت داری ترجمه را حفظ کنم و جملات را طوری که بیان شده ترجمه نمایم و حتی بعضی لغات پشتوی را که در لسان دری قابل فهم است مستقیماً ذکر نموده ام و در بعضی جاها برای وضاحت بیشتر کلمات و جملات خویش را در بین دو قوس جا داده ام تا از اصل متن جدا شده باشد.

زمانیکه کتاب به نشر رسید بسا از حقایق دیگر تاریخ معاصر ما توسط حادثه سازان و شاهدان عینی روشن تر گردیده چند کتاب معتبر از طرف بازیگران تاریخ معاصر ما به چاپ رسید. بنده می خواستم با استفاده از همین آثار و یادداشتهایی که در زمان مدت خبرنگاری ام در کشور برداشته ام کتاب را کامل تر سازم. چند تن از دانشمندان و صاحب نظران نیز برنامه ام را تأیید کردند. زمانیکه از برنامه کارم مقامات بی بی سی را مطلع ساختم آنها اظهار داشتند که تنها حق ترجمه کتاب را دارم و در قسمت اضافه نمودن حقایق حتی در خارج متن کتاب باید منتظر اجازه دومی شان باشم. بنابراین از اضافه نمودن ضمایم خودداری کرده آنچه را که بود ترجمه کردم. امیدوارم صاحب نظران و شاهدان عینی حوادث کشور ما با نوشتن مقاله ها و یادداشتها و دادن وضاحت بیشتر و یا رد یا تأیید ادعاها در تکمیل این اثر بکوشند.

در اخیر از تشویق دوستان و صاحب نظران در راه ترجمه و چاپ این اثر صمیمانه تشکر میکنم و از دانشمند گرامی، استاد گرانمایه آقای عزیز نعیم سپاسگزارم که متن ترجمه شده را خوانده نظرات مفیدی ارائه کردند و زحمات آقای کریم میثاق را در راه خواندن متن ترجمه و اصلاحات آن قابل یادآوری میدانم. همچنان رهنمایی های لحظه به لحظه پدر بزرگوالم و تشویق های فراوان استاد فرزانه پوهاند داکتر جاوید همیشه چراغ راهم بوده است و مدام ممنون احسان شان میباشم.

همچنان از خانم صفيه حليم، مسئول بخش پشتوی رادیو بی بی سی، و داکتر علی ارغنداوی، تهیه کننده برنامه تاریخ شفاهی، صمیمانه تشکر میکنم که اجازه ترجمه و

نشر آنرا به حیث کتاب مستقل برابم اعطا فرمودند.
 در پایان، از برادرم سید احمد فرید علمی، که با وصف گرفتاری های سرسام آور
 دینی و دنیایی، مسئولیت چاپ این اثر را در پشاور به عهده گرفته يك عالم سپاسگزارم
 و زحمات محترم حمید نور را در بخش صفحه آرایی کتاب قابل ستایش میپندارم و
 از مرکز نشرات اسلامی صبور تشکر میکنم که کتاب را چاپ و به دسترس علاقه مندان
 قرار داده است.

حرمت فراوان

سید حامد محمود علمی

لندن - انگلستان

زمستان ۱۳۷۷ هجری خورشیدی

سخنی با خوانندگان

افغانستان کشور است که در دل آسیا قرار دارد. این کشور آسیای مرکزی و شرق میانه را با نیم قاره هند وصل می نماید. افغانستان بر سر شاهراه تجارته قرار داشته علاوه بر اهمیت تجارته و ترانزیتی، از نگاه استراتژیکی نیز بسیار مهم بوده به همین سبب در طول تاریخ بنام دروازه هند شهرت یافته است.

قبل از انگلیس ها تمام متجاوزین از همین راه به کشور هند حمله نموده اند. به همین سبب افغانستان میدان مداخله قدرت های بزرگ بوده است و در اثر همین مداخله ها تا آرامی بوجود آمده و جنگ های داخلی آغاز گردیده است.

در اواسط قرن نهم حکومت مرکزی افغانستان یا بکلی از بین رفته یا تا اندازه ای ضعیف شدند که در نقاط مختلف حکومت های جداگانه وجود داشت. این حالت راه را برای مداخله خارجی هموار نموده بود و افغانستان میدان پیشقدمی امپراتوری برتانوی و روسیه تزاری گردید. هر دو امپراتوری جنگ را بر افغانستان تحمیل و افغانستان را جزء امپراتوری خویش ساختند.

حکومت هند برتانوی به تشویش بود تا مبدا روزی روسیه تزاری از راه افغانستان به هند حمله کند. بالاخر بر اثر همین تشویش، هند برتانوی فیصله کرد تا قسمت های شرقی افغانستان را از پیکر این کشور جدا و به خود ملحق نماید.

راجع به آن دوره کتب مختلف نوشته شده امم اکثر آنها به زبان انگلیسی است از طرف افغانها نیز نوشته هایی صورت گرفته و تا حال نوشتن آن وقایع ادامه دارد.

در نتیجه تجاوز شوروی در بیست و هفتم دسامبر سال ۱۹۷۹ حالات و اوضاع قرن نهم یکبار دیگر به میان آمد و بعد از خروجه شوروی ها اختلافات داخلی اوج گرفت.

اما این بار نشرات مانند قرن نوزدهم نبود بلکه بسیار پیشرفته و سریع کار میکرد و جهانیان از طریق رادیو، تلویزیون، اخبار، مجلات و کتب خیر میشدند که در افغانستان چه میگردد. این نوشته ها خالی از احساسات نبود و بیانگر دلچسپی کشورهای خارجی بود.

به همین اساس بی بی سی فیصله کرد تا برنامه تاریخ شفاهی افغانستان ترتیب گردد و نظرات تمام طرف ها در آن انعکاس یابد و به صورت يك سریال به نشر برسد و در اخیر بگونه يك کتاب چاپ شود.

قرار بود برنامه تاریخ شفاهی افغانستان از زمان امیر حبیب الله خان آغاز و تا رویکار شدن ببرک کارمل دوام نماید ولی بعداً وقت برنامه زیادتر گردید و حوادث افغانستان تا سقوط حکومت داکتر نجیب الله را به بررسی گرفت.

در برنامه تاریخ شفاهی افغانستان تمام واقعات از زبان آن عده افغانها بیان شده که در حوادث شامل بودند و یا جریانات و وقایع را از پدران یا خویشاوندان شان، که در سیاست داخل بودند، شنیده اند.

چون افغانها در تمام دنیا در حال مهاجرت بسر میبرند، این برنامه بنظر شان نا آشنا بود بناً عده ای از آنها با دل ناخواه حاضر شدند تا درین برنامه اشتراک کنند.

قبل از آغاز ثبت نمودن برنامه تصمیم گرفته شد تا جمع آوری مصاحبه ها از کشور هند آغاز شود زیرا روابط هند و افغانستان همیشه دوستانه بوده اکثر افغانها در هند زندگی میکردند. صدراعظم سابق فضل الحق خالقیار و معاون داکتر نجیب الله هم اجازه یافته بودند تا در هند زندگی کنند و در حفاظت مسئولین امنیتی آنکشور باشند. هر دو شخصیت در امور افغانستان اشخاص فعال و در پروسه انتقال قدرت سهم بسزایی داشتند.

به همکاری و دیر صافی سابق وزیر هوانوردی افغانستان توانستم با آنها ملاقات کنم. آنها حاضر نشدند تا گفتار شانرا ثبت کنم اما قصه های فراوان راجع به مذاکرات مخفی حکومت با مخالفان و تسلیم دهی قدرت نمودند.

زمانیکه در هند مشغول جمع آوری مصاحبه ها بودم، پروفیسر صبغت الله مجددی که فقط چند ماه قبل مدت ریاست جمهوری ایش به پایان رسیده بود، به دهلی آمدند.

اگر چه حضرت صاحب وظیفه رسمی نداشتند و به سفر شخصی برای زیارت اجداد شان که در سرهند زیارتگاه دارند آمده بودند، لکن مقامات هند سفر شانرا رسمیت بخشیده به همین سبب اعضای کابینه هند به دیدن شان می آمدند و ایشان مصروف بودند.

پروفسر مجددی در يك هتل بزرگ اقامت داشت و در دهلیز جداگانه ایکه برایشان اختصاص داده شده بود، وسایل الکترونیکی نصب و کسانی که به دیدن شان میرفتند با دقت تلاشی میکردیدند. اگرچه برایم يك روز قبل وقت تعیین شده بود، با آنهم زمانیکه آنجا رسیدم از طرف مقامات امنیتی هند معطل گردیدم.

حضرت صاحب را قبلاً ندیده بودم لکن از راه تلفون با هم آشنا بودیم. زمانیکه ایشان را دیدم چنان بر خورد نمودند که گویا سالها با همدیگر آشنا بوده ایم. ایشان به برنامه تاریخ شفاهی علاقه فراوان گرفتند و تمام قصه ها و حکایات زندگی شانرا بیان کردند، تا حدیکه مصاحبه بیش از حد طولانی شد.

رهبران مجاهدین افغانستان در اوایل در شهر پشاور اقامت گزیدند و بعد ها جهاد را از همین شهر رهبری مینمودند. آنها کمک های تسلیحاتی شانرا در همین شهر دریافت میکردند. گفته میشود که جمعیت اسلامی و حزب اسلامی بیشترین کمک های تسلیحاتی را بدست می آوردند. این ارسال اسلحه تا سقوط حکومت داکتر نجیب الله جریان داشت و بعد از سقوط حکومت نجیب الله اکثر رهبران مجاهدین به افغانستان رفتند و مسئولیت وظایف بزرگ حکومتی را بدوش گرفتند.

زمانیکه من مصروف جمع آوری مواد برای تاریخ شفاهی افغانستان بودم پوهاند ریانی در کابل رئیس جمهور و حزب اسلامی در جنگ با حکومت بود و در چهارآسیاب اقامت داشت.

انجنیر حکمتیار در اوایل به تحریک اخوان المسلمین وابستگی داشت. او نخست با برنامه تاریخ شفاهی افغانستان آماده مصاحبه بود ولی زمانیکه من به پاکستان رسیدم مناسبات میان حکومت و حزب اسلامی خوب نبود و در حالت جنگ بسر میبردند و هر روز برخورد شدید انتظار میرفت. در آن حالت دیدن آنها و ثبت برنامه برای تاریخ شفاهی کار دشوار بود.

هیات های مصالحه میان دو شخصیت در حال رفت و آمد بوده میکوشیدند تا آنها را

با هم نزدیک بسازند. یکی از این هیات ها به رهبری قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان و یک هیأت تاجکی بود که به جلال آباد آمده بودند و حکمتیار برای دیدن آنها از چهار آسیاب به آنجا آمده بود.

یک روز قبل از آمدن هیات به جلال آباد قریب الرحمن سعید سخنگوی حزب اسلامی افغانستان برایم وعده داد که مرا فردا صبح به دیدن حکمتیار میبرد. فردای آنروز قبل از نماز صبح سعید صاحب با موتر به منطقه صدر پشاور آمده مرا با خود به جلال آباد برد.

جلال آباد آن شهر سابق نبود که من شانزده سال قبل دیده بودم. در مقابل خانه های مفسن، که اکثر ثروتمندان کابل در زمستان به آنجا می رفتند، بوری های ریگ گذاشته شده بود و سربازان حکومت داکتر نجیب الله از آنها به حیث سنگر استفاده میکردند.

من تمام روز منتظر مصاحبه با حکمتیار بوده این طرف و آن طرف شهر میگشتم و چنان معلوم میشد که او بسیار مصروف است ولی حوالی شام در داخل فرقه با حکمتیار مصاحبه کردم. مصاحبه بسیار طولانی شد زیرا در هنگام مصاحبه برای حکمتیار مخاپره ها و پیغام های مهم می رسید.

بعداً خبر شدم که در همان روز همایون جریر داماد حکمتیار و نماینده او در کابل، از طرف حکومت دستگیر شده بود و شاید در همان لحظات برای حکمتیار احوال آمده باشد. اما در سیمای او نا آرامی و تشویش دیده نمیشد.

در کابل اوضاع نارام بود و راه کابل نیز پر مخاطره. مگر برای ریح شفاهی مصاحبه با پروفیسر ربانی ضروری بود، بخاطر این مصاحبه روانه کابل شدم. از جلال آباد سوار بر یک بس کوچک با سایر مسافران به کابل رفتم. راه کابل - جلال آباد خراب و در طول راه تانکهای تخریب شده و موترهای نظامی به کثرت دیده میشد.

راه خراب بود و روزها کوتاه. بنابراین حوالی شام به کابل رسیدم. چهره کابل تغییر فراوان نموده بود و دیگر آن کابل قدیم که پانزده سال قبل دیده بودم نبود. آن کابل که سیاحان و همسایگان مانند پاکستانی ها به دیدن آن می آمدند. بازارهای کابل خالی بود و تنها در اطراف دریای کابل جمع و جوش دیده میشد. رنگ از چهره مردمان کابل پریده و هر لحظه انتظار جنگ را می کشیدند. در اول فکر میکردم که دیدن اشخاص

آسان است و در مدت کم میتوانیم با آنها مصاحبه نمایم. اما آنطور نبود. کابل مانند بیروت شهر تقسیم شده و اشخاصیکه مصاحبه هایشان برای تاریخ شفاهی ضروری بود به آسانی دیده نمی شدند.

اکثر اعضای حکومت داکتر نجیب الله در کابل نبودند و اگر بودند، حاضر به مصاحبه نمی شدند. در کابل به همکاری اعضای دفتر بی بی سی هر یک مرحوم میرویس جلیل و حامد علمی توانستم با بسیاری از رهبران مصاحبه نمایم لکن دیدن استاد ربانی کار آسان نبود.

پروفسور ربانی در آن روزها از طرف شورای اهل حل و عقد به حیث رئیس جمهور انتخاب شده بود و کارهایش فراوان بود. بعد از مشکلات فراوان به کمک حامد علمی توانستم که از دفتر ریاست جمهوری وقت بگیریم.

صبح روز دیگر به دروازه قصر ریاست جمهوری رفتیم. محافظین قصر ریاست جمهوری با ما گفتند تا در بیرون انتظار بکشیم. هوا سرد بود و از طالع ما در همان روز بین قوای حکومتی و یکی از قوماندانهای جنرال دوستم بنام اسدالله مارخور، که قوایش در بالا حصار مستقر بود، زد و خورد صورت گرفت و راکت ها و گلوله های توپ به چهار طرف اصابت میکرد. بعد از انتظار فراوان به ما اجازه داده شد تا در داخل ارگ به طرف قصر دلکشا برویم.

گلوله ها به اینطرف و آنطرف ما اصابت میکرد. در داخل ارگ سربازی با ما گفت که مگر گلوله ها را نمی بینید که در درختان ناجو اصابت میکند؟ او به اشاره دست دستور داد تا در کنار دیوار برویم.

در دفتر رئیس جمهور بعد از انتظار کوتاه در حالیکه راکت به هر طرف اصابت میکرد به ما گفته شد که بعد از ظهر به ما وقت ملاقات داده شده است.

در عصر همان روز با آقای عزیز مراد، سخنگوی رئیس جمهور، نزد پروفسور ربانی رفتیم. اگر چه ایشان وقت کافی نداشتند ولی به برنامه تاریخ شفاهی علاقه فراوان گرفتند و راجع به ایجاد تحریک اسلامی و مشکلات شان با حکومت قبلی چنان معلومات جالب بیان کردند که حاضرین به شمول عزیز مراد با دلچسپی تمام آنرا شنیدند و عزیز مراد خاطر نشان ساخت که از این معلومات بهره و جالب قبلاً آگاهی نداشته است.

داکتر نجیب الله در آن هنگام در دفتر سازمان ملل متحد پناهنده شده بود. میخواستیم با او مصاحبه نمایم ولی حکومت به هیچ کس اجازه ملاقات را نداد. برای اعضای کابینه داکتر نجیب الله که در کابل بودند مشکل بود تا با بی بی سی مصاحبه کنند اما اکثر آنها از کشور خارج شده بودند که در میان آنها سلیمان لایق نیز شامل بود.

سلیمان لایق در نزدیکی پشاور در منطقه چهارسده در منزل خان عبدالولی خان زندگی میکرد. با همکاری اجمل ختک، رهبر حزب ملی عوامی توانستم با سلیمان لایق مصاحبه نمایم. اگر چه او با مشکلات فراوان خویش را از راه مناطق قبایلی به پاکستان رسانید ولی روحیه اش قوی بود و در کنارش چند کتاب همراه با کتابچه اشعارش، که در جلاوطنی شعر گفته بود، دیده میشد.

سلیمان لایق برای نامه تاریخی، خاطراتش را از تأسیس حزب دیموکراتیک خلق افغانستان تا سقوط حکومت داکتر نجیب الله، بیان کرد و راجع به اختلافات داخلی میان نورمحمد تره کی و ببرک کارمل سخن گفت. او عقیده داشت که اختلافات بین حزب نتیجه اختلافات شخصی میان نورمحمد تره کی و ببرک کارمل بوده است. او راجع به تبلیغات کشور های غربی نیز اشاره نموده چنان وانمود ساخت که پروپاگند آن کشور ها به زیان آنها تمام میشود.

در غرب و اروپا عده زیادی از افغانها، به شمول محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان، زندگی میکنند که در حکومت سابق به صورت فعال سهم گرفته بودند. با شاه سابق و داماد شان سردار عبدالولی چندین بار صحبت شد تا در يك وقت مناسب راجع به تجارب شان صحبت کنند. بعد از مدتها نبی مصداق همکار بخش پشتو به روم رفت در حالیکه سردار عبدالولی حاضر به مصاحبه نشد، شاه سابق برای برنامه ما صحبت کرد لکن صحبت های او، آنگونه که ما توقع داشتیم، طولانی و همه جانبه نبود، با آنها برای برنامه ما با ارزش تمام شد که بعداً در برنامه فارسی نیز از آن کار گرفتند.

راجع به کودتای ثور و مرگ حفیظ الله امین گزارش های گوناگون موجود بود، اما زمانیکه در آلمان مشغول جمع آوری مصاحبه ها بودم، برایم اطلاع رسید که خانم

حفیظ الله امین رئیس جمهور سابق افغانستان به آلمان آمده است. به صورت فوری راه و چاره سنجیدم که با او مصاحبه نمایم. نظر به ملاحظات امنیتی دیدن وی مشکل بود اما با همکاری یکی از دوستان نزدیک وی بنام علی گل پیوند، که قبلاً معین وزارت اطلاعات و کلتور بود، توانستم خانم رئیس جمهور سابق را دیده با او مصاحبه نمایم.

خانم امین در مصاحبه اش خاطرات روز ۶ ثور، را که بعد از زندانی شدن نور محمد تره کی و بیرک کارمل امر قیام افسران اردو توسط حفیظ الله امین صادر شد، برایم بیان کرد. او راجع به آن شب که بعد از مدت سه ماه ریاست جمهوری حفیظ الله امین قوای شوروی به قصر ریاست جمهوری داخل شدند، حکایت نمود.

ریاست جمهوری به اساس مشوره روسها از ارگ به قصر تاج بیگ در دارالامان انتقال یافت و در پایان روزیکه جلسه بیروی سیاسی انجام گرفت به مجرد غروب آفتاب گلوله باری روسها آغاز گردید. خانم امین مقاومت محافظین افغانی قصر را قصه کرد، و زمانیکه کشته شدن حفیظ الله امین و پسرش عبدالرحمن امین را بیان میکرد، اشک هایش سرازیر شد و به سخنانش ادامه داده نتوانست.

در آلمان با داکتر عبدالصمد حامد، معاون سابق صدارت و وزیر پلان، مصاحبه ها نمودم سخنان وی طولانی و دلچسپ بود. وی در تهیه مسوده قانون اساسی سال ۱۳۴۶ و در دوره ده ساله دیموکراسی بحیث یک شخص فعال ایفای وظیفه میکرد. وی حالا هم فعال بوده در تماس نزدیک با افغانها میباشد و از تمام جریانات افغانستان آگاهی کامل دارد.

او پشتیبان دوره دیموکراسی سلطنت محمد ظاهر شاه میباشد و در ضمن صحبت از بعضی خلاهای قانون اساسی یادآوری نمود و گفت باید چنین خلاهای وجود نمی داشت. او به همان ماده قانون اساسی که در آن گفته شده بود شخص پادشاه غیر مسئول و واجب الاحترام است اشاره نموده میگفت که هر شخص مسئول اعمال خویش می باشد و پادشاه هم باید مسئولیت داشته باشد.

در کنار آلمان، در سویس وزرای حکومت سابق در حال هجرت بسر میبرند که مؤرخ نامور افغان، سید قاسم رشتیا، نیز در انجمن است. خانواده رشتیا قرنها با خانواده شاهی

افغانستان ارتباط داشته و خود سید قاسم رشتیا نیم قرن در حکومت افغانستان خدمت نموده است. او در جوانی کار را در مطبوعات آغاز کرد و تامقام وزارت رسید. رشتیا صاحب در ژینوا زندگی میکند و تا حال به کارهای تحقیقاتی مصروف است. در تاریخ شفاهی تمام مصاحبه هایش مستند و چشم دید او میباشد. ایشان از زمان حبیب الله خان تا حال خاطرات را به یاد دارند. به همین سبب مصاحبه با وی آنقدر طولانی شد که ساعات متوالی را دربرگرفت.

موضوع آب هلمند موضوعی بود که اکثر افغانها از آن بی اطلاع اند و برای بسیاری به خوبی واضح و روشن نیست. رشتیا صاحب تمام پروژه را تشریح کرد و آنرا يك پروژه کامیاب و مفید خواند.

به واسطه رشتیا صاحب توانستم با سردار احسان الله خان، پسر امان الله خان که در ژینوا سکونت دارد، ببینم. او تمام خاطرات دوره پدرش را بیاد دارد. او در سویس نام کوهی را ذکر نموده گفت هرگاه پدرش به سویس می آمد به آن کوه بالا می شد و می گفت که ارتفاع این کوه و کابل يك برابر است. او همچنان از زندانیان پشتون یاد نمود که در جنگ دوم جهانی از طرف آلمانها در بحیره مدیترانه همراه قوای انگلیسی اسیر گردیده بودند و در ایتالیا به حیث زندانیان سیاسی بسر میبردند و امان الله خان هر هفته يك تعداد شانرا به خانه خویش دعوت می نمود و با آنها راجع به وطن صحبت میکرد. سردار احسان الله خان به تاریخ شفاهی افغانستان علاقه گرفت و گفت کتابی راجع به زندگانی پدرش و تاریخ افغانستان مینویسد.

عبدالوکیل، وزیر خارجه حکومت داکتر نجیب، نیز در سویس زندگی میکند. او در پروسه ملل متحد، که قدرت را به مجاهدین انتقال داد، سهم فعال گرفته بود. او چند بار به پنجشیر رفته با احمد شاه مسعود ملاقات و با مجاهدین سازش کرد. او در پروسه انتقال حکومت به مجاهدین نقش زیادی بازی کرد بنابراین من بسیار کوشش کردم تا با او مصاحبه نمایم. او وعده نمود که برای مصاحبه نمودن آماده است ولی زمانیکه به نزدیکی ژینوا، شهری که او زندگی میکند، رفتم حاضر به مصاحبه نگردید.

در برتانیه نسبت به سایر کشورهای اروپایی تعداد وزرای حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بیشتر است. عبدالکریم میثاق، کتابق وزیر مالیه و عضو بیروی سیاسی حزب

دیموکراتیک، نیز در لندن زندگی میکند. او با خُرسندی حاضر شد تا برای این برنامه مصاحبه نماید. میثاق راجع به تاریخ حزب دیموکراتیک و سایر موضوعات صحبت نمود و مصاحبه های ثبت شده وی سه ساعت را در برگرفت. او راجع به اختلافات میان حفیظ الله امین و نورمحمد تره کی، که منجر به قتل تره کی و به قدرت رسیدن امین گردیده معلومات داد. صحبت های میثاق نیز مانند لایق طولانی و انتقادی بود و به تمام موضوعات روشنی انداخت.

از جمله اعضای خانواده شاهی سردار عزیز نعیم، داماد محمد ظاهر شاه و برادرزاده محمد داود خان، در لندن سکونت دارد. ایشان در زمان ریاست جمهوری محمد داود خان سکرتر اول سفارت افغانستان در لندن بود ولی زمانی که حکومت محمد داود خان از بین رفت او در اینجا پناهنده شد.

عزیز نعیم از همان نخست منحیث یک مؤرخ در جلسات تاریخ شفاهی افغانستان اشتراک نمود. ایشان عضو فعال خانواده شاهی افغانستان بودند و مطالبی را که برای برنامه بیان کردند خوب، دلچسپ و خواندنی بود و در تمام برنامه مفید واقع شد.

باید اضافه کنم که بسیاری از افغانها در سراسر دنیا با برنامه تاریخ شفاهی افغانستان علاقه گرفتند و به مصاحبه حاضر شدند. عده ای از این مصاحبه ها به صورت مستقیم و شماری از راه تلفون صورت گرفت.

در اخیر باید خاطر نشان سازم که همکاری نبی مصداق، معاون سابق بخش پشتوی بی بی سی، و همکاران بخش پشتو در کابل، پشاور و مسکو هر یک مرحوم میرویس جلیل، حامد علمی، رحیم یوسفزی و داود جنبش در راه برنامه تاریخ شفاهی قابل قدر است.

تلاش های صفیه حلیم رئیسه بخش پشتو قابل یادآوری است؛ بنابر سفارش وی این کتاب تحت چاپ قرار گرفت.

از دیوید مورتن، آمر بخش آسیای جنوب غربی و اتحاد شوروی سابق رادیو بی بی سی، تشکر میکنم که برای نشر کتاب بودجه اختصاص داده سهولت لازم فراهم نمود. توصیه های باقر معین، رئیس بخش ها، پشتو، فارسی و مجله آسیای میانه رادیو

بی بی سی در راه چاپ و شکل کتاب بسیار با ارزش بوده است.
از حبیب الله رفیع نویسنده توانای زبان پشتو تشکر میکنم که متن کتاب را
تصحیح و برای چاپ آماده ساخته است.
در اخیر باید از زحمات جان بت، رئیس، و شیراز الدین صدیقی، معاون، و اجمل
سنگریار، مسئول کمپیوتر، دفتر درامه های تعلیمی و تربیتی رادیو بی بی سی در
پشاور یاد نمایم. زحمات شان قابل یادآوری است چنان که به اثر کوشش های آنان این
کتاب تایپ و آماده نشر شد.

داکتر عبدالعلی ارغنداوی

بخش پشتوی رادیو بی بی سی

لندن

سلطنت امیر حبیب الله

افغانستان با تاریخ چندین هزار ساله، خویش شاهد فراز و نشیب های گوناگون بوده، جهان کشایان و امپراتوران و کشورهای مختلف به این کشور تاخته اند. اما نباید فراموش کرد که مردمان این کشور در طول تاریخ توانسته اند با شجاعت و مردانگی از کشور خویش دفاع نموده قوای متجاوز را از وطن شان برانند.

قابل یادآوری است که در کنار شجاعت و مردانگی و تلفات بی شمار اهالی این سرزمین، بعضاً معاهداتی نیز بر افغانها تحمیل شده است که طی آن قسمت هایی از کشور خویش را از دست داده اند. مثال مهم این گونه معاهدات، معاهده دیورند است که میان امیر عبدالرحمن خان و انگلیس ها امضا شد.

بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان پسرش امیر حبیب الله پادشاه شد.

سید شمس الدین مجروح، که خاطرات زمان امیر حبیب الله را به یاد دارد می گوید که در آن زمان آرامی مطلق در کشور حکمفرما بود.

در زمان امیر شهید در افغانستان آرامی و استقرار حکمفرما و امنیت برقرار بود و این امنیت و آرامی را می توان از برکت عملکرد امیر عبدالرحمن شمرد. عبدالرحمن خان يك دوره دیکتاتوری را پشت سرگذاشته و قوت های محلی به اصطلاح فئودالی را که اکثراً مدعیان قدرت بودند از بین برد تا يك حکومت مرکزی بسازد. از برکت او در دوره امیر حبیب الله آرامی بود و این آرامی مدتی ادامه داشت. البته از لحاظ اصلاحات داخلی چندان کار مهم صورت نگرفت تنها مکتب حبیبیه را تأسیس نمود که قابل ذکر است. آن يك کار مثبت و خوب بود

و بعضی سرك ها و جاده ها اعمار گردید و بعضی فابریکه ها از قبیل فابریکه برق آباد گردید و قوای عسکری را، که در زمان عبدالرحمن خان تشکیل شده بود، تقویت نمود. اگر چه این خدمات را انجام داد ولی کار موثر، که مملکت را بسوی يك انقلاب صنعتی بکشاند، در آن زمان بوجود نیامد.

اما حرکاتی جریان داشت و این تحرکات هند برتانوی را به تشویش انداخت تا مبادا افغانها از قبول نمودن معاهده دیورند ابا ورزند.

مؤرخ افغان پوهاند حسن کاکر می گوید که سفر لوئیس دلبیو دین (سکرتر امور خارجه هند برتانوی) در سال ۱۹۰۵ به کابل نشاندهنده تشویش هند برتانوی بود.

خط دیورند در سال ۱۸۹۳ بالای امیر تحمیل شد. بعد از وفات عبدالرحمن خان گمان می رفت که چون این معاهده با شخص او امضا شده است بناءً امیر حبیب الله خان و وارثان دیگر او آنرا قبول نخواهند کرد و شاید در سرحدات هند برتانوی مشکلاتی را بوجود بیاورند.

چون انگلیسها از روسها مطمئن نبودند بناءً برای تثبیت نفوذ خود به عملیات زیاد دست زدند. آنها خواستند که بالای امیر فشار بیاورند تا او به همان قراردادها که با عبدالرحمن صورت گرفته بود، عمل نماید. آنها فکر می کردند که با از بین رفتن عبدالرحمن گروهی بوجود آمده است که مخالف خارجی ها بوده به حضور انگلیس ها خاتمه خواهند داد.

در آن گروه نصرالله خان، برادر، و امان الله خان، پسر امیر حبیب الله شامل بودند. آنها از این بابت مطمئن نبودند و خواستند به کابل بیایند و امیر را متقاعد بسازند که شرایط شانرا، مانند عبدالرحمن خان، قبول کند. روی همین ملحوظ بود که دین به کابل آمد. امیر به این مسأله پافشاری می کرد که همان معاهدات امضا شده قابل اعتبار بوده ضرورت به امضای معاهده جدید نمی باشد. آنها برین مسأله قانع شدند و دین سفر خویش به کابل را خاتمه داد.

اگرچه معاهده با لوئیس دین مانند سابق امضا شد اما مشکلات و مسایل هند برتانوی

در مناطق قبایلی به جای خودش باقی ماند. ملا صاحب چکنوری یکی از علمایی بود که مانند دیگران فعالیت های خویش را در مناطق قبایلی به پیش می برد.

سنا تور غلام نبی چکنوری پسر ملا صاحب چکنوری راجع به فعالیت های پدرش می گوید :

ملا صاحب چکنوری به جهاد خویش ادامه می داد و در همان زمان با انگلیسها در جنگ بود. او قوای قومی را تشکیل داده روحیه جهاد را در بین مردم زنده نگهداشته بود. او با افراد خویش در مناطق دیر، شبقدر، سبحان خور و کرپی با انگلیسها می جنگید. در سال ۱۳۱۲ هجری همراه با پیر صاحب هده و سایر پیروانش به جنگ علیه انگلیسها پرداخت.

با وجودیکه در مناطق قبایلی و سایر نقاط علیه انگلیس عملاً جنگ جریان داشت، مگر در داخل کابل بر ضد امیر حبیب الله فعالیت های مشروطه خواهان نیز دیده می شد. یکی از مشروطه خواهان آن زمان مولوی محمد سرور واصف نام داشت که کاکای عزیز الله واصفی می باشد.

عزیز الله واصفی درین باره می گوید که هدف آنها حکومت شاهی مشروطه بود. مولوی محمد سرور واصف از پیش گامان حزب مشروطه خواهان بود. حزب مشروطه خواهان گروهی بود که می خواستند تا شاه مطابق قوانین اسلامی حکومت کرده بالای او شرایطی گذاشته شود. آنها می گفتند که پادشاه اوامر خداوند متعال را بر ملت تطبیق کند و به اساس مشوره ملت کار کند و به شکل مشروطه نظام حکومتش را به پیش ببرد. اکثر مشروطه خواهان به دار آویخته شدند و محمد سرور خان به توپ بسته شد. زمانیکه محمد سرورخان را به توپ می بستند او در میله توپ شعر ذیل را نوشت :

ترك مال و ترك جان و ترك سر

در ره مشروطه اول منزل است

در همین زمان بود که جنگ اول جهانی آغاز گردید و انگلیس یکی از طرفین جنگ

بود. و ایسرای هند ضمن يك نامه امیر حبیب الله خان را از آغاز جنگ اطلاع داد و از او خواست تا در جنگ حالت بیطرفی را اختیار نماید. در نامه و ایسرای هند آمده است :

اعلیحضرتا ! میخواهم به شما اطلاع بدهم که در اروپا جنگ آغاز گردیده است. اتریش و هنگری در مقابل صربستان جنگ را اعلان نموده اند و جرمنی دشمنی را علیه فرانسه و روسیه شروع نموده است. چون برتانیه و فرانسه منافع مشترک دارند، بناءً برتانیه نیز در مقابل آلمان دشمنی را آغاز کرده است. به اساس معاهده دین شما قبول نموده آید که در مسایل خارجی توصیه های برتانیه را بپذیرید. من به شما توصیه میکنم که درین جنگ حالت بیطرفی را اختیار کنید.

چون ترکیه در آن جنگ سهیم بود، بناءً سلطان آنکشور امیر حبیب الله را دعوت کرد که وارد جنگ شود و خصوصاً پشتون های مناطق قبایلی را تحریک نماید تا علیه حکومت برتانیه جنگ را آغاز کنند. امیر حبیب الله پیام سلطان ترکیه را جواب واضح نداد ولی به جواب نامه و ایسرای هند نوشت که تا زمانیکه در افغانستان صلح و امنیت باشد من به مفاد معاهده امضا شده احترام دارم.

با وجودی که امیر حبیب الله خان بیطرف ماند ولی اشخاصی مانند محمود طرزی علیه انگلیسها به مبارزه می پرداختند.

مؤرخ افغان سید قاسم رشتیا که دوره حبیب الله خان را به یاد دارد می گوید که این بیطرفی به سود افغانها تمام شد.

تمام افغانها میخواستند که انگلیسها بروند و دور شوند و شکست بخورند. افغانها گویا می خواستند که کشورشان در کنار ترکها و جرمنها بایستد. ولی نتیجه نشان داد که موضعگیری کسانی که میخواستند افغانستان در جنگ بیطرف باقی بماند، به سود کشور تمام شد، اگر چه آنها در اقلیت بودند.

محمود طرزی و جریده او یعنی سراج الاخبار به مخالفت با انگلیس می پرداخت و انگلیسها دستور دادند تا توزیع اخبار در سرحد متوقف شود زیرا مبادا مردم هندوستان را به شورش بکشاند.

سراج الاخبار رول بزرگی را بازی میکرد و میخواست تا مردم طرفداری ترکها و جرمن ها را نمایند. ولی حکومت همان سیاست را که طرح ریزی نموده بود پیش می برد اما در اخیر همان سیاست حکومت مؤفّقانه بود زیرا جرمن ها شکست خوردند و افغانستان سلامت باقی ماند.

در برابر امیر مخالفت زیاد وجود داشت و آن مخالفت ها باعث شد که امیر حبیب الله در کله گوش ولایت لغمان به قتل برسد.

سید شمس الدین مجروح که آن زمان را به خاطر دارد می گوید که قتل امیر يك قتل سیاسی بود.

مرگ امیر واقعاً يك قتل سیاسی و پلان شده بود. امیر شهید افغانستان را در جنگ جهانی از صحنه جدال دورنگه داشت. عده ای از مردم، خصوصاً جوانان و روشنفکران، می خواستند که افغانستان داخل جنگ شود و باید استقلال خویش را از انگلیس بگیرد. بعضی شایعات که در قسمت صحت و سقم آن متیقن نیستم وجود دارد و آن اینکه حتی امیر امان الله خان - پسر امیر - نیز جز گروهی بود که میخواست افغانستان داخل جنگ شود.

علاوه از امان الله خان، سپه سالار محمد نادرخان، محمود بیگ طرزی و سردار نصرالله خان نیز میخواستند که جنگ صورت گیرد و افغانستان استقلالش را حاصل نماید.

امان الله و افغانستان مستقل

بعد از مرگ امیر حبیب الله، در همان روز، جلسه ای در شهر جلال آباد دایر شد. عمیر نعیم که عضو خاندان شاهی است و با یکی از اشتراک کنندگان همان جلسه صحبتی داشته است، می گوید :

سلطان احمد خان شیرزوی که مدتها وزیر خارجه بود، درین جلسه حضور داشت و واقعات آنروز را به چشم سردیده است. او به من گفت که بعد از کشته شدن امیر حبیب الله خان درباریان در باغ شاهی شهر جلال آباد گردهم آمدند. درین گردهم آیی نایب السلطنه سردار نصرالله خان و معین السلطنه سردار عنایت الله خان نیز حضور داشتند. آنها نشسته بودند که ناگهان خبر رسید که جنازه امیر از پل درونته عبور نمود. در آن مجلس این موضوع مطرح گردید که به اساس حکم اسلامی، قبل از تدفین پادشاه باید جانشین او انتخاب شود. سلطان احمد خان گفت که او و سایر جوانان تعلیم یافته می خواستند تا عنایت الله خان پادشاه شود زیرا او وزیر معارف و دارای نظریات عصری بود اما شاغاسی علی احمد خان وزیر داخله برخاسته دست های نایب السلطنه نصرالله خان را بوسید و به او بیعت کرده گفت ترا بحیث پادشاه قبول نموده ام و به دنبال او دیگران نیز به نصرالله خان بیعت کردند.

در آن هنگام امان الله خان در کابل و امور پایتخت را در دست داشت. او به نصرالله خان بیعت نکرد و خویشان را پادشاه خواند.

محمد حسن کاکر در مورد اینکه امان الله خان چگونه توانست قدرت را از سردار نصرالله خان در حالیکه او از حمایت روحانیون و شهزادگان برخوردار بود بگیرد، می گوید :

او قبلاً درین باره فکر نموده بود. به مجردیکه خبر کشته شدن امیر حبیب الله به کابل رسید او اعلان کرد که قاتل پدرش را گرفتار و استقلال افغانستان را از انگلیس خواهد گرفت. او اعلان نمود که استقلال افغانستان را که در زمان پدرکلان او امیرعبدالرحمن خان از دست رفته بود دوباره می گیرد و برای این منظور معاش عساکر را شش روپیه اضافه نمود طوریکه معاش آنها را از چهارده روپیه به بیست روپیه رساند. این مسایلی بود که دفعتاً محبوبیت او در بین مردم کابل زیاد شد و سردار نصرالله خان در مقابل امان الله مقاومت نکرد. از طرف دیگر نصرالله خان اساساً شخص ماجراجو و طرفدار قتل و قتال نبود.

مقاومت صورت نگرفت و امان الله خان بعد از استعفای نصرالله خان در مسجد عیدگاه شهرکابل بحیث پادشاه اعلان گردید و حضرت صاحب شوربازار مشهور به شاه آغا دستار را به سرش بست.

امان الله خان به مجرد نشستن به تخت پادشاهی محاکمه آنانی را آغاز کرد که در قتل امیر حبیب الله خان مظنون بودند. سردار نصرالله خان متهم به دست داشتن در قتل به حبس ابد محکوم شد و شاعلی رضا متهم به قتل اعدام گردید. نادرخان و برادرانش مدتی کوتاه در زندان بسر بردند ولی به زودی رها گردیده با عزت و احترام در مقام های حکومتی قرار گرفتند.

امیرامان الله خان نامه ذیل را به وایسرای هند نوشت و آنها را از شهادت پدرش اطلاع داد.

بعد از ادای احترام، میخوام به شما حکومت هند برتانوی و وایسرای با تأسف اطلاع بدهم که پدرم اعلیحضرت سراج الملة والدین امیرحبیب الله خان به طور غیر قانونی غیر عادلانه در لغمان درهزدهم

جمادی الاول سال ۱۳۳۷ هجری قمری کشته شد. کاکای من سردار نصرالله خان که به طور ناحق در جلال آباد قدرت را غصب کرد و خود را امیر اعلان نمود حالا به من بیعت کرده، از تاج و تخت دست کشیده است.

سردار عنایت الله، سردار حیات الله و تمام اعضای خانواده شاهی که به سردار نصرالله خان بیعت کرده بودند او را غیر قانونی خوانده حالا به من بیعت کرده اند و مرا بحیث پادشاه و امیر انتخاب کردند.

اگر چه حکومت هند برتانوی و وایسرای هند نامه امان الله خان را به زودی جواب ندادند ولی بعد از مشوره با لندن نامه ذیل را به جواب امیر ارسال کردند.

بعد از ادای احترام، نامه شما رسید، از شنیدن خبر مرگ نابهنگام پدر شما سراج الملة والدين حبيب الله خان پریشان شدیم. حکومت هند برتانوی که در دوستی با شما یکجا بود درین غم شریک شما می باشد و از شما تشکر که به ما اطلاع دادید که از طرف مردم کابل به پادشاهی انتخاب شده و سردار نصرالله خان نیز به شما بیعت نمود.

گفته میشود که روحانیون و عده ای از دوستان سردار نصرالله خان ناراض شدند و عده ای بر این عقیده هستند که اعلان فوری استقلال از طرف امان الله خان به این سبب بود که حمایت مردم را حاصل کند.

مؤرخ افغان سید قاسم رشتیا به این نظر موافقت ندارد و می گوید : این يك تبلیغات بی اساس است امان الله خان با مردم تماس فراوان داشت و نظریات مردم برای او واضح بود و به قوت و زور انگلیسها نیز پی برده بود. با وجود آنهم مشاوران او معلومات دادند که حکومت انگلیس نسبت به هر وقت دیگر ضعیف تر شده است زیرا تازه از جنگ خلاص شده روحیات مردم به طرف صلح متوجه است و عساکر رخصت شده اند و در هندوستان به تعداد زیاد عساکر موجود نیست عساکر به اروپا رفته بودند. گویا این يك عمل حساب شده و پلان شده بود اما با آنهم امان الله خان يك حرکت شجاعانه را انجام داد.

این حرکت اول در تورخم و لنډی کوتل آغاز شد. علاقه دار عبدالودود خان ساکن شینوار آن زمان را به یاد دارد و می گوید : زمانیکه انگلیس ها به لنډی کوتل رسیدند از کتر مرحوم مسریا خان پاچا، از چکنور ملا صاحب چکنوری، از مهند ماصل خان بالای انگلیسها حمله کردند. همزمان با احضارات قوای انگلیس ها در تمام افغانستان سفریری آغاز شد. سپه سالار محمد نادرخان به جنوبی، سپه سالار صالح محمد خان به مشرقی و سردار عبدالقدوس خان به کندهار اعزام شدند تا در مقابل انگلیسها بایستند. در محاذ جنوبی سپه سالار محمد نادرخان با برادرانش انگلیسها را مجبور ساختند که عقب نشینی کنند و قوای شانرا از مناطق تل و وانه بیرون نمایند. به این ترتیب در محاذ جنوبی موفقیت نصیب افغانها گردید. در محاذ قندهار نیز علیه انگلیسها مقاومت صورت گرفت و جلو پیشروی آنها گرفته شد ولی در محاذ مشرقی صالح محمد خان و قوت های او نتوانست در مقابل قوای هوایی برتانیه مقاومت کند.

سناتور غلام نبی چکنوری می گوید با وجودیکه شیرازه نظامی از هم گسیخت ولی مقاومت مردمی ادامه داشت.

در آنجا شیرازه نظامی از هم گسیخت لکن ملاصاحب چکنوری و عده ای دیگر از روسای قبایل و علما و روحانیون ننگرهار جمع شدند. چون در مهند جنگ جریان داشت، ملاصاحب که نزد مردم محبوبیت زیاد داشت نامه های فراوان به سران اقوام و قبایل نوشت. درین هنگام انگلیسها به طرف تورخم پیشروی نموده ساحات دکه را گرفتند. ملاصاحب با سایر غازیان در منطقه چوکی بودند و عقب نشینی کردند و به قریه هزارنا که به طرف غرب دکه واقع است و چند میل از آنجا فاصله دارد رفتند و در آنجا مردم را جمع نمودند.

در مناطق کتر و چترال افغانها تحت ریاست میر زمان خان توانستند بعضی مناطق را از انگلیسها بگیرند و مقاومت خویش را دوام دادند و تا مدت زمانی ان مناطق را در

دست خویش نگهدارند.

محمد هاشم زمانی پسر میرزمان خان می‌گوید که این مسأله فراموش شده است که جبهه چهارم جهاد همان جبهه میر زمان خان بوده است.

مجاهدین و غازیان کتر از راه اسمار و نری بالای تأسیسات و عساکر انگلیسها حملات شدید را انجام دادند و حدود یکصد و بیست و هشت نفر شهید دادند با آنهم مناطقی چون آرنوی، گز دره و لمبریت را از انگلیسها گرفتند و در ناحیه چترال نیز پیشروی نمودند و آنجا را محاصره کردند. اگر چه این جبهه را عده‌ای از مؤرخین فراموش نموده‌اند با آنهم ایشان توانستند تا شکست صالح محمد خان را در دره خیبر تلافی کنند.

هنگامیکه در کتر و پکتیا جنگ جریان داشت، طیارات برتانیه کابل را بمباران می‌کرد.

سید قاسم رشتیا آن بمباران را به خاطر دارد و می‌گوید :

طیارات بسیار پائین می‌آمدند. در جوار ارگ که فعلاً هتل کابل قرار دارد گدام‌های اسلحه و طویله اسپان بود، در آنجا بمب ریختند. خانه ما در چهلستون بود. زمانیکه طیارات از فضای خانه ما گذشتند ساعت شش صبح بود. در آن هنگام به زیرزمینی خانه رفتیم، من پرسیدم که چه خبر است؟ به من گفتند که طیارات آمده. هرچه دیدم طیارات معلوم نشد لکن تمام روز در زیر زمینی بسر بردیم و می‌ترسیدیم تا مبادا طیاره آمده ما را بمباران نماید.

عده‌ای به این عقیده هستند که افغانستان در اثر فشار طیارات هند برتانوی و انگلیسها بخاطر مشکلات استراتژیکی مجبور شدند که آتش بس را بپذیرند و موافقتنامه استقلال افغانستان را قبول کنند.

ریفورم های امان الله

بعد از استقلال افغانستان، امیرامان الله خان اولین پادشاه بود که اصلاحات را آغاز کرد ولی اصلاحات او بنا بر عوامل گوناگون با مخالفت ها و ناکامی مواجه شد. سید شمس الدین مجروح میگوید که در اوایل با اصلاحات امان الله خان مخالفت وجود نداشت.

در ابتدا با اصلاحات امان الله خان مخالفت وجود نداشت. او مخصوصاً زمانی که اعلان جهاد و استقلال را نمود يك شخصیت قابل قبول در افغانستان بود. مردم افغانستان او را واقعاً به چشم احترام می دیدند. امان الله خان در افغانستان اصلاحات زیاد آورد و به آوردن چنان اصلاحات مشهور گشت. در افغانستان فقط يك مکتب عصری بنام حبیبیه وجود داشت. او تعلیم ابتدایی را اجباری ساخت و به تمام دهات و قصبات در شهرها و اطراف مکتبها تأسیس نمود.

در کنار مکاتب عصری او در کندهار مکتب تلگراف را نیز تأسیس کرد. مدیر جیلانی خان الکوزی یکی از شاگردان آن مکتب، امان الله خان را از نزدیک دیده بود می گوید :

زمانیکه امان الله خان در کندهار آمد من متعلم مکتب تلگراف بودم. ما ده نفر شاگرد بودیم که از طرف مکتب های خویش به مکتب تلگراف معرفی شده بودیم. ما دو نفر معلم داشتیم. زمانیکه اعلیحضرت امان الله خان به مکتب آمد او خودش از ما امتحان گرفت. طوریکه نیم صنف را به یکطرف و نیم دیگر را به طرف دیگری مکتب فرستاد و

برای ما مطلبی را نوشت و گفت این متن را مخابره کنید. زمانیکه مطلب را مخابره کردیم آنطرف رفت و متن مخابره شده را به دقت خواند و دید که کاملاً صحیح است. او برای هر شاگرد مبلغ سیصد روپیه که ما آنرا کابلی می‌گفتیم و برای هر معلم مبلغ هزار کابلی بخشش داد. البته این مقدار در آن زمان پول زیاد بود.

در کنار مکاتب به مسایل دولتی نیز توجه صورت گرفته بود.

سید شمس‌الدین مجروح می‌گوید که قبلاً تشکیلات دولتی موجود نبود. قبلاً تشکیلات دولتی موجود نبود. درین دوره ادارات دولتی بوجود آمد و وزارت خانه‌ها به صورت عصری و مدرن تشکیل شد. کارها و وظایف تقسیم گردید. به اصطلاح حساب و کتاب به میان آمد و برای بار اول بودجه تعیین گردید.

از طرف دیگر به طبقه نسوان تعلیم و سهم داده شد و در راه رفع حجاب توصیه گردید. درین برنامه‌ها خدمات عسکری به اتباع افغانستان البته باساس نفوس، که در آن زمان مردم به آن هشت نفری می‌گفتند، در نظر گرفته شد.

امان‌الله خان در کنار مسایل اداری به تاریخ و رسم و رواج‌های مردم افغانستان نیز توجه داشت.

عزیزالله واصفی، که در زمان ریاست جمهوری محمد داود خان رئیس‌لویه جرگه بود می‌گوید که در لویه جرگه امان‌الله خان آزادی کامل وجود داشت.

شما ببینید که در لویه جرگه امان‌الله خان شخصی بنام مولوی عبدالحمید پنجشیری از شخص امان‌الله خان سوال می‌کرد و او جواب میداد. درین هیچ شک وجود ندارد که امان‌الله خان یک دوره مدنی را آغاز کرد. میان علما که در آن زمان اشخاص محافظه‌کار بودند و تا حال نیز همینطور هستند و باید هم باشند و اشخاص مترقی تفاوت‌های کلی وجود دارد.

نه تنها در افغانستان بلکه در تمام جهان میان محافظه‌کاران و اشخاص

مترقی تفاوت وجود دارد و این مخالفت در زمان امان الله خان فوراً شدید شد زیرا او میخواست افغانستان را به صورت آنی همگام با کشورهای اروپایی به پیش ببرد. من نمیگویم که در آن لویه جرگه امان الله خان حق بجانب بود یا مولوی پنجشیری. شما میتوانید روش يك پادشاه را در مقابل يك ملا و یا سایر وکلایی که خودش انتخاب نموده بود، ببینید. این نشاندهنده آنست که پادشاه با چه لطافت و نرمی و شرافت با مردم حرف میزد. اعلیحضرت نه تنها در داخل لویه جرگه بلکه در بیرون تالار نیز شخص نرم خوی بود.

سید قاسم رشتیا که در آن زمان نوجوان بود بدون داشتن لایسنس در کابل موتر می راند و اتفاقاً در نزدیک قصر دارالامان با شخص امیر امان الله خان روبرو شد. من شانزده ساله بودم و پدرم يك موتر داشت و تازه رانندگی را آموخته بودم. در جاده دارالامان همراه با پسرکاکایم گشت و گزار می کردیم که موتر امان الله خان از کنار ما گذشت من موتر را به کنار جاده کشاندم امان الله خان از کنار ما گذشت و دوباره برگشت و چراغ های موترش را روشن نمود. من موتر را توقف دادم او نیز موتر را توقف داد. او از موتر پایین شد ما نیز پایین شدیم. من و پسرکاکایم هر دو سلام دادیم. او پرسید که رانندگی میکنید آیا لایسنس دارید؟ اجازه نامه دارید؟ من نمیدانستم که اجازه نامه چیست. من گفتم که ندارم او گفت رانندگی ترا دیدم خوب استی موتر را رانده میتوانی. فردا به وزارت دربار برو آنجا یک نفر باشی کار میکند نزد باشی رفته بگو که برایت لایسنس بدهد و از تو امتحان خواهد گرفت. فردای آنروز نزد باشی رفتم او به شخصی هدایت داد تا امتحان بگیرد. آن شخص مرا در يك میدان که حالا کتابخانه عامه قرار دارد برد و از من امتحان گرفت.

امان الله خان علاقه داشت که افغانستان همانند سایر کشورها به پای خود بایستد به

همین لحاظ او تصمیم گرفت تا ترقی کشورهای اروپایی را از نزدیک ببیند و از تجربیات آنها استفاده نماید.

پوهاند حسن کاکر می گوید که سفر اروپای اعلیحضرت امان الله خان فواید بسیار داشت ولی کمی طولانی بود.

سفر شش ماهه يك پادشاه که صدراعظم نداشت، غیابت او از کشور يك عمل با مصلحت نیست. لکن سفر اعلیحضرت امان الله منجیث پادشاه يك کشور مسلمان به اروپا فواید بسیار نیز داشت. اولاً از او در کشورهای اسلامی استقبال فراوان صورت گرفت. در مصر استقبال گرم شد، در هندوستان استقبال شد.

اگرچه درین سفر پول فراوان مصرف شد لکن تحفه های را که بدست آورده بود از مصارف بیشتر بود. اما مساله مهم این است که افغانستان را به حیث کشور آزاد و مستقل به دنیا معرفی کرد.

ولی نقطه منفی آن سفر در این بود که او منجیث شخص اول کشور در حالیکه اوضاع مملکت کاملاً خوب نبود و نا رضایتی وجود داشت به سفر شش ماهه رفت و دو ماه بعد از آمدن به کشور به اصلاحات فوری دست زد. چنان اصلاحات که مراحل اولی آنها مهم و اساسی بود. این کار دور از مصلحت بود.

اما سردار احسان الله خان پسر اعلیحضرت امان الله خان، که فعلاً در سوئیس زندگی میکند، می گوید که علت دوام سفر به اساس مجبورت صورت گرفت.

اول آنکه او میخواست فقط چند کشور را ببیند واتی مجبور شد که به چند کشور دیگر نیز برود. زمانیکه از فرانسه، انگلستان و ترکیه دیدن کرد سایر کشورها او را دعوت نمودند. آن کشورها مانند ایران و ترکیه بودند که در نزدیکی افغانستان قرار داشتند و نمیشد که دعوت آنها را رد کرد.

هدف امان الله خان از این سفر گردش نبود بلکه او میخواست برای افغانستان راه ترقی و پیشرفت را جستجو کند.

اگر چه اعلیحضرت امان الله خان در سالهای اول دست به اقدامات و اصلاحات بسیار زد اما بعد از سفر اروپا اکثر اصلاحاتی را که بوجود آورد برای بسیاری از مردم قابل قبول نبود.

عزیز نعیم مورخ ورزیده کشور از پدرش سردار محمد نعیم خان نیز شنیده است که اعلیحضرت امان الله خان بیشتر زیر تأثیر جوانان قرار گرفت که از اوضاع کشور آشنایی چندانی نداشتند.

اعلیحضرت امان الله خان شامل حرکت جنبش جوانان افغانستان بود این جوانان اکثراً زیر تأثیر جوانان ترکیه بودند. آنها آرزو ها و امیدهایی برای افغانستان در دل داشتند. لیکن آنها اکثراً شهری بودند و با محیط دهاتی آشنایی نداشتند. آنها زیر تأثیر کشورهای قرار گرفته بودند که در آنجا تحصیل نموده بودند که میتوان از کشورهای اروپایی به طور خاص نام برد. نزد آن جوانان معنی ترقی اروپایی ساختن يك کشور بود که در آن دوره زمامدارانی چون اعلیحضرت امان الله خان، کمال اتاترک و رضاشاه شامل بودند. آنها شرایط ذهنی و عینی جامعه را در نظر نداشتند. آنطور ریفورم ها و اصلاحات را معرفی میکردند که هدف شان اروپایی سازی بود و چنان تحولات را به میان آوردند که برای محیط قابل هضم نبود.

سید قاسم رشتیا به این باور است که ریفورم ها و اصلاحات دوره دوم با عنعنات مردم مطابقت نداشت.

اصلاحات دوره دوم بیشتر اصلاحات ظاهری بود و آنطور عجولانه معرفی شد که با عنعنات مردم تصادم نمود و محافظه کاران توانستند سلطنت امان الله خان را به پایان برسانند.

سقوط حکومت امانی

با اصلاحات امان الله خان مخالفت ها آغاز گردید و مردم شوریدند. سید شمس الدین مجروح می گوید که امان الله خان از پشتیبانی قوی برخوردار نبود.

قوت کافی مانند عسکر یا حزب بزرگ یا گروه قوی در عقب امان الله خان ایستاده نبود. از طرف دیگر امان الله نتوانست یا نخواست از قوه نظامی کار بگیرد در حالیکه در بعضی اصلاحات از نظامیان کارگرفت مانند اصلاحات و مخالفت در مشرقی. لهذا او با مخالفت داخلی مواجه شد. بعضی شایعات وجود دارد اینکه انگلیس ها یا بعضی از کشور های همسایه از قدرت و نهضت او به تشریش شدند و خواستند که در افغانستان این نهضت از بین برود بناءً انقلاب داخلی بوجود آمد. انقلاب برای بار اول علیه حکومت امان الله خان در پکتیا ظهور نمود. پروفیسر رسول امین می گوید که پدرش از طرف امان الله خان برای خاموش ساختن شورش فرستاده شد.

در سال ۱۹۲۴ شخصی بنام ملای لنگ در شهر خوست باغی شد. در آن هنگام امان الله خان به میرزمان خان گفت تا مردم کنر را با خود ببرد و ملا را سرکوب کند. در آن جنگ پدر من نیز شرکت کرد. آنها ملای لنگ را گرفتار نموده به کابل فرستادند. پدرم قصه کرد که عده ای از همراهان ما پیاده و عده ای سوار بسپ در ناحیه چهلستون قرارگاه گرفتند. میرزمان خان داخل ارگ رفت و بعداً امیر امان الله خان به

میرزمان خان رتبه نظامی داد.

لاکن بعد از سفر امان الله خان به اروپا نارضایتی در بین مردم زیاد شد. بار اول مردم شینوار بر جلال آباد حمله کردند.

در میان حمله کنندگان علاقه دار شینواری نیز شامل بود. او می گوید: ریش سفیدان منطقه ما نزد پیر مبارک صاحب رفتند من نیز با یکی از آنها همراه بودم زمانیکه نزد پیر صاحب رفتیم ریش سفیدان به او عرض کردند که به ما اجازه بده زیرا میرزمان خان از کتر آمده جلال آباد را گرفته است. مبارک صاحب که به چوکی نشسته و آرام تکیه نموده بود حرف نزد تنها دستش را تکان داد. به مجرد تکان دادن دست مبارک صاحب به طرف جلال آباد حمله کردیم و بین قوای ما و میرزمان خان جنگ صورت گرفت تلفات بسیار بود. قوای میرزمان خان از راه بهسود که قبلاً پل وجود نداشت عقب نشینی کردند. قوای ما وارد دهات شده خانه ها را چور کردند و برنج و روغن زیاد بدست آوردند. ملایان فتوی دادند که مال غنیمت است ما از خوردن شلغم دست کشیده به خوردن برنج و روغن غنیمتی آغاز کردیم.

در اکثر نقاط کشور مخالفت با امان الله خان اوج گرفت ولی شدیدترین مخالفت در منطقه کوه‌دامن زیر نظر حبیب الله خان کلکانی که مردم او را بنام بچه سقاو می شناسند بوجود آمد.

سید شمس الدین مجروح می گوید که در عقب بچه سقاو مدعیان قدرت و حتی درباریان امان الله خان نیز شامل بودند.

اشخاصی مانند شیرین جان خان و محمد صدیق خان فرقه مشر با مخالفین دست داشتند. در آن هنگام وزیر دربار در پکتیا بود. علاوه بر شیرین جان خان، محمد صدیق خان و دیگران نیز با مخالفین هم‌نوا بودند. مانند حضرت صاحب شوربازار البته برادر کوچک حضرت صاحب. همچنان بعضی سرداران مانند سردار حیات الله خان پسر امیر حبیب الله خان هم با بچه سقاو همدست بود و بعضی در زمان امان الله خان به طور

مخفی با بچه سقاء ملاقات می‌کرد به همین ترتیب محمد ولی خان وزیر دفاع نیز با بچه سقاء همکاری داشت.

عده‌ای به این باور هستند که در سرنگونی امان‌الله خان حکومت انگلیس سهم زیاد داشت و مردم را علیه حکومت او تحریک می‌کرد.

پوهاند محمد حسن کاکر، که اسناد آرشیف انگلیس‌ها را در مساله افغانستان دقیقاً مطالعه نموده، می‌گوید که در این زمینه سند رسمی وجود ندارد.

در بین اقوام مشرقی سلسله تحریکات علیه حکومت امان‌الله خان جریان داشت. در کتاب غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) نیز این مساله واضحاً ذکر گردید است. اما اینکه گفته شود که درین تحریکات حکومت انگلیس سهم داشت برایم ثابت نگردیده است. شاید حکومت انگلیس در تحریکات مردم نقش بازی نموده باشد یا شاید نکرده باشد. اما سند رسمی تا حال به چشم نخورده است. چنان سندی که نشان بدهد که حکومت انگلیس در سرنگونی حکومت اعلیحضرت امان‌الله خان سهم داشت و اقدام نموده بود.

باید گفته شود که حکومت انگلیس هنگام سفر امان‌الله خان به آنکشور از وی استقبال زیاد حتی نسبت به دیگر کشورها بیشتر نموده اعلیحضرت امان‌الله خان نیز از چنان استقبال منت‌دار و سخت خوشحال بود. اساساً حکومت انگلیس مخالف اصلاحات نبود و انگلیسها واقعاً خوشحال بودند که در افغانستان چنان اصلاحات می‌آید.

کشور شمالی افغانستان که اتحاد شوروی بود در اوایل با امان‌الله خان وعده همکاری نمود ولی در شرایط دشوار او را تنها گذاشت.

سید قاسم رشتیا می‌گوید که اتحاد شوروی تقاضای امان‌الله خان را مبنی بر کمک‌های نظامی هنگام حمله بچه سقاء نپذیرفت و جواب رد داد.

امان‌الله خان در اواخر حکومتش، هنگامیکه بچه سقاء به کابل حمله میکرد، از اتحاد شوروی تقاضای طیاره و پیلوتان را نمود اما شوروی‌ها

این تقاضا را قبول نکردند. بعداً زمانی که امان الله خان به قندهار رفت يك نماینده روس به آنجا رفته از امان الله خان پرسید که چه میخواهد؟ امان الله خان به نماینده روس نظریاتش را بیان نمود اما نماینده روسی کندهار را ترك گفت و حتی ماشین تلیگرافی را که با خود آورده بود نیز برد. امان الله خان کوشید تا آن ماشین تلیگراف را نگهدارد اما روسها نپذیرفتند. امان الله خان میخواست ارتباطش را با جهان خارج توسط آن ماشین برقرار نگه دارد.

بعد از آنکه غلام صدیق خان به مسکو رفت همراه با غلام نبی خان يك عده افغانها که در آنجا زندگی میکردند به مزار شریف آمدند. روسها به زودی عساکر شانرا خواستند. از این مسأله معلوم میشود که روسها آرزوی موفقیت امان الله خان را نداشتند زیرا در آن زمان هنوز امان الله خان در غزنی بود. طوریکه گفتم روسها آرزو نداشتند که امان الله خان دوباره بر تخت افغانستان تکیه بزنند و از طرف دیگر برای آنها حبیب الله کلکانی کاندید بهتر بود.

با وجود مخالفت روس و سایر مخالفت ها با آنها قوای امان الله خان توانست تا در ابتدا قوای حبیب الله خان را شکست بدهد.

جنرال هاشم خان کاکر که در آن جنگ شامل بود و چهارصد تن از طرفداران حبیب الله خان را اسیر گرفته بود، میگوید :

پدرم را خدا بیمارزد يك شخص فقیر بود. او مرا گفت تا نزد امان الله خان بروم و به او بگویم که آماده نبرد با بچه سقاء هستم. من نزد امان الله خان رفتم او از من به صورت جدی پرسید که چه میخواهم. من گفتم يك محصل مکتب پولیس هستم و دوخسره من با من نیز همراه می باشند کدام قطعه یا گروه با خود ندارم اما میخواهم علیه بچه سقاؤ بجنگم. امان الله خان رویش را بطرف سایر درباریان نموده گفت این هم دعوی خدمت را دارد. من به او گفتم که این درباریان با من بیابند. بعداً ما به خانه عزالدول رفتم و از آنجا يك توپ را گرفته

با مشکلات زیاد آترا به شهر آرا رسانیدیم. در جنگی که بوقوع پیوست ما حدود چهارصد تن از طرفداران بچه سقاء را به اسارت گرفتیم و آنها را در مقابل امان الله خان ایستاده نمودیم بعداً ما به سفارت برتانیه، جایی که بچه سقاء سنگر گرفته بود رفتیم.

امان الله خان به وزیر دربار خویش یعقوب خان گفت که شاید بچه سقاء با سفیر برتانیه ملاقات کرده باشد و مبادا سفیر برتانیه کدام بلای دیگر را برای ما بسازد. من به امان الله خان خط نوشتم و گفتم که بچه سقاء را از اینجا عقب خواهم زد و یا خود را درین راه خواهم کشت. همان بود که به ساعت شش سقاء به طرف شمالی عقب نشینی کرد. زمانیکه بچه سقاء بار دوم حمله کرد من مریض بودم. این بار نایب سالار عبدالوکیل خان به جبهه اعزام گردید و از دست طرفداران بچه سقاء کشته شد.

حبیب الله خان بار دوم حمله کرد. حمله دوم وی اعلیحضرت امان الله خان را مجبور ساخت که کابل را ترک کند و اولاً به قندهار و از آنجا به هند برتانوی و سپس به ایتالیا مهاجرت نماید. امان الله خان در هجرت نیز عشق وطن و مردمش را بدل داشت. سردار احسان الله پسر امان الله خان می گوید که پدرش از حکومت ایتالیا خواهش کرد که زندانیان پشتون در خانه وی زندگی کنند.

در زمان جنگ (جنگ اول جهانی) يك تعداد زیاد پشتون ها توسط جرمن ها زندانی شده بودند. بعداً امریکایی ها و انگلیس ها آنان را در جنوب ایتالیا آورده بودند تا در مقابل جرمن ها و ایتالیوی ها بجنگند. تعداد آنها بین صد تا یکصدویست نفر بود. اعلیحضرت امان الله خان از حکومت ایتالیا خواست که آنها را اجازه بدهد تا در خانه وی زندگی نمایند. حکومت ایتالیا خواهش وی را نپذیرفت اما به چهار تن آنان اجازه داد که روزهای جمعه به خانه ما بیایند.

امیر حبیب الله کلکانی

زمانیکه اعلیحضرت امان الله خان از کابل خارج می شد اختیارات مملکت را برای برادر خویش سردار عنایت الله خان سپرد. سردار عنایت الله خان نیز بعد از سه روز استعفی نموده توسط طیاره از کابل فرار کرد. بعد از خروج سردار عنایت الله خان از کابل حبیب الله خان کلکانی اختیارات پایتخت را در دست گرفت.

پوهاند محمد فاضل که پدرش جنرال محمد صدیق خان سپه سالار حبیب الله خان کلکانی و کاکایش شیرجان خان وزیر دربار او بود می گوید که حبیب الله يك شخص شجاع و سخی طبیعت بود.

امیر حبیب الله يك شخص جوانمرد، سخی و شجاع و راستکار بود. زمانیکه او در خدمت عسکری بود گروهی از دزدان در منطقه شمالی بوجود آمده دست به غارت و قتل و دزدی می زدند. از طرف حکومت اعلان گردید که دزدان باید گرفتار شوند و گفته شد هر که دزدان را گرفتار یا به قتل برساند مستحق جایزه و انعام شناخته میشود. امیر حبیب الله در یکی از روزهای رخصتی به طرف خانه خویش روان بود که دزدان سر راه او را گرفتند. امیر حبیب الله خان با دزدان مقابله کرد و دو تن آنها را کشت و سر هر دو را بریده به مقام های حکومت محلی تسلیم نمود. چون رشوت و فساد دستگاههای حکومتی را احاطه کرده بود و مقامات حکومتی خود با دزدان سهمیم بودند به عوض اینکه حبیب الله خان را انعام بدهند او را به محبس انداختند و ادعا کردند که گویا حبیب الله متهم به قتل شده است. حبیب الله خان مدتی بعد از

زندان فرار کرد و علیه حکومت قیام را شروع نمود و به مقامی رسید که همه از آن خیر داریم.

در کابل حکومت برقرار شد و عده ای از طرفداران امان الله خان زندانی شدند. در جمله زندانیان جنرال هاشم خان کاکر نیز شامل بود که بار اول حبیب الله خان را شکست داده بود. او می گوید :

زمانیکه بچه سقا پادشاه شد مرا با عده ای از معتبرین کابل زندانی ساخته تسلیم ملک محسن والی حکومت بچه سقا نمودند. روزی ما را در مقابل ملک محسن ایستاده کردند. یکی از مدیران حکومتی مرا شناخت و به ملک مجسن گفت که این شخص همان کسی است که بار اول شما را شکست داد. ملک محسن بر من نگرست و خنده نموده دستش را دراز کرد و با من دست داده گفت «بده چک ایته که ما بگیلان تو هستیم» بعداً برایم غذا آوردند و مدام با من رویه بسیار خوب می نمودند.

همراه با سایر اهالی کابل، پدر و کاکای سیدقاسم رشتیا نیز زندانی شدند. سید قاسم رشتیا خاطرات آنزمان را چنین بیان میکند :

کاکایم تا آخر دوره بچه سقا در زندان بود و پدرم مدتی زندانی بود و علاوه بر سایر اقارب ما نیز زندانی شدند. خانه ما از طرف مقامات حکومتی ضبط گردید و برای ما دو اتاق داده شد و به ما گفتند که به این دو اتاق باید اکتفا کنی. چون سن من نسبت به سایر اعضای باقی مانده خانواده بزرگتر بود، کاکایم برایم گفت که مسئولیت خانواده به دوش تو است و باید از خانواده سرپرستی کنی. گویا در آنزمان سرپرستی خانواده به دوش من بود و باید از اطفال و زنان خانواده مراقبت و حفاظت میکردم. در این راه مشکلات زیاد دیدم.

گاه گاه سپاهیان بچه سقا از ما میخواستند که برایشان بعضی اشیا و اجناس بیاوریم من برایشان میگفتم که همه دارایی ما را ضبط و مهرولاک نمودید. آنها میگفتند تا از اقارب خویش پول قرض کنیم و به

آنها بدهیم. گاهیگاهی اعصابم بسیار خراب میشد و به تفنگ آنها دست می انداختم و آنها میگفتند حالا میخواهی با فیر نمودن يك گلوله هلاکت بسازیم؟

اگرچه سپاهیان سقا نتوانستند از خانواده رشتیا پول بدست بیاورند ولی نظر به گفته سربرسی سایکس حکومت توانست از اهالی کابل پول بدست بیاورد.

حکومت موفق شد به زور و جبر از اهالی کابل پول بدست بیاورد و با استفاده از همان پول توانستند سپاه دوازده هزار نفری از مردم کوهستان را به عسکری سوق دهند و این قوا توانست در غرب هزاره ها و در شرق مردم تگاب را شکست بدهند.

پوهاند محمد فاضل خان از دوستان و بزرگان خانواده، خویش شنیده است که در زمان حبیب الله خان در کابل امنیت کامل برقرار بود.

تا جائیکه من از بزرگان خویش شنیده ام در زمان حبیب الله خان امنیت برقرار بود. گفته میشود که در نزدیکی مسجد پل خشتی شال يك نفر را دزدیدند. سید حسن خان آنجا ایستاد تا دزد را پیدا کردند. شال را به صاحبش دادند و گوش دزد را میخ زدند.

آنطور امنیت که در زمان حبیب الله خان برقرار بود حتی در اوایل حکومت نادرخان موجود نبود. در زمان نادرخان تمام سفارتخانه ها چور گردید لکن در زمان امیر حبیب الله خان هیچ محلی مورد تجاوز قرار نگرفت.

سید قاسم رشتیا می گوید که در زمان حبیب الله خان کلکانی به ارزش های افغانی توجه کامل صورت میگرفت و ناموس داری و دسپلین آنزمان قابل قدر است.

مسأله قابل قدر عبارت از ناموس داری در آن زمان می باشد. به ناموس مردم توجه جدی صورت میگرفت و حتی در تمام دوره يك تجاوز هم پرناموس کسی صورت نگرفت. از این ناحیه به مردم آزار و اذیت نمیرسید. حتی خانواده امان الله خان که در آن زمان در ارگ بسر میبردند مصئون بودند.

در روز دوم حکومت حبیب‌الله خان به خانواده امان‌الله خان گفته شد که اقارب و خویشان‌دان تانرا خواسته‌اند تا شما را از اینجا ببرند و افراد را موظف ساختند تا همه آنها را به اقاریشان بطور مصئون بسپارند. سید شمس‌الدین مجروح در زمان حکومت حبیب‌الله خان کلکانی به کابل رفته داخل دربار را دیده است. او می‌گوید که مردم کوه‌دامن نیز از اوضاع خوشحال نبودند.

مردم کوه‌دامن را مجهز و مسلح ساخته بودند و شهر کابل را گرفته بودند. من در همان زمان به کابل رفته بودم و دربار را از نزدیک دیدم. حتی خوانین کوه‌دامن، بزرگان و منورین آنجا تشویش داشتند و خوشحال نبودند.

آنها پی میبردند که عواقب وخیم بدنبال خواهد آمد. زیرا در ننگ‌ره‌ها جنگ بود، در قندهار نیز علیه حکومت سقا جنگ جریان داشت و در مزار شریف نیز بر ضد حکومت مقاومت صورت میگرفت. حکومت او در تمام افغانستان قابل قبول نبود. آنها تنها کابل و یک قسمت کوه‌دامن را مسلح نموده بودند. از این طرف و آنطرف با حکومت سقا جنگ جریان داشت و آتش باری صورت میگرفت و مردم بیچاره از هر دو جناح کشته میشدند تا آنکه حکومت نیز از بین رفت.

عبدالاحد خان کرزی می‌گوید که در تمام دوره سقا در قندهار جنگ جریان داشت و قریه کرز به مرکز مقاومت علیه حکومت تبدیل گردیده بود و پدرش در آن مقاومت سهم فراوان گرفته بود.

اکثر ریش سفیدان قندهار در مرکز بودند و قریه کرز که در نزدیکی شهر قرار داشت به مرکز مقاومت و اعاشه تبدیل شده بود و پدر من درین انقلاب سهم زیاد گرفته بود. ما قندهار را گرفتیم و زمانیکه قندهار گرفته شد مبلغ شصت هزار افغانی در خزانه آنجا وجود داشت که بعداً رسید خزانه را به کابل فرستادیم و به کلپل اطمینان دادیم که همه اسلحه و دیپوها که در ارگ و خزانه موجود بود با دست نخورده باقی مانده است.

اما اکثر افغانها و روحانیون در جنگ علیه حکومت سهم نگرفته بودند. سناتور غلام نبی چکنوری که دوره سقاوی را به خاطر دارد و پسر ملاصاحب چکنوری است می گوید که پدرم گفت که این جنگ مسلمان کشی است و بین مسلمانان می باشد بناءً در جنگ سهم نگرفت.

آن دوره را کم کم به یاد دارم. همینقدر به یاد دارم که بزرگان قوم نزد پدرم آمدند و پدرم به آنها گفت این جنگ مسلمان کشی است درین جنگ سهم نمیگیرد. باز هم به یاد دارم زمانیکه سردار محمد هاشم خان از راه پشاور به خانقاه پدرم آمد و یک شب را نزد ما سپری میکرد پدرم به او گفت که جنگ نکنید از راه مذاکره و جرگه پیش بروید و لویه جرگه را ترتیب بدهید و پدرم گفت در خانه کدام ملک یا خان یا میا جرگه نکنید بلکه در زیارت پیرصاحب هده جرگه نمایید زیرا او یک شخص روحانی و جهادی بوده است و شاید از برکت آن زیارت جرگه شما نتیجه بهتر بدهد. بنا بر توصیه های پدرم آنها جرگه را ترتیب دادند اما پدرم در تمام مدت که انقلاب جریان داشت از خانه بیرون نبرآمد و سهم نگرفت.

برادران دیگر سردار محمد هاشم خان به پکتیا رسیدند و از آنجا به فعالیت ها علیه حکومت حبیب الله خان کلکانی پرداختند.

سلطنت محمد نادرشاه

محمد نادرخان از اروپا به هند برتانوی و از آنجا به ولایت پکتیا آمد. محمد حکیم آریویی که از اهالی جاجی است، میگوید که محمد نادرخان و برادرانش بخاطر بدست آوردن کمک به خانه آنها مراجعه نموده بودند.

اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید و برادرانش به خانه پدر و پدرکلاتم که در پکتیا بود آمدند و به آنها گفتند که ما آمده ایم تا شما بما کمک کنید، ما به کمک شما ضرورت داریم، حکومتی که در کابل تشکیل شده است يك حکومت اسلامی و قانونی نیست. این حکومت توسط بیگانه ها رویکار آمده است. اگر شما بما کمک کنید حکومت را سرنگون کرده يك حکومت قانونی به میان خواهیم آورد.

پدر و پدرکلاتم به اعلیحضرت شهید و برادرانش گفتند که درین مورد باید با قوم مشوره نماییم. آنها جرگه قومی را تشکیل دادند و چون پدرکلاتم در بین قوم نفوذ کافی داشت بناءً تمام بزرگان قوم حرف های او را قبول نموده فردای آن روز قوم ما و سایر اقوام لشکر را ترتیب داده به طرف کابل روان شدند.

بعد از پکتیا هدف اساسی کابل بود و عملیات کابل زیر قومانده مارشال شاه ولی خان صورت گرفت. مارشال شاه ولی خان راجع به این عملیات در خاطراتش می نویسد که در کوههای اطراف کابل قوایش را جابجا نموده بود.

در شانزدهم میزان که برابر با نهم اکتوبر سال ۱۹۲۹ عیسوی بود برای حمله نهایی آمادگی گرفته میشد.

به ساعت ده شب به قوم وزیر امر کردم که سرکوه زنبورک دهل بزنند و همچنان در کوه های شیردروازه و کوه های آسمایی دهل زده شد. بعد از مشوره و اجازه سپاه سالار محمد نادرشاه امر فیر بالای ارگ را دادم. بعد از آتش باران شدید بالای ارگ حبیب الله ورفقاییش از دروازه شمالی ارگ بطرف کوهدامن فرار کردند.

درین هنگام خانواده محمد نادرخان در کابل بود.

عزیز نعیم که نواسه سردار محمد عزیزخان برادر محمد نادرخان است می گوید که پدرش در آن زمان پانزده سال داشت و در کابل بود.

در زمان حکومت بچه سقا پدرم چهارده یا پانزده ساله بود. اگر چه در زمان سلطنت بچه سقا خانواده ما را زیاد اذیت نکردند مگر زمانیکه اعلیحضرت نادر شاه نزدیک کابل رسید خانواده ما را زیر نظارت قرار دادند. در همان روزیکه مارشال شاه ولی خان بکابل رسید و جنگ به مراحل آخری نزدیک شده بود سقا خانواده ما را به حیث سپر انسانی استعمال کرد و به اعلیحضرت نادر شاه اطلاع داد که اگر بسوی ما فیر کنید مانند اینست که بالای خانواده خود فیر میکنید. اعلیحضرت نادر شاه به سقا پیغام فرستاد و گفت هدف اصلی خانواده نیست بلکه نجات افغانستان است. در زمان حمله يك گلوله از بالای سر شانه پدرم گذشت اما به وی آسیبی نرسید.

جنرال محمد هاشم خان کاکر در این باره می گوید :

زمانیکه بچه سقا بکابل آمد خانواده نادر خان در کابل بود و روزیکه نادرخان برای گرفتن کابل آمادگی میگرفت تمام خانواده او در کابل زندانی بودند.

نادر خان دو نفر را بنامهای فیض محمد خان و عبدالغنی خان بدنبال خانواده خویش فرستاد لکن در اطراف محل اقامت آنها باران گلوله می بارید بناءً آنها موفق نشدند که خانواده نادر خان را نجات بدهند. بعداً من بدنبال خانواده نادر خان رفتم و آنها را نجات دادم. آنها مدت چهار

روز کم دو ماه در خانه من بودند. بین من و نادر خان روابط خوب بود و او بالايم اعتماد ميکرد و با من مشوره مي نمود.

در افغانستان عده اي براي عقیده هستند که در اوایل محمد نادر شاه تحت نام امان الله خان فعالیت میکرد اما عزیز نعیم به این عقیده نیست.

اعلیحضرت نادر خان قبل از تولد من به شهادت رسیده بود بناءً او را ندیده بودم لکن از بزرگان خانواده خویش مانند سردار هاشم خان و امثال آنها شنیده ام که میگفتند مقصد نادر خان نجات افغانستان بود نه گرفتن تاج و تخت و پادشاهی. زمانیکه کابل را گرفت واضحاً گفت که من برای گرفتن پادشاهی و تاج و تخت نیامده ام بلکه برای نجات افغانستان کوشیدم و آن کسی را که مردم افغانستان قبول نمیکند باید از حکومت دست بکشد اگر امان الله باشد و یا کسی دیگر از خانواده ما. در آن شرایط امان الله خان اعتماد مردم را از دست داده بود زیرا : اول اینکه تهمت بسته بودند گویا اینکه امان الله کافر شده است و دوم اینکه او از افغانستان بر آمده بود و مردم را در بین آتش رها نموده خودش از کشور رفت اما نادر خان اینرا نمیگفت که مخالف امان الله خان است به این سبب عده از مردم چنان فکر می کردند که نادر خان شاید به طرفداری امان الله خان فعالیت میکند. اما در آخر نادر خان مجبور شد که بگوید که نه طرفدار و نه مخالف امان الله خان فعالیت میکند. زمانیکه نادر خان کابل را گرفت مردم به وی مبارکی دادند اگر چه او به شوق تخت پادشاهی را قبول نکرد بلکه میخواست در افغانستان آرامی بیاید.

از سردار محمد هاشم خان شنیده ام که نادر خان تا آخر نمیخواست که پادشاهی به شکل موروثی در خانواده او باقی بماند اما او میخواست تا مدتی پادشاه کشور باشد بعداً لویه جرگه را دعوت نموده کسی دیگر را به حیث پادشاه تعیین نماید.

سردار هاشم خان می گفت که من به اعلیحضرت نادر شاه گفتم که این

برنامه شما به وقت و زمان کافی نیاز دارد. حد اقل تا ده یا پانزده سال باید پادشاهی کنی تا زمانیکه در افغانستان امنیت کامل حکمفرما شود. اما بعداً شرایط و اوضاع به شکل دیگر در آمد.

اوضاع آرام شد و از ولایات افغانستان بیعت نامه ها بکابل رسید. نادر شاه لویه جرگه را در کابل ترتیب داد تا زعیم کشور را تعیین نماید.

داکتر احسان روستامل تره کی استاد علوم سیاسی پوهنتون کابل می گوید که در آن جرگه از محمد نادر شاه دعوت شد که سلطنت افغانستان را قبول کند.

در کابل مجلسی بنام لویه جرگه ترتیب شد و در آن مجلس دو تن از وزیران حکومت امان الله خان نیز شرکت نموده بودند. در مقابل اظهارات محمد نادر خان که میگفت من آرزوی سلطنت را ندارم آندو وزیر به نمایندگی سایرین تاکیداً پیشنهاد سلطنت را به محمد نادر خان نمودند و سایرین با کف زدن‌ها این پیشنهاد را بدرقه کردند.

بعد از آنکه نادر خان به کرسی پادشاهی تکیه زد برای جذب نمودن والی ها و حاکمان ولایات از روش های ماکیاولستی کار گرفت. نظر به نوشته جراید خارجی بعد از فرار اعضای حکومت سقاوی از کابل، اعلیحضرت نادر خان به آنها اعلان عفو را نمود و به اساس همین اعلان حبیب الله خان و سید حسن همراه با یازده نفر دیگر خود را تسلیم کردند ولی آنها در اواخر ماه مارچ سال ۱۹۳۰ اعدام گردیدند.

در میان اعدام شدگان پدر فاضل خان نیز شامل بود. سایر اعضای خانواده آنها زندانی شدند. پوهاند محمد فاضل درین باره میگوید :

زمانیکه پدرم شهید شد برادرم محمد کاظم خان که هنوز خورد سال بود نیز زندانی شد و در زندان به مرحله جوانی رسید. کسی بما اجازه نمیداد تا به مکتب برویم و مردم از نزدیکی با ما اجتناب می نمودند.

سید قاسم رشتیا می گوید که این کار قصدی نبود بلکه بخاطر جلوگیری از قساوت و ترس از بدل گرفتن صورت گرفت.

در اوایل این طور فکر میشد که حسن انتقام گیری در آنهاست که اعضای

خانواده های شان کشته شده اند موجود است و اگر به مکتب بروند شاید سایر شاگردان را تحریک کنند اما هدف آنها این نبود که گویا آنها از تعلیم محروم گردند. مگر در زمان محمد ظاهر شاه وضعیت تغییر نمود و اکثر آنها تعلیم نمودند. فاضل خان و خانواده آنها، آقای واله و اشخاصی مانند آنها اکثراً تحصیل نمودند و د ر دوره محمد هاشم خان تعلیمات شانرا آغاز کردند.

اداره و شیوه کار

زمانیکه حکومت محمد نادر شاه استقرار پیدا کرد به اصلاحات داخلی توجه جدی بعمل آمد.

داکتر احسان روستامل تره کی در این باره میگوید :

اعلیحضرت محمد نادر خان همزمان با اینکه در راه تنظیم اداری و مالی و نظامی افغانستان پرداخت در ساحه سیاسی نیز اقدام به خرج داد و در صدد احیای اصول اساسی کشور که در زمان امان الله خان طرح ریزی شده بود کوشید و تدوین اصول اساسی را بدست خویش گرفت.

نادر خان روابط خارجی اش را به بسیار خوبی مستحکم و استوار ساخت و به بسیار زودی اقدامات موثر را در جهت مدرن ساختن افغانستان بکار برد.

در اصلاحات نادر خان تنظیم دو باره اردوی افغانستان و جلب نمودن عساکر نیز شامل بود. دوره خدمت عسکری دو سال تعیین گردید. داوطلبان میتوانستند در سنین مختلف به خدمت عسکری بروند، در آن هنگام سیاست امان الله خان کنار گذاشته شد. اقوام سرحدی مجبور نبودند به خدمت زیر بیرق بروند ولی در هنگام ضرورت قبایل مجبور بودند در عسکری سهم بگیرند. علاوه بر آن در زمان محمد نادر خان در قسمت قضایی و سیستم اداری نیز توجه صورت گرفت.

محمد عزیز نعیم می گوید که اعلیحضرت نادر شاه با احتیاط و محافظه کارانه در راه اصلاحات قدم بر میداشت.

اعلیحضرت محمد نادر شاه اصلاً شخص محافظه کار بود اگرچه او طرفدار اصلاحات و ریفورم در کشور بود اما بسیار با احتیاط عمل میکرد. دو سال قبل از پادشاهی امان الله خان اولین دسته از شاگردان لیسه حبیبیه فارغ گردیدند اما پوهنتون موجود نبود تا آنها تحصیلات عالی نمایند. امان الله خان قصر دارالامان و بعضی از فابریکه‌ها را اعمار نموده بود ولی به ضروریات اقتصادی آنها توجه نکرد و هیچ يك از فابریکه‌ها نتوانستند به تولیدات شروع کنند لکن در زمان نادر خان به آبادی مملکت توجه صورت گرفت. پوهنتون تاسیس شد، بانک ملی ایجاد گردید، مکتب‌ها توسعه پیدا کرد، ولایات شمال و جنوب با هم وصل گردیدند و در ظرف چهار سال اساسات آبادی کشور گذاشته شد. در ساحه سیاست خارجی واقعین بود، او يك آیدیالست نبود و همیشه میگفت که انگلیسها در منطقه وجود دارند و ما توانایی مقابله با آنها را در هر ساحه نداریم مجبور هستیم با آنها به اصطلاح گذاره کنیم.

در زمان سلطنت محمد نادر شاه علاوه بر مسایل داخلی در روابط خارجی کشور نیز توجه صورت گرفت او برادرش شاه ولی خان را به لندن فرستاد و نامه ای را که به پادشاه انگلیس نوشته بود توسط شاه ولی خان نماینده خاص خویش ارسال کرد. در نامه محمد نادر شاه آمده است :

بسیار مسرورم که طی اولین نامه، خویش به شما که طرفدار صلح جهانی هستید، اطلاع بدهم که در افغانستان انقلاب به پایان رسیده است. من مطمئن هستم که این اعلان باعث خرسندی خاطر شما میگردد. طوریکه به جناب شما معلوم است طی سالیان گذشته افغانستان با حکومت برتانیه روابط نزدیک و دوستانه داشت. حالت بیطرفی افغانستان در جنگ جهانی ثبوت بر ادعای ماست.

به احترام دوستی صادقانه شما برادر خویش شاه ولی خان را که در راه آرامی کشور سهم فراوان گرفته است به حیث نماینده خاص و وزیر مختار به دربار شما معرفی میکنم.

شاه ولی خان به صفت وزیر مختار در لندن قبول شد و از جانب برتانیه ریچارد میکانکی به حیث نماینده دولت آن کشور همراه با نامه ذیل به کابل آمد :

با مسرت نامه را که توسط برادر و نماینده خاص تان فرستاده بودید دریافتیم. آرامی افغانستان و موفقیت شما را تبریک میگویم. این نامه توسط ریچارد میکانکی که به دربار شما منحیث نماینده تعیین نمودم فرستاده شد.

در زمان اعلیحضرت محمد نادرشاه به تعلیم و تربیه توجه صورت گرفت و در کنار تعلیم و تربیه به انجمن های ادبی نیز توجه میشد.

سیدقاسم رشتیا که در آن زمان مصروف نوشتن سالنامه بود می گوید که اعلیحضرت محمد نادر شاه همیشه از کارهای او مراقبت می نمود.

در انجمن ادبی موظف بودم تا سالنامه را ترتیب بدهم. نادرخان همواره به مطبعه می آمد و به عکس ها و چاپ سالنامه نگاه می کرد. من آنجا مصروف بودم که روزی محمد نادرشاه به مطبعه آمد. صوفی عبدالمجید خان مرا به اعلیحضرت معرفی نمود. او از من پرسید که پدرت کیست؟ من گفتم که سید حبیب خان مستوفی. اعلیحضرت گفت او هو تو برادرزاده من هستی، خوشحال شدم که به این مرحله رسیدی. به لسان خارجی حرف میزنی، اینجا اصلاحات میکنی و اخبار چاپ میکنی. در آن سالنامه يك عکس به چاپ میرسید. آن عکس از موسیلینی بود. من زیر عکس نوشته بودم که «موسیلینی دیکتاتور ایتالیا». او به عکس نگاه کرد و از من پرسید که دیکتاتور چی معنی میده؟ من گفتم دیکتاتور یعنی صاحب اختیار. او گفت نه این درست نیست. دیکتاتور به شخص خود سر و خود رای گفته میشود این يك دشنام است. او قلمش را گرفته روی جمله خط کشید و نوشت «موسیلینی رئیس الوزرای ایتالیا».

سید شمس الدین مجروح که در دوره سلطنت محمد نادرشاه بحیث مامور کار میکرد میگوید اگر سلطنت او دوام میکرد افغانستانی انکشاف بسیار می نمود.

اگر محمد نادرخان مدت زیاد تر سلطنت میکرد یقیناً افغانستان زیادت

ترقی میکرد. اصلاحات زیاد می آمد زیرا او بسیار محتاط بود و بسیار می فهمید. مثلاً چیزیکه به روحیه قوم برابر نمی بود به آن گونه اصلاحات عجله نمیکرد و از طرف دیگر از محبوبیت خویش نیز استفاده می نمود. او تنها توسط زور یا کشتن و بستن حکومت نمیکرد. البته بعد از مرگ او فشارها، کشتن و بستن ها و زندانی کردن ها زیاد شد اما حکومت او خوب بود ولی متأسفانه بسیار زود از بین رفت و مؤقت نشد تا تمام اصلاحات را به سر برساند. اما اصلاحاتی را که او طرح ریزی نموده بود بعداً به صورت بسیار تدریجی به پیش می رفت. مثلاً مکاتب دختران آغاز گردید و راجع به حقوق زنان فکر می شد. قوانین نوشته شد، در ساحه خارجی در راه معرفی و بلند بردن حیثیت افغانستان کار شد و معرفی نمایندگان به کشورهای مختلف مفید واقع میشد.

علاوه بر مسایل فوق محمد نادرشاه برای از بین بردن مخالفین خویش نیز اقدام نمود. یکتن از مخالفین او غلام نبی خان چرخمی یکی از طرفداران و دوستان امان الله خان بود که به امر محمد نادر خان در ارگ کشته شد. بعد از کشته شدن چرخمی بین خانواده شاهی و خانواده چرخمی مخالفت پیدا شد و این مخالفت به دشمنی تبدیل گردید. مؤرخ امریکایی بنام لیون پالوده می گوید که این کشتن ها بدترین شکل از دشمنی میان دو خانواده به حساب می آید.

سردار محمدعزیزخان برادر نادرخان نیز طی این دشمنی ها کشته شد. عزیز نعیم نواسه سردار محمد عزیز خان می گوید که خارجی ها به این حوادث جنبه رومانتیکی داده اند.

لیون پولاده به این موضوع يك جنبه رومانتیکی داده است. میان خانواده ما و خانواده چرخمی کدام دشمنی وجود نداشت لکن اختلافات موجود بود و آن اختلافات عبارت از این بود که چرخمی با جوانانی ارتباط داشت که از موضعگیری تندروانه پیروی میکردند ولی اعلیحضرت محمد نادرشاه موضعگیری میانه روانه داشت و در آن

شرایط موضع‌گیری محافظه کارانه را ترجیح میداد نه تند روانه را. زیرا چاره ای جز آن موجود نبود. تندروی افغانستان را تقریباً حدود سی سال به عقب انداخت. منظور من از محافظه کارانه اینست که در آوردن تحولات شرایط موجود در کشور را سنجیده در چوکات همان شرایط تحول می آمد. روی همین مسأله میتوان گفت که قتل غلام نبی خان يك مسأله خانوادگی نبود. قتل او مانند این بود که شخصی بر ضد حکومت قیام کند او یعنی قیام کننده حتماً کشته می شود ولی او باید بطور عادلانه محاکمه می شد. ما باید اعتراف کنیم که در قسمت قتل غلام نبی خان يك نوع افراط صورت گرفت اما این قتل يك موضوع دشمنی خانوادگی نبود. اما بعد از آن حادثه دشمنی خانوادگی پیدا شد که در نتیجه پدرکلاتم سردار محمد عزیزخان و بعداً اعلیحضرت محمد نادرخان به شهادت رسیدند.

اعلیحضرت محمد نادر شاه هنگام توزیع جوایز فارغ التحصیلان مکاتب در کابل توسط عبدالحق به گلوله بسته شد. عبدالحق کسی بود که غلام نبی خان او را پسر خوانده بود.

هنگام قتل محمد نادرشاه پسر او محمد ظاهر شاه نیز حاضر بود. او میگوید که این يك خاطره تلخ زندگی من است که پدرم در مقابل چشمان من به شهادت رسید. تلخ ترین خاطره زندگی من است که پدرم در مقابل چشمان من کشته شد. او هم پادشاه من بود و هم پدرم و همه چیز من بود. زمانیکه پدرم به شهادت رسید تکلیف سلطنت بدوش من گذاشته شد و من برای برداشتن چنان مسئولیت بزرگ آماده نبودم ولی با آنهم آنرا قبول نمودم.

سلطنت محمد ظاهر شاه

زمانیکه محمد نادر شاه بقتل رسید احتمال خونریزی و قتل عام بیشتر در کشور
بمیان آمد.

سید قاسم رشتیا میگوید که سردار شاه محمود خان با حوصله کامل از خونریزی
جلوگیری کرد.

زلی خان نایب سالار که شخص وفادار به حکومت و پادشاه بود
پیشنهاد کرد که تمام متعلمین مکتب، اگر چه قاتل نیستند اما کافر
بوده دشمنان پادشاه می باشند، باید کشته شوند. اما شاه محمود خان
گفت هیچگاه اجازه نمیدهم که این کار صورت گیرد و نمیگذارم که بالای
کسی انگشت حواله کنید.

مرجان خان جاجی در آنزمان شاگرد صنف چهارم مکتب بود و تمام حادثات آنروز را
به چشم سر دیده است. او میگوید :

چهار طرف ما عساکر ایستاده بودند. درین هنگام شخصی بنام نایب
سالار سر بلند خان که از جاجی بود صدا کرد که نگذارید بروند.
کسانیکه اینطرف و آنطرف فرار نموده بودند گریختند باقی همه محاصره
شدیم. در میان محاصره شدگان من نیز شامل بودم. عساکر ما را به
داخل برده در یکی از سالون های قصر دلکشا و در دهلیز های آنجا
ایستاده نمودند. در این هنگام سر بلند خان جاجی امر کرد که همه اینان
را بیرون کشیده فوراً "چنواری" کنید. از بین ببرید. درین هنگام شاه
محمود خان از مساله خبر شده گفت این کار را نکنید همه اینها گناهکار

نیستند و فقط گناه يك نفر است باقی همه بیگناه می باشند. متعلمین اینجا باشند تا نفر اصلی را پیدا کنیم. تا وقتی که آن نفر را گرفتار کردند ما در قصر دلکشا زندانی بودیم و حوالی ساعات نه یا ده شب امر آمد که شاگردان مکتب را رها کنید، ما نفر اصلی را پیدا کردیم. سید قاسم رشتیا میگزید وقتی ثابت گردید که نادر شاه کشته شده است. سردار شاه محمود خان بصورت فوری محمد ظاهر شاه پسر محمد نادر شاه را به حیث پادشاه اعلان کرد.

در آن زمان سردار هاشم خان با عده ای از وزیران برای افتتاح راه شکاری به شمال رفته بود و شاه محمود خان منحیث وکیل صدراعظم در کابل بود. زمانی که محمد نادر شاه شهید و ثابت شد که مرده است اکثراً فکر میکردند که شاه محمود خان خویشن را پادشاه اعلان میکند. اما او برخاسته محمد ظاهر شاه را پادشاه اعلان کرد و به او بیعت نمود او به محمد ظاهر شاه گفت که بتو بیعت نموده ام. محمد ظاهر شاه گفت تو بزرگتر ما هستی. اما شاه محمود خان به او گفت تو پسر نادر شاه میبایستی سلطنت حق توست، من بتو بیعت میکنم و ما خدمتگار تو هستیم.

سردار شاه محمود خان درحالی که قوای عسکری را بدست داشت و وکیل صدراعظم بود، می توانست پادشاه شود ولی او محمد ظاهر شاه را نسبت به خویشن ترجیح داد. سلطان محمود غازی پسر سردار شاه محمود خان میگوید که پدر و کاکا های او علاقه بسیار به وطن داشتند.

پدر من به آرامی کشور علاقه داشت. او يك وطن دوست بود. در اثر خود گذری شاه محمود خان و سایر کاکاهای من در افغانستان آرامی آمد. در حالیکه سردار شاه محمود خان وکیل صدراعظم بود و عهده وزارت دفاع نیز به دوش وی بود لکن آنها قدرت طلبی را کنار گذاشته به محمد ظاهر شاه که وارث اصلی سلطنت بود بیعت کردند.

سردار محمد هاشم خان که در زمان سلطنت محمد نادر شاه صدراعظم بود به همان

پست باقی ماند.

سید قاسم رشتیا میگوید که سلطنت بعد از محمد نادر شاه به پسرش محمد ظاهر شاه رسید. متباقی همه مانند سابق در پست های شان ماندند.

در تقسیماتی که قبلاً موجود بود تغییرات نیامد. ظاهر شاه به عوض نادر شاه رویکار شد. شاه محمود خان به حیث وزیر حربیه باقی ماند و محمد هاشم خان امور حکومتی را در دست داشت و صدراعظم بود. اما بعداً قدرت محمد هاشم خان روز افزون گردید و در آئزمان گویا تمام امور حکومت را در دست گرفت. شاه محمود خان تجرید شد با وجودیکه قوای عسکری بدست او بود. شاه محمود خان شخص شریف بود و در امور مملکت مداخله زیاد نمیکرد بناءً هاشم خان به حیث يك دکتاتور روی صحنه باقی ماند. از طرف دیگر محمد نادر شاه به قتل رسیده بود و بدگمانی زیاد شده بود و مساله امنیتی مطرح بود بناءً او يك حکومت پولیسی را رویکار ساخته بود.

در کنار مسایل فوق عامل دیگر عبارت از آغاز جنگ جهانی دوم دراروپا بود. باید در مملکت يك انضباط کامل حکمفرما می بود و ازطرف دیگر مفکوره هتلر نظر به سایر مفکوره ها در افغانستان تاثیر افکنده بود. گویا دکتاتوری مود همان روز بود در دنیا دکتاتورانی مانند هتلر، موسیلینی و جنرال فرانکو بوجود آمده بود.

حکومت محمد هاشم خان نه تنها در کابل بلکه در سایر ولایات نیز نظم خاص را بوجود آورده بود. محمد هاشم خان مدعیان قدرت در ولایات را به عناوین مختلف به وظایف دولتی در کابل نگهداری نموده بود.

عبدالاحد کرزی میگوید که پدرش معین خيرو جان جز کسانی بودند که در کابل بسر میبردند.

سیاست همان زمان تقاضا میکرد که اشخاص با رسوخ ولایات در کابل بسر برند اگر چه پدرم به حیث سناتور یا معاش خوب و قدر و قیمت زیاد در کابل زندگی میکرد ولی اصلاً بخاطر تامین امنیت و استقرار

افغانستان آنها در کابل نگهداری میشدند. اشخاصی مانند مشاور سید احمد خان، نایب سالار محمد انور خان، عبدالرشید خان که در وزارت داخله معین بود از هر ولایت چنان اشخاص در وظایف دولتی مقرر شده بودند و بطور اعزازی در آنجا بسر میبردند و حتی اجازه خروج از کابل را نداشتند و هرگاه میخواستند از کابل بر آیند باید از شخص محمد هاشم خان اجازه میگرفتند. مانند پدرم که هیچگاه نمیتوانست بدون اجازه صدراعظم به قندهار بیاید. زمانیکه از محمد هاشم خان اجازه میگرفت برای مدت یکماه یا دو ماه به قندهار می آمد.

همانطوریکه اشخاص صاحب نفوذ ولایات به کابل آورده شدند. متنفذین کابل به سایر ولایات تبعید میشدند. در میان تبعید شدگان استاد خلیل الله خلیلی مامور در حکومت امیر حبیب الله خان کلکانی نیز شامل بود.

معتمص بالله خلیلی پسر استاد خلیلی میگوید که بعد از قیام مردم صافی، پدرش زیر نظارت گرفته شد.

پدرم در زمان محمد هاشم خان حبس شد و بعداً به ولایت قندهار تبعید گردید زیرا در کتر جنگ مردم صافی علیه حکومت آغاز گردید و هاشم خان چنان فکر میکرد که قوم صافی توسط پدرم و وزیر عبدالرحیم خان تحریک شده اند به همان اساس سالار عبدالرحیم خان و پدرم زندانی شدند و بعداً به قندهار تبعید شدیم.

اگر چه محمد ظاهر شاه پادشاه بود ولی امور مملکت را کاکا های وی به پیش میبردند.

عزیز نعیم میگوید چون محمد ظاهر شاه جوان بود لهذا به مشوره کاکا های خویش ضرورت و احتیاج داشت.

این يك حقیقت واضح است. زمانیکه محمد ظاهر شاه به تخت نشست به رهنمایی و مشوره ضرورت داشت و اگر رهنمای قوی نمیداشت آوردن آرامی و امنیت در افغانستان مشکل میبود و انارشی بازهم در کشور مسلط می شد.

بعضی میگویند که دوره محمدهاشم خان يك دوره تاريك و استبدادی بود و در این دوره هیچ گونه پیشرفت و ترقی صورت نگرفت. من منحيث يك شاگرد تاريخ میگویم اگر شرایط آن زمان را مد نظر بگیریم ما گفته میتوانیم که آنزمان دوره دیگر اساسات آبادی مملکت بشمار میرود. در آن دوره پوهنتون کابل انکشاف کرد و خدمات معارف دو چند گردید. اینرا قبول میکنیم که در آن زمان يك تعداد مردم پامال شدند ولی اساسات آبادی مملکت نیز گذاشته شد و برای شاه محمود این زمینه مساعد شد که خشت اول دیموکراسی را بگذارد.

علاوه بر این اگر حالات کشور های جهان سوم را در آنزمان مشاهده کنیم به جز از مصر که نیاز پاشاه حکومت میکرد، در سایر کشور ها هیچ گونه نشانه دیموکراسی موجود نبود. یعنی آزادی مطبوعات وجود نداشت و احزاب سیاسی موجود نبودند. این مساله حقیقت دارد که در افغانستان پارلمان وجود نداشت، احزاب سیاسی موجود نبود اما بین حکومت و مردم يك نوع دیالوگ وجود داشت و بصورت غیر مستقیم افکار مردم را درك میکردند و به اساس همان مفکوره نظریات مردم قدم بر می داشتند.

علاوه بر مفاهمه و یا دیالوگ با مردم در سایر موارد نیز توجه صورت میگرفت سید شمس الدین مجروح میگوید که در آن زمان اصلاحات زیاد بوجود آمد.

در این شك نیست که سردار محمد هاشم خان شخص دکتاتور و سخت مزاج و سخت گیر بود ولی در افغانستان خدمات زیاد نمود و اصلاحات بسیار آورد. اصلاحات به این معنی که بسوی ترقی و صنعت و آبادی پیش میرفت، سرك ها ساخت، او مكاتب زنانه را که در زمان امان الله خان تاسیس شده بود دوباره باز کرد علاوه بر آن رفع حجاب زنان، آزادی و حتی جذب زنان در رادیو نیز آغاز گردید. این همه در آنزمان بوجود آمد که در افغانستان قابل قدر است.

يك مسأله را میخواهم بگویم اینکه، شك نیست که در افغانستان

حکومات اگر خوب بودند یا بد لکن حکومت دیوکراسی نبودند و نباید بگویم که در تمام حکومت اشخاص پاک و منزه جا داشتند لکن باید بگویم با در نظر داشت تعصب و نادانی و بیسوادی مردم و با در نظر داشت موجودیت روحانیون، خانان و ملکان در کشور، حکومت همیشه مترقی بوده تعداد زیاده تر روشنفکران را در خود جا داده بودند و حکومت همیشه کوشش می نمودند که اشخاص منور و تحصیل یافته را با خود همراه بسازند و با خود نگهدارند و میخواستند کارهای مثبت و اصلاحات را در کشور بیاورند. همیشه کوشش نمودند تا اکثراً برای اینکار اشخاص فوق را استعمال نمایند.

جنگ دوم جهانی و افغانستان بی طرف :

زمانیکه جنگ دوم جهانی در اروپا شعله ور گردید، کشور افغانستان با برتانیه و آلمان دارای روابط نزدیک بود و از نگاه استراتژیکی در بین دو کشور اتحاد شوروی و هند برتانوی موقعیت داشت.

پوهاند حسن کاکر میگوید که در آن هنگام کشور سومی وجود نداشت تا به افغانستان کمک کند.

این مساله باید در نظر گرفته شود که افغانستان در بین دو کشور قدرتمند اروپایی موقعیت داشت. از طرف شمال اتحاد شوروی و از جنوب و شرق هند برتانوی. در آن حالت کشور سومی وجود نداشت و جامعه ملل از موثریت برخوردار نبود. در چنان حالت برای افغانستان سیاست خارجی بسیار اهمیت داشت و این مساله مهم بود که چطور بین دو کشور قدرتمند بی طرفی و آزادی خویش را حفظ کند.

در چنان شرایط موضوع مهمی را که محمد هاشم خان و مشاورینش فیصله کردند این بود که چطور خنثیت و حاکمیت افغانستان را نگهدارند و از طرف دیگر در چنان حالت چطور مملکت را انکشاف بدهند

و از سرمایه کشور های خارجی چنان استفاده کنند که حساسیت کشور های دیگر، خصوصاً اتحاد شوروی و هند برتانوی را خدشه دار نسازند. بنابراین چنان تصمیم گرفتند که برای پیشبرد پروژه های انکشافی از کردیت ها و کمک های کشورهای استفاده شود که همسایه نباشند. این يك موضوع مهم و اساسی بود.

آلمان یکی از کشورهای پیشرفته جهان بود که در همسایگی افغانستان قرار نداشت و به همین لحاظ به کمک انکشور بسیاری از پروژه ها در افغانستان فعال گردید. گل جانان استاد پوهنتون در شهر فرانکفورت آلمان، که مدت زیاد در آنکشور بسر برده راجع به کمک های آلمان معلومات زیاد دارد، میگوید :

قبل از آغاز جنگ دوم جهانی بین افغانستان و آلمان روابط تجارتی و تخنیکی قابل ملاحظه وجود داشت. مواد صادراتی افغانستان در بازار های آلمان به نرخ زیاد فروخته میشد و کشور آلمان دادن کردیت به مبلغ ۵۵ میلیون مارک به افغانستان را موافقه نموده بود. در سال ۱۹۳۶ بیش از ۱۷۰ متخصص آلمانی در افغانستان مشغول کار بودند.

پوهاند حسن کاکر به این باور است که کمک های آلمان در آن دوره يك نوع خیرات نبود بلکه اهداف دیگر را نیز در قبال داشت.

آنها کمک فی سبیل الله نمیکردند بلکه در کنار کمک های اقتصادی اهداف سیاسی شانرا نیز پیش می بردند. چنانکه در آن زمان مساله بسیار عمده این بود که در پشتونستان و بعداً وزیرستان با عالم بزرگ میرزا علی خان که به ایپی فقیر مشهور است کمک صورت گیرد و او را علیه انگلیسها تحریک نماید. پالیسی عمده همین بود که اقوام سرحدی را تحریک نمایند تا علیه هند برتانوی قیام کنند.

محمد شریف خان از صاحب منصبان اردوی هند برتانوی که در آن زمان علیه فقیر ایپی در حال جنگ بود، خاطراتش را چنین بیان میکند :

در وزیرستان قدرت مرکزی یا مرکزی بدست فقیر ایپی بود و برای فقیر ایپی از ایتالیا، جرمنی و جاکن پول می آمد.

زمانیکه جنگ جریان داشت من به آنجا مقرر شده اعزام گردیدم. ما مدت سه ماه (جون، جولای و اگست) در محاصره بودیم. مرکز قوماندانی ما در شهر راولپندی بود و آنها نتوانستند ما را از محاصره نجات بدهند. اکمالات ما از راه هوا صورت میگرفت طویرکه طیارت اشیای خوردنی از قبیل چای و بوره و آرد را از هوا پرتاب میکردند زیرا ما پراشوت کافی نداشتیم و زمانیکه مواد خوراکی به زمین میرسید همه تیت و پاشان میشد. ما مجهز با يك توپ بودیم و فقیر ایپی چهار عدد توپ داشت. علاوتاً او به کارتوس و مهمات زیاد دسترسی داشت. طویرکه در اول عرض کردیم کشور های ایتالیا، جرمنی و جاپان برای وی کمک می‌رساندند.

در چنان حالات افغانستان از طرف قدرت های بزرگ زیر فشار فراوان قرار داشت. عزیز نعیم میگوید که با وجود فشار زیاد رهبران کشور سیاست بیطرفی افغانستان را به مفاد خویش می‌پنداشتند.

افغانستان بیطرف ماندن بین دو قوه را به مفاد خویش می‌پنداشت و در زمان جنگ دوم جهانی سیاست بیطرفی را در پیش گرفت. همسایه های افغانستان که عبارت از اتحاد شوروی و هند برتانوی بودند در جنگ دوم رقیب نه بلکه متحد همدیگر بودند. اگر افغانستان سیاست بیطرفی را در پیش نمیگرفت مانند ایران يك قسمت آن زیر تاثیر شوروی و قسمت دیگر آن زیر تاثیر انگلیس قرار میگرفت. به این اساس افغانستان تشخیص کرد که باید بیطرف باشد. اگرچه ظاهراً افغانستان آرام بود ولی کشور های مختلف کوشش میکردند تا افغانستان را به نفع خویش شامل جنگ سازند. بهانه ای هم وجود داشت و آن اینکه يك تعداد زیاد متخصصین آلمان و ایتالیا در افغانستان کار میکردند و متحدین به این عقیده بودند که آنها متخصصین نمی‌بلکه کارکنان شبکه های استخباراتی میباشند و شاید به نفع آلمان ها کار نمایند. لهذا تقاضا گردید که باید آنها از افغانستان اخراج شوند.

افغانستان در ابتدا این تقاضا را نپذیرفت لکن بعد از فشار زیاد موضوع را به لویه جرگه محول نمود. لویه جرگه فیصله کرد که باید تضمین داده شود تا این اتباع بطور مصئون به کشور هایشان برسند. زمانیکه به حکومت افغانستان تضمین داده شد آنها بطور سلامت به کشور های شان برگشتند.

سید قاسم رشتیا، که در آن هنگام مسئول نشرات رادیو افغانستان بود، می‌گوید که در اثر همان پافشاری بخاطر مصونیت اتباع آلمان، افغانستان صاحب نام نیک شد. افغانستان پافشاری کرد که هیچگاه اتباع آلمان را تسلیم کشور دیگری نمیکند. آن پافشاری افغانستان را در تمام دنیا بلند آوازه ساخت زیرا هیچ کشور دیگر چنین عمل نکرده بود. در حالیکه دو کشور روس و انگلیس در همسایگی ما قرار داشتند. در آخر این دو کشور مجبور گشتند تا پیشنهاد خود را تغییر بدهند.

پروفسور گل جانان میگوید که تا حال عده‌ای از مردم آلمان آن خاطره را بیاد دارند و تا امروز مدیون افغانها میباشند.

متخصصین آلمان و ایتالیا از راه هند و ترکیه به کشور های شان بازگشتند. باید گفته شود که هنوز هم آلمان‌ها در بعضی مجلس‌های خصوصی و عمومی از این موضوع یاد میکنند و از موقف افغانستان اظهار قدردانی می‌نمایند. احساس نیک در برابر آن شجاعت و مردانگی که افغانها نشان دادند هنوز هم در بین آلمان‌ها خصوصاً بین سالخوردگان این کشور دیده میشود.

این موضوع باید علاوه شود که قبل از جنگ بین آلمان و افغانستان روابط نزدیک موجود بود. در ساحه تخنیکی و علمی مانند توامیت پوهنتون کابل به پوهنتون بوخوم و تربیه پرسونل تخنیکی و سهم آلمان در پروژه‌های مانند پروژه سروبی، ماهیپر و پروژه‌های پکتیا قابل ذکر است. افزون بر آن اتباع کشور های افغانستان و آلمان بدون داشتن ویزه به کشورهای یکدیگر مسافرت میکردند.

انتخاب سردار شاه محمود خان:

حکومت سردار محمد هاشم خان در تمام کشور ریشه دوانیده بود اما سوال اینجاست که چرا وی در چنان حالت تن به استعفی داد؟

محمد عزیز نعیم میگوید که سردار محمد هاشم خان تکالیف صحی داشت. حکومت سردار محمد هاشم خان هفده سال دوام کرد. هفده سال برای یک صدراعظم مدت طولانی است. سردار محمد هاشم خان در شرایط بسیار بحرانی صدراعظم بود و در دوران جنگ دوم جهانی تمام امور مملکت بدوش وی بود. او قبل از جنگ به تکلیف قلب مبتلا شد و برای تداوی به آلمان رفت. در آن زمان داکتران به او گفتند تا فشار کار را کم کند. او میخواست قبل از جنگ استعفی بدهد ولی شاه این استعفی را قبول نکرد و از او خواست تا به وظیفه اش دوام بدهد. هنگام جنگ نیز به حمله قلبی گرفتار گردید و مدت شش ماه در شفاخانه بستر شد. من به یاد دارم که هاشم خان میگفت هرگاه جنگ تمام شود من از وظیفه صدارت استعفی میدهم.

سید قاسم رشتیا میگوید که در جهان يك نوع آزادی آمده بود و به همین علت بود که خاندان شاهی فیصله کردند تا محمد هاشم خان از کار دست بکشد.

تغییرات در دنیا ایجاب میکرد که در افغانستان تحول بیاید و آن شیوه و سیستم محمد هاشم خان دیگر گنجایش نداشت. در دنیا آزادی آمده بود، دولت های نو تشکیل شده بودند از حقوق بشر در جهان صحبت میشد. در چنان شرایط آمدن تحول در افغانستان حتمی بود. در آن هنگام در خاندان شاهی مشوره شد که باید محمد هاشم خان از قدرت دست بکشد و شاه محمودخان صدراعظم شود. شاه محمودخان يك پروگرام و برنامه جدید با خود داشت. در آن برنامه آزادی همه زندانیان سیاسی شامل بود.

اگر از يك طرف زندانیان سیاسی از بند های یافتند از طرف دیگر به عقیده سید

شمس الدین مجروح در قسمت عمران کشور رکود آمد و پیشرفت صورت نگرفت. یقیناً در آن دوره در قسمت آبادانی مملکت يك نوع رکود بوجود آمد. البته این رکود مربوط شخصیت و خلق نیز میباشد اما از طرف دیگر مشکلات اقتصادی مملکت نیز رول بازی میکرد زیرا قبلاً به کمک های خارجی اتکا بیشتر میشد. لاکن در این دوره طوریکه از شخصیت شاه محمود خان توقع میرفت کار مهمی صورت نگرفت. البته درین مساله شك نیست که صدراعظم جدید شخص آرام، نرم خو و مردمی بود. با وجودیکه چند تصادم بین او و منورین صورت گرفت ولی او میخواست با مردم از راه مدارا پیش بیاید. او به آوردن دیموکراسی يك نوع شوق داشت و میخواست تحول بیاید و اخبار چاپ شود و شورا زیاد تر فعال گردیده موثر باشد. چنانکه در دوره اش به اینگونه کارها موقع بیشتر داد. شاه محمود خان چطور آموخت تا دیموکراسی را در کشور بیاورد؟ عبدالحمید مبارز که در آن دوره شخص فعال بود میگوید که بعد از سفر به آمریکا شاه محمودخان باین مفکوره معتقد گردید.

بعد از سفر هفت ماهه شاه محمود خان به امریکا این نظر نزد وی پیدا شد چنانکه در راه آوردن دیموکراسی تلاش کرد و به همین سلسله جراید به چاپ رسید. مرحوم عبدالرحمن محمودی امتیاز جریده ندای خلق، مرحوم غلام محمد غبار جریده وطن، مرحوم گل پاچا الفت جریده اولس و مرحوم فیص محمد انگار امتیاز جریده انگار را حاصل کردند. این جراید نشرات شانرا در کابل آغاز کردند و خوانندگان بسیار داشتند. هدف همه جراید یاد شده دیموکراسی و شاهی ومشروطه بود. آنها تلاش میکردند تا حکومت از سلطنت جدا شود.

در دوره هفتم شورا آزادی موجود بود. اشخاصی مانند میرغلام محمد غبار و داکتر عبدالرحمن محمودی، محمد کریم نژیی، محمد علم وردک، سخی امین از دوشی، عبدالحسی حبیبی از قندهار و خال محمد خسته از مزار از آزادی طرفداری میکردند و اکثراً با پروژه های حکومت مخالفت مینمودند.

اگر چه با بعضی پروژه های حکومت مخالفت صورت میگرفت، اما هیچ کس مخالف آزادی مطبوعات نبود.

سید قاسم رشتیا که در آن زمان رئیس مستقل مطبوعات بود در راه آزادی مطبوعات سهم فعال گرفته بود.

در سال دوم صدارت شاه محمود خان بعد از صلاح الدین سلجوقی، که به حیث سفیر مقرر شد، من رئیس مطبوعات شدم. من نیز مانند شاه محمود خان آرزو داشتم تا دیموکراسی بیاید و در آوردن دیموکراسی در مطبوعات حصه گرفتم. یکی از پیشنهادهای من این بود که باید قانون مطبوعات بوجود بیاید و نشرات آزاد اجازه طبع را بیابد. صدراعظم پیشنهاد مرا پذیرفت و این موضوع به مجلس وزرا محول گردید. وزرا حیران بودند که چگونه امکان دارد نشرات بدون سانسور به چاپ برسند. بدین ترتیب مشکل سانسور قبل از نشر حل گردید.

در همان زمان رئیس بلدیة تعیین میگردد. من پیشنهاد کردم که باید به مردم حق داده شود تا رئیس بلدیة را انتخاب کنند. این کار صورت گرفت و غلام محمد فرهاد به حیث رئیس بلدیة انتخاب شد.

پوهاند دکتور احمد جاوید، سابق رئیس پوهنتون کابل، میگوید که به اساس همان قانون جراید آزاد به نشرات شان آغاز کردند.

به اساس همان قانون جراید بسیار به نشر رسید که یکی هم جریده ندای خلق بود. موسس ندای خلق داکتر عبدالرحمن محمودی و مدیر مسئول آن عبدالحمید مبارز بود. ندای خلق با جریده خلق، که ارگان نشراتی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بود، هیچ ارتباط ندارد. این جریده بعد از نشر بیست و نه شماره توقیف گردید و جریده، دیگری بنام وطن جای آنرا گرفت که موسس آن میر غلام محمد غبار و مدیر مسئول آن محمد علی خروش و بعداً میر محمد صدیق فرهنگ بود. این جریده بعد از نشر بیست و هشت شماره مصادره شد.

جریده خلق بسیار تندرو و احساساتی بود لکن جریده وطن معتدل بود استدلال مینمود و از محافظه کاران کار میگرفت. این دو جریده در زندگی سیاسی افغانستان رول مهم بازی نمودند.

فعالیت های سیاسی در افغانستان رویه افزایش نهاده بود. داکتر عبدالصمد حامد، سابق معاون صدراعظم، میگوید که در آن زمان امیدواری زیاد برای دانشمندان افغانستان پیدا شده بود.

برای بار اول امیدواری زیاد در بین دانشمندان و منورین افغانستان پیدا شده بود. این امیدواری که با جذب همراه بود ناشی از طرز تفکری بود که گویا در افغانستان یک نظام سیاسی می آید که به اساس انتخاب افغانها حکومت تعیین میشود و مردم درباره وطن شان تصمیم میگیرند و وطن خویش را آباد میکنند. به طور مثال ما شاگردان مکتب و سایر مردم داوطلبانه میرفتیم تا سرک جاده میوند را آباد کنیم. همه اینکار را داوطلبانه میکردند و به طور ضمنی وظیفه خود می شمردند. دور هفتم شورا تشکیل شد. نسبتاً آزادی موجود بود. و اشخاص فعال در حلقهات سیاسی افغانستان نیز در آن دور شامل بودند. این یک مایه دیگر امیدواری بود. برای بار اول اخبار آزاد به نشرات آغاز کرد و به نظر من نشرات آن دوره نظر به سویه همان روز قابل قدر است.

داکتر احمد عبدالرحیمزی، که بعد از زندانی شدن برادرش عبدالملک عبدالرحیمزی در اتریش بسر میبرد، در آن هنگام محصل پوهنتون کابل بود. او نیز خدمات شاه محمود خان را قابل قدر می داند.

باید بگویم که مرحوم شاه محمود خان خدمت زیاد کرد خصوصاً جوانان را موقع داد تا افکار و نظریات شانرا آزادانه بیان کنند. درین دوره یک تحول آمد و خوشبختانه ما در آن زمان محصل فاکولته حقوق پوهنتون کابل بودیم. زمانیکه رئیس بلدیة انتخاب می شد در بین مردم می رفتیم و توضیح میدادیم که انتخاب رئیس بلدیة چه اهمیت دارد و بعداً انتخابات شورا صورت گرفت. مرحوم غبار و مرحوم محمودی در دور اول انتخاب شدند. یکی حدود چهارده و نیم هزار و دیگری سیزده هزار رأی بدست آوردند. آنها وکیلان شورا بودند. در آن زمان به شاگردان فاکولته موقع داده شد تا در بین مردم تبلیغ کنند.

صدارت شاه محمود

بعد از اینکه شاه محمود خان تصمیم گرفت تا دیموکراسی بیاورد، احزاب سیاسی و اتحادیه های محصلان به فعالیت آغاز کردند. اما گروه ویش زلیان قبلاً فعال بود. پوهاند عبدالشکور رشاد، که عضو فعال گروه ویش زلیان بود، میگوید که مرام آنها وحدت ملی بود.

نکته مهم در مرام ویش زلیان عبارت از تأمین وحدت ملی بود و از طرف دیگر کوشش می شد تا منابع اقتصادی مملکت بکار بیافتد، بندها اعمار گردد، نهرها کشیده شود، فابریکه ها آباد گردد و مبارزه صورت گیرد تا مردم از بیکاری و گرسنگی نجات یابند. به همین ترتیب در اهداف آنها مسایل تعلیمی و تحصیلی ذکر شده بود که باید در هر ده و قریه مکتب تأسیس شود. علاوه بر مسایل فوق مواد دیگر نیز شامل اهداف بود که مهمترین آن مساله پشتونستان بود.

این حرکت شدت یافته بود تا آنکه از نقاط کشور که در زمان حکمروایی انگلیس از افغانستان جدا ساخته شده بود دوباره بدست بیاید یا به مردمان آنجا ها حق داده شود که راجع به سرزمین شان تصمیم بگیرند.

عده ای به این باور اند که در تشکیل گروه ویش زلیان سردار محمد داود خان کمک زیاد نموده بود.

جیلانی خان الکوزی، که عضو آن گروه بوده است، به این عقیده نیست :
داود خان با ما دارای کدام روابط بود حتی عده ای از افراد ما زندانی

شدند. کمیته مرکزی ما در قندهار بود، ما هیچ کاری با داود خان نداشتیم. کسانی را که حکومت تطمیع نموده بود به مقام‌های بلندتر دولتی در کابل ارتقا یافتند. ما را بعد از چهار یا پنج سال از زندان رها کردند و گفتند در قسمت شما اشتباه صورت گرفته است.

نورمحمد تره کی موسس حزب دیموکراتیک خلق افغانستان ادعا مینمود که حزب ویش زلمیان توسط او پایه گذاری شده است. اما جیلانی خان الکوزی می گوید : این يك حرف کاملاً بی اساس است. او نه تنها موسس ویش زلمیان نبود بلکه با این گروه بی وفایی نیز نموده بود. در میان چهار شخصیکه به حکومت تسلیم شده بودند او نیز شامل بود چنانکه به حیث آتشه مطبوعاتی به امریکا فرستاده شد.

در کنار ویش زلمیان حزب وطن در کابل و بعض ولایات افغانستان به رهبری میرغلام محمد غبار ریشه دوانید و داکتر عبدالرحمن محمودی زیر نام ندای خلق منورین را بدور خویش جمع نموده بود.

عبدالاحد عبدالرحیمزی، که عضو اتحادیه محصلین بود و با داکتر محمودی ملاقاتهای زیاد داشت، میگوید :

اول اینکه اساسات آنها محلی بود نه عمومی. گروه ویش زلمیان بیشتر به سوی پشتو گرایش داشت در حالیکه دیگران مسایل را از دیدگاه سوسیالیستی می دیدند و رهبران آنها را خداوند بیامرزد مانند محمودی بسیار احساساتی بودند. زمانیکه در احساسات قضاوت صورت گیرد معمولاً موازنه را نمیتوان نگهداشت. بطور مثال به شما بگویم، ما در مکتب استقلال کنفرانسی را دایر نموده بودیم و در آن کنفرانس مرحوم محمودی سخنرانی کرد. من خودم با او صحبت کردم و با غبار صاحب نیز گفتم که شما وکیلان پارلمان هستید، شما مصونیت دارید، شما اگر در اول چنین خیزها بزنید به مشکل میتوان به هدف رسید. ما خواستیم تا برای اتحادیه محصلین يك اساسنامه تهیه کنیم، ما پیشنهاد کردیم که باید در جهت تدوین اساسنامه از اساسنامه های

سایر کشورها که درین راه تجربه دارند مانند مصر استفاده کنیم. ما اساسنامه را ترتیب کرده به پوهنتون تقدیم کردیم و زمینه مساعد شد که اتحادیه محصلین را ایجاد نماییم. من محصل و نماینده فاکولته حقوق بودم. از فاکولته طب داکتر حسن شرق و از فاکولته ساینس غلام علی آیین نمایندگان بودند. ما خواستیم روی موضوعات سیاسی بحث کنیم لکن بعضی از اعضای اتحادیه از کار نبودند. آنها اغراض شخصی شانرا نسبت به مسایل اجتماعی و آرزوهای محصلین ترجیح می دادند و روی همان مسأله بود که موفق نشدیم. مثلاً اعضای پارلمان که وکیلان انتخابی بودند میخواستند که برای خویش گروههای طرفدار بوجود بیاورند طوری که آن گروهها زبان آنها باشد. در زمان صدارت محمد داود خان چنان اشخاص دیده شدند که با صدارت در تماس بودند و از آنجا هدایت می گرفتند و میخواستند که اتحادیه محصلین را میدان عمل خویش بسازند. این موضوعات موقف ما را ضعیف ساخت.

اما عبدالحمید مبارز، که دوست نزدیک عبدالرحمن محمودی و عضو اتحادیه بود، میگوید که اتحادیه آنها با گروههای آزاد تماس میگرفت.

اتحادیه محصلین با اشخاص و گروهها تماس میگرفت. مثلاً با غلام محمد غبار و عبدالرحمن محمودی و کسانی که در اطراف گروه ویش زلمیان جمع شده بودند. آنها نیز کوشش میکردند که از محصلین و جوانان در راه دیموکراسی کار بگیرند. از پوهنتون مرکز سیاسی ساخته بودند. حکومت از تدویر کنفرانسها به تشویش و ترس افتاد. خصوصاً کنفرانس هائیکه در آن از محمودی خواسته می شد تا سخنرانی کند. در همان زمان حکومت بالای احزاب سیاسی قیودات وضع کرد و عده ای محصلین را نیز زندانی ساخت.

پوهاند داکتر احمد جاوید، که درین فعالیت ها سهم داشت، میگوید که سردار محمد داود خان میخواست اتحادیه محصلین را برآمد شاه محمود خان استعمال کند و توسط اتحادیه حکومت شاه محمود خان را از بین ببرد.

داود خان با شاه محمود خان مخالف بود. او میخواست از راه تشکیل کلوب ملی و اتحادیه محصلین شاه محمود خان را از قدرت دور نماید یا او را مجبور سازد که از ادعای دیموکراسی منصرف شود. به این اساس جراید آزاد یکی پی دیگری توقیف و مصادره شد. زمانیکه انتخابات نزدیک شد دولت پالیسی خویش را تغییر داد و مانع انتخاب اشخاص ملی گردید. به همین اساس بود که نه تنها مخالفت با اشخاصی مانند محمودی و غبار صورت گرفت بلکه مانع انتخاب آنها نیز شد. به همین مناسبت در کابل تظاهرات بزرگ برافشاد. مظاهره کنندگان، که محصلین در میان آنها نیز شامل بود، با شعارهای آزادی خواهی به طرف ارگ برافشادند.

من شاهد صحنه بودم. از هر زبان نام محمودی و غبار با احساسات و احترام شنیده می شد. من هیچگاه چنان تظاهراتی را که پر از عواطف و احساسات ملی باشد ندیده بودم. مظاهره کنندگان با احساسات زیاد محمودی و غبار را روی شانه های خویش بلند کردند و با دادن شعارهای «زنده باد دیموکراسی» خواسته های شانرا بیان کردند. همه مظاهره کنندگان بطور مسالمت آمیز در نزدیک دروازه ارگ جمع شدند و در آنجا با نمایندگان ارگ صحبت کردند. درین هنگام عساکر و پولیس سوار بر اسبها بالای مظاهره کنندگان حمله نمودند و خواستند که مردم را پراکنده سازند. بسیاری از مردم زخمی شدند و احساسات عامه و محصلین جریحه دار شد. آنروز روز آخر دیموکراسی در کشور بود.

صدارت محمد داود

عبدالحمید مبارز میگوید که در زمان سردار شاه محمود خان دیموکراسی به بسیار خوبی به پیش میرفت اما در اثر فعالیت های داود خان، صدراعظم مجبور به استعفا گردید.

دیموکراسی به بسیار خوبی به پیش میرفت. روشنفکران، منورین و دانشمندان به این عقیده بودند که باید حکومت شاه محمود خان تقویه گردد تا او بتواند دیموکراسی را به مرحله نهایی آن برساند اما داود خان میخواست حکومت را تصاحب کند. يك تعداد محصلان مانند حسن شرق و بعض رفقایش نیز کوشش میکردند تا حکومت شاه محمودخان به زودی سقوط کند و سردار محمد داود خان زمام حکومت را بدست گیرد.

يك حقیقت تاریخی وجود دارد که در کابل و بعضی از ولایات تخریبات صورت میگرفت و والی ها و حکام ادعا میکردند که این تخریبات را محصلین طرفدار محمودی و غبار انجام میدهند. بطور مثال افراد عبدالحکیم شاه عالی والی کابل پایه های تیلیفون را قصداً چپه کردند و این تخریبات به دوش محصلان طرفدار محمودی و غبار انداخته شد. آنها می خواستند در مملکت بی نظمی بیاورند. در آن زمان واقعه، دیگر رخ داد که عبارت از به میان آمدن داکتر مصدق در ایران بود. در آن کشور يك نوع تغییر آمدنی بود. آن تغییر بالای دیموکراسی در افغانستان تاثیر وارد ساخت و نزد مقامات چنان مفکوره پدید شد

که مبادا در افغانستان حالاتی مانند ایران به میان بیاید. حالت ایران در افغانستان بوجود نیامد اما قدرت الله حداد، سابق مدیر مسئول جریده افغان ملت، میگوید که بی‌باکی شروع شد و عده‌ای به اتهام کودتا دستگیر شدند.

در هر جا نوعی از بی‌باکی شروع شده بود. خواجه محمد نعیم خان را در روز نوروز به بهانه کودتا دستگیر کردند، گل جان خان وردک و حتی خانواده مایار هم متهم به دست داشتن در کودتا شدند. ترس آن میرفت که مبادا کودتای دیگری صورت گیرد.

سردار محمد داود خان همه این دلایل را یکجا نموده خانواده شاهی را قناعت داد و چنان وانمود ساخت که جلو کار از شاه محمود خان خطا خورده است شاید امروز یا فردا کودتای دیگری صورت گیرد بنه‌ای باید یک حکومت محکم بوجود بیاید تا مبادا سلطنت از بین برود.

درین هنگام نفوذ محمد ظاهر شاه زیاد شده بود.

سید قاسم رشتیا میگوید که ظاهرشاه نمیخواست تا سردار محمد داود خان صدراعظم شود و شخص بیرون از خاندان شاهی را در نظر داشت.

در دوره شاه محمود خان نفوذ ظاهرشاه زیادتر شده بود. او در تمام مسایل دخیل بود. آنها مشوره کردند که آیا حکومت خاندانی ادامه پیدا کند یا حکومت به شخصی بیرون از خاندان شاهی سپرده شود؟ در قسمت شخصی خارج از خانواده سلطنتی کاندید وجود داشت که عبارت از آقای ملکیار بود.

اعلیحضرت نمیخواست تا سردار محمد داود خان صدراعظم شود. او فکر میکرد که داود خان مسایل را بسوی پیچیدگی بیشتر خواهد کشانید، خصوصاً مساله پشتونستان را.

اگر چه عده‌ای به این باورند که سردار محمد داود خان در برطرفی شاه محمود خان سهم داشت اما عزیز نعیم به این نظر موافقه ندارد و می‌گوید من منحیث عضو خاندان شاهی به اطمینان گفته میتوانم که سردار محمد داود خان هیچگونه توطئه علیه شاه

محمودخان نکرده بود.

من من حیث عضو خاندان شاهی به اطمینان میگویم که محمد داود خانه هیچ گونه توطئه را علیه شاه محمودخان پراه نینداخته بود اما با شیوه و طرز کار شاه محمود خان موافقه نداشت. يك عده از عناصر به شاه محمودخان میگفتند که سردار محمد داود خان او را تخریب میکند. سالها گذشت و شاه محمود خان استعفا کرد و محمد داود خان صدراعظم شد.

زمانی میخواستند دختر محمد داود خان را برای پسر شاه محمودخان خواستگاری کنند سردار محمد داود با همین کلمات که من میگویم به خانم سردار شاه محمود خان گفت «من حیران هستم که چطور سپه سالار صاحب خواهش میکنند، باید آنها امر کنند.»

اگر از یکطرف حالات داخلی شرایط را برای رویکار آمدن داود خان مساعد ساخت، از طرف دیگر اوضاع بین المللی نیز به آمدن محمد داود خان همکاری نمود. دکتر عبدالصمد حامد میگوید که آغاز جنگ سرد عامل به میان آمدن محمد داود خان به حساب آمده میتواند.

بعد از پایان چنگ دوم جهانی عوامل داخلی، منطقی و بین المللی موجود بود که ما نمیتوانیم این عوامل را از همدیگر جدا بسازیم.

به تصور من جنگ سرد و مساله پشتونستان در منطقه که بین ما و پاکستان جنجال را بوجود آورده بود و سیاست امریکا که وزیر خارجه آن کشور طرح نموده بود و میخواست حتی المقدور شوروی را در دنیا و خاصاً در منطقه محاصره کند، همه این مسایل باعث شد که تا يك موضعگیری نو و يك سیاست جدید بوجود بیاید. درین موضعگیری جدید چنان به نظر میرسید که شاه محمود خان شخص مناسب نباشد تا در چنان حالات مملکت را به پیش ببرد. درین موضعگیری نومجالی برای دیوکراسی وجود نداشت و در صورت نزدیکی به شوروی که در آنجا يك نظام دیکتاتوری شامل بودنی چنان فکر میشد که در افغانستان

باید يك دست قوی حکومت کند.

من فکر میکنم که عوامل داخلی آنقدر مهم نبوده باشد که به اساس آن حرکات دیموکراتیک معطل شود زیرا با وجود بعض آزادی ها حلقات روشنفران و اشخاص با نفوذ سیاسی آنقدر زیاد نبودند که خطری را برای مرکز قدرت بوجود بیاورند.

سردار محمد داود خان به قدرت رسید. درین هنگام افغانستان از نگاه نظامی ضعیف بود و به کمک های اقتصادی ضرورت داشت. در مرحله اول قسمت عمده کمک ها از اتحاد شوروی بدست آمد.

عبدالرحمن پژواک، دپلومات افغان که سالها منحیث نماینده افغانستان در ملل متحد ایفای وظیفه میکرد، میگوید که مجموعاً نه بار از ایالات متحده امریکا تقاضای کمک صورت گرفته بود.

اولین بار در زمان مرحوم سردار محمد داود خان از امریکا تقاضا گردید تا برای پروژه های افغانستان کمک کند. کمک در راه آبادی سرک ها و تعمیرات و غیره. علاوه در قسمت تسلیحات برای دفاع کشور نیز بایستی کمک نماید.

در آن هنگام من مدیر عمومی سیاسی در وزارت خارجه بودم که مجموعاً نه بار تقاضا صورت گرفت و شش بار من از امریکا تقاضا کردم. از طرف سردار محمد نعیم خان برادر محمد داود خان معاون صدراعظم و وزیر خارجه دوبار تقاضا بعمل آمد لکن از جانب امریکا کمک صورت نگرفت. افغانستان مجبور شد که از منبع دیگری کمک بدست بیاورد. در همان زمان بود که از روسها تقاضا صورت گرفت و آنها موافقه کردند.

عده ای به این باور اند که سیستم پلان گذاری محمد داود خان تقلیدی از اتحاد شوروی بود؛ اما دکتر صید حامد میگوید :

قبل از آنکه محمد داود خان صدراعظم شود، عبدالمجید خان زابلی که رئیس اقتصاد ملی بود يك سلسله مقالات راجع به اهمیت سیستم پلان

گذاری به نشر رسانید. نزد وی چنان نظر وجود داشت که برای بوجود آوردن يك قدرت مرکزی قوی، سیستم اقتصاد قوی ضرور است. این نظر توجه داود خان را جلب کرد. من فکر میکنم که اتحاد شوروی تاثیر مستقیم نداشت لیکن يك نوع تقلید وجود داشت. در کنار اتحاد شوروی، هند و بعداً در مصر زمانیکه جمال ناصر رویکار آمد، يك نوع تاثیر داشتند. آنها نیز يك نوع برنامه سوسیالیستی را تعقیب میکردند که خصوصیت آن نه اتحاد شوروی منحصث نمونه بلکه همان کلب بود که افغانستان در آن شامل بود چون کشورهای عضو کتفرانس باندونگ یا کشور های غیر وابسته که افغانستان از جمله موسسین آنها نیز بود، آنها همه پالیسی چپی یا اقتصاد سوسیالیستی را تعقب میکردند مانند هند، مصر، افغانستان، اندونیزا به رهبری سوکارنو و یوگوسلاویا به رهبری مارشال تیتو.

کارهای عمرانی

زمانیکه سردار محمد داود خان صدراعظم شد در قسمت عمران مملکت توجه صورت گرفت. سید شمس الدین مجروح میگوید که سردار محمد داود خان در قسمت آبادی کشور توجه جدی نموده بود.

او یک شخص کاریگر بود. در قسمت آبادی مملکت کار زیاد نمود لکن از نگاه خوی و خواص با کاکای خویش کمی تفاوت داشت یعنی شخص سخت گیر و عسکر مزاج بود. در میان همه کارهای خود بعضی کارهای قابل افتخار را نیز انجام داده اردوی افغانستان را نظم بیشتر بخشید، نظامیان را قوت بیشتر داد ماشین عسکری موثری بوجود آورد، سرکها و عمارتها را آباد نمود و بعضی اصلاحات اداری را رویکار کرد.

داکتر محمد حسن شرق، که در دوره صدارت سردار محمد داود خان بهیث مدیر قلم مخصوص ایفای وظیفه میکرد و از دوستان نزدیک سردار محمد داود خان بشمار میرود، از فعالیت های داود خان آگاهی بیشتر دارد و میگوید :

به طور مثال به شما گفته میتوانم زمانیکه داود خان در سال ۱۳۳۲ صدراعظم شد در تمام افغانستان یازده کیلومتر سرک قیرریزی وجود داشت و زمانیکه در سال ۱۳۴۱ استعفاء داد حدود دو هزار کیلو متر سرک قیرریزی شده بود. در قسمت تعلیم و تربیه بگویم زمانیکه سردار محمد داود خان صدراعظم شد تعداد محصلین پوهنتون کابل به چهار صد تن رسید و در ختم دوره صدارت محمد داود خان تعداد

محصلین به سه هزار نفر رسید. در ساحه اقتصاد او توانسته بود نرخ دالر را به ۳۸ افغانی فی دالر امریکایی پایین بیاورد. سردار محمد داود خان امور مالی و اقتصادی را به عبدالملك عبدالرحیمزی، شخصی که در ترکیه تحصیل نموده بود، سپرده بود. او توانست امور مالی مملکت را به خوبی سروسمان بدهد اما وزارت او زیاد دوام نکرد و به جرم دست داشتن در کودتا به زندان افکنده شد.

بعقوب کاکر قبل از برکناری عبدالرحیمزی او را در لندن دیده بود و میگوید: آقای عبدالملك عبدالرحیمزی همراه با معاونش آقای حکیمی از امریکا به افغانستان میرفتند. من در بانک بودم که برایم تلفون نمودند و گفتند که مدت دو روز در لندن اقامت نموده بعداً راهی کشور میشوند. من به هتل شان رفتم آقای رحیمزی از من خواهش نمودند تا ایشان را به جاهای تاریخی انگلستان ببرم و آرزو داشت تا از بانک انگلستان دیدن نمایند.

آنها خواهش نمودند تا اول ایشان را به رستوران ترکی رهنمایی کنم. ما به یک رستوران ترکی که بنام رستوران استانبول شهرت داشت رفتیم و بعد از صرف غذا به هتل آمدیم. زمانیکه به هتل برگشتیم دیدیم که داکتر نجیب الله سفیر افغانستان به دیدار شان آمده است. آنها گرم مذاکره شدند و نتوانستند جاهای تاریخی انگلستان را ببینند و زمانیکه انگلستان را ترک کردند آقای حکیمی به من گفت که شاید به مجرد رسیدن به کابل، آقای عبدالرحیمزی چوکی وزارت شانرا از دست بدهد و همانطور هم شد.

عبدالاحد عبدالرحیمزی، برادر کوچک ملک خان که در اتریش مشغول تحصیل بود میگوید که سردار محمد داود خان او را نیز شامل برنامه کارش ساخته بود. زمانیکه محمد داود خان اینجا آمد برایم گفت که در برنامه کارم در رشته پولیسی ترا در نظر گرفته ام او در ملاقات خصوصی به من اضافه نمود که تنها تعقیب رشته پولیسی کافی نیست زمانیکه به

افغانستان برگشتی باید به مسایل اداری افغانستان و امور وزارت داخله کشور آشنایی داشته باشی.

زمانیکه یحیی خان طرزی من‌حیث سفیر در اتریش مقرر شد به من گفت که تو بخیر به افغانستان میروی. من سالها وزیر بودم و سفیر هم مقرر شده ام به شما قسم میخورم که تمام مسایل را به اعلیحضرت نوشته میکنم من یا محمود حبیبی هم حرف زده ام او هم آماده است شما هم بروید برای شما چوکی های بلند تر مد نظر گرفته شده است.

من برایش گفتم که وقتی در شهر مونشن بودم برایم گفتند که شما به ویانا بروید زیرا پادشاه از شما احساس خطر میکند چطور شد که به صورت عاجل افغانستان به من ضرورت احساس میکند در حالیکه در مونشن خطر احساس میکرد؟ سوال دوم من اینست که در صورتیکه برادر من به افغانستان خدمت زیاد کرد او به زندان اف‌گنده شد در حالیکه من به خاک پای او هم نمی‌روسم. از کارهای او چنین تقدیر شد از کار من چگونه قدردانی صورت خواهد گرفت؟ طرزی را خداوند بیمارزد، اشک در چشمانش جاری شد و به من گفت این بدبختی افغانستان است نه از شما که به چنین حال در آمده اید. من گفتم مسئولین این بدبختی نزد خداوند جوابده هستند.

در همین زمان بود که روابط افغانستان با اتحاد شوروی بهتر گردید و به کمک آن کشور بسیاری از پروژه‌ها به فعالیت شروع کردند. در کنار پروژه‌های اقتصادی کمک‌های اتحاد شوروی در ساحه نظامی نیز افزایش یافت.

مخالفتان محمد داود خان به این عقیده اند که نفوذ شوروی در همین زمان زیاد گردید اما قدرت الله حداد به این باور است که محمد داود خان مجبور بود و راه دیگری نداشت.

در همین زمان کمک‌های نظامی و اقتصادی امریکا به پاکستان بیشتر گردید و راهی برای افغانستان باقی نگذاشت. زیرا مساله آبادی مملکت از یکطرف و مساله کمک‌های اقتصادی از طرف دیگر داود خان را مجبور ساخت تا بدون قید و شرط از روس کمک طلب کند. به این

منظور داود خان لویه جرگه را دایر نمود. در لویه جرگه مساله کمک بدون قید و شرط مطرح شد. روسها این پیشنهاد را پذیرفتند و گفتند ما بدون قید و شرط کمک میکنیم و از همان زمان کمکها آغاز گردید. اینرا باید اضافه کنیم که ظاهرخان و داود خان نمیخواستند تا روسها به افغانستان حمله کنند. من آنها را ملامت نمیکنم، طوریکه نیکسن معاون رئیس جمهور امریکا زمانیکه به افغانستان آمده بود گفت: تمام مردم افغانستان دزد هستند، این گفته نیکسن تا حال در خاطره افغانها باقی است. به این ترتیب امریکا نخواست کمک کند.

درین جای شك نیست که ظاهرخان و داود خان اشتباهات فراوان داشتند لکن آنها آرزو نداشتند که روسها به افغانستان بیایند اما مجبورت و بسته شدن راه ترانزیت پاکستان و توقف تمام اموال افغانستان در بندر کراچی و مسدود شدن راه صادرات افغانستان که طی آن هزاران تن کشمش و سایر مواد از بین رفت و تجارت سقوط کرد و حتی دهقانان بیکار ماندند، همه مسایل حکومت را مجبور ساخت.

میتوان حکومت را به شخصی تمثیل کرد که تمام دروازهها برویش بسته شده باشد، او مجبور است از راه کلکین به بیرون خیز بزند.

در زمان سردار محمد داود خان روابط با اتحاد شوروی خوب بود ولی با پاکستان روبه وخامت می گذاشت.

پروفسر صبغت الله مجددی، رئیس جمهور سابق افغانستان، میگوید که او هم به اثر مخالفت با اتحاد شوروی به زندان افکنده شد.

داود خان صدراعظم شد و در همان زمان نفوذ روس نیز روبه افزایش نهاد. متخصصان، انجیران، داکتران و نمایندگان آنکشور به افغانستان سرازیر شدند. من از رفتار کمونیستان در مقابل مسلمانان در محافل و دیگر جاها یاد آوری می کردم. در اوایل سال ۱۹۵۹ از طرف بېرک کارمل و میر اکبر خیبر برایم احضار آوردند و گفتند که تو در تمام افغانستان یگانه شخصی هستی که مخالف ما تبلیغات میکنی اگر تو

با ما کنار بیایی ما حاضر هستیم هرچه بخواهی برای تو بدهیم. چون آنها جواب رد شنیدند همان بود که به دسیسه‌سازی شروع کردند و به حکومت گفتند که خروسچف به افغانستان می‌آید و صبغت‌الله مجددی او را به قتل میرساند. همان بود که حکومت بدون محاکمه و تحقیقات در ماه خوت همان سال مرا از خانه ام گرفتار نمود و به زندان افگند. سه و نیم سال در زندان بودم، اولادهایم اجازه نداشتند تا به دیدن من بیایند. مدت يك و نیم سال در اتاق کوچک به اصطلاح کوتاه قلفی بودم چنانکه مدت يك و نیم سال آفتاب را ندیدم.

سید قاسم رشتیا، که عضو کابینه سردار محمد داود خان و رئیس مستقل مطبوعات بود، میگوید که در زمان وی به امور اجتماعی توجه چندانی صورت نگرفت.

من در سالهای آخر رئیس مستقل مطبوعات و وزیر در کابینه محمد داود خان بودم. داود خان به مسایل اقتصادی توجه میکرد و به مسایل اجتماعی چندان دلگرمی نداشت. تنها در قسمت حجاب زنان ابتکار کرد و بدون آنکه با کسی مشوره نماید، همان پلان‌هایی را که تقریباً سی سال قبل امان‌الله خان میخواست عملی کند، عملی نمود. لکن در قسمت اصلاحات اجتماعی در حکومت ده ساله داود خان کدام کار مثبت صورت نگرفت که بتوان از آن نام برد.

مؤرخ افغانستان لویی دوبری در کتابش مینویسد، که در تاریخ افغانستان دوره محمد داود خان يك دوره بسیار مهم بود و این دوره خصوصاً سال ۱۹۵۹ قابل یادآوری است. در مراسم جشن همان سال خانواده شاهی و اعضای حکومت با خانم‌های شان یکجا برون برآمده بودند و به زنان اجازه داده شده بود که چادری‌های شان را دور سازند. آن برنامه در کابل موفقانه بود ولی در کندهار با مخالفت روبرو گردید و سبب قیام مردم شد که طی آن بسیاری مردم کشته و زخمی و عده‌ای زندانی گردیدند.

استعفای صدراعظم

داکتر صمد حامد میگوید که مردم افغانستان مزه دیموکراسی را چشیده بودند بناءً دیگر تحمل دیکتاتوری را نداشتند.

در افغانستان تحولات آمده بود. پس از آنکه دوره کوتاه شاه محمودخان به پایان رسید بالای داود خان این اتهام وارد آمد که او مسئول از میان برداشتن دیموکراسی است و کسانی که به دیموکراسی عقیده یا به آزادی سیاسی دل بستگی داشتند آنها در اطراف داود خان جمع نمی شدند تا تحول دیگری بیاورد. در سیاست خارجی هم تغییرات آمده بود که عبارت از آغاز جنگ سرد و محاصره شوروی در منطقه بود. آن دوره نیز نسبتاً به پایان رسید و شوروی دوباره فعال گردید و در افغانستان نیز به شخصیتی مانند داود خان ضرورت احساس نمیشد. مساله دوم آن بود که از نگاه اداری نیز امور حکومتی رویه خرابی می گذاشت. چند واقعه رخ داد که عبارت از مساله سرحدی و مساله باجوو بود که طی آن يك عده مردم کشته شدند و امنیت خراب شده بود. این گونه مسایل پیهم رخ میداد.

از طرف دیگر فکر میکنم که شخص پادشاه نیز علاقه داشت تا در زمان سلطنتش نسبتاً آزادی بیاید و مردم آزادی سیاسی شانرا بدست بیاورند و او به این عمل افتخار کند. معلومات شخصی من همین است که شخص شاه با مردم تماس های فراوانی گرفت.

محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان درین باره میگوید :

باید به شما بگویم که نه تنها در دوره من بلکه در هر زمان، خاصاً در زمان های آخر، نزد پادشاهان افغانستان این فکر بود که باید در کشور اصلاحات و دیموکراسی بیاید لکن شرایط برای آنها مساعد نبود. در دوره پادشاهی من تعداد جوانان تحصیل یافته در کشور زیاد شد و آنها توانستند تا در راه انکشاف این نظریه کار کنند و به این ترتیب قانون اساسی کشور ترتیب یافت و دوره دیموکراسی آغاز گردید و قوای سه گانه کشور از هم جدا شد. این يك اقدام نيك بود بعضاً خاطر نشان می سازند که آن شرایط آمدنی بود لکن اگر در اثر تحریکات خارجی يك اقدام نيك از بین برود آن يك مساله جداگانه است.

سید قاسم رشتیا میگوید که در اواخر حکومت محمد داود خان تا رضایتی به میان آمده بود.

در اواخر صدارت محمد داود خان افکار جدید و نهضتهایی بوجود آمده بود و مردم می پرسیدند که چرا در افغانستان اصلاحات نمی آید؟ چرا انتخابات آزاد صورت نمیگیرد؟ چرا در افغانستان آزادی نمی آید؟ این حرکات و افکار به صورت دوامدار موجود بود لکن این عقاید و نظریات به طور علنی اظهار نمیشد. در آن وقت دو قضیه صورت گرفت که ظاهر شاه را مجبور ساخت تا داود خان را از قدرت برکنار کند. اول اینکه در مساله پشتونستان او چنان قدم ها برداشت که منجر به قطع مناسبات میان افغانستان و پاکستان گردید. دیگر اینکه در ساحه داخلی وضعیت به مرحله ای رسیده بود که میتوان آنرا حساس و خطرناک خواند و شکایات مردم مبنی بر اینکه داود خان در محاصره چند نفر قرار دارد و به دیگران موقع نمیدهد، زیاد شده بود.

در کنار سیاست داخلی، روابط با کشورهای همسایه مهم بود.

سید شمس الدین مجروح می گوید که میان افغانستان و پاکستان جنگ سرد جریان داشت و این مساله دیگر قابل برداشت نبود.

دو دلیل موجود بود. یکی اینکه میان افغانستان و پاکستان جنگ

سرد جریان داشت و نشرات و راديو پاكستان تبليغ ميكردند كه در افغانستان يك نظام خانوادگي بر سر اقتدار است. اين تبليغات يك نوع عكس العمل را در بين مردم بوجود آورده بود. از طرف ديگر روابط با دنيا زير شعاع قرار گرفته بود. ما خواستار كمك ها و قرضه ها بوديم اما اينطور وانمود مي گرديد كه كمك هاي ملل متحد براي كشورها و مردمان كشور صورت ميگيرد نه با اشخاص و حكومت ها. به اين دليل از نگاه خارجي و داخلي ضرورت به يك تحول موجود بود. اين ضرورت تشخيص شد و شخص ظاهر شاه اين ضرورت را تشخيص نموده بود و داود خان به چنان تشخيص ملتفت شده بود.

در آن زمان من وزير بودم. چند نفر از وزيران از جمله داکتر محمد يوسف خان، علي احمد خان پوپل وزير معارف، علي محمد خان و چند تن از وزيران ديگر بعضاً به منزل سردار محمد نعيم خان كه معاون صدارت و وزير خارجه و برادر كوچك محمد داود خان بود مي رفتيم و يا به خانه داود خان جمع مي شديم و روي موضوعات بحث ميكرديم كه بايد تحول بيايد. داود خان ميگفت بايد لويه جرگه را ترتيب بدهيم و در لويه جرگه اين مساله را به ميان بگذاريم و از مردم بپرسيم كه چه ميخواهند آيا پادشاهي ميخواهند يا رياست جمهوري؟ به چه ترتيب مي خواهند؟ هرچه مردم گفتند همانطور ميكنيم.

چنان معلوم ميشد كه فيصله لويه جرگه در راه آوردن جمهوريت عملي نبود. سيد شمس الدين مجروح نيز به اين عقیده است و می گوید كه اين حرف ها از يك نگاه جنبه عملي نداشت. تنها راه عملي اين بود كه حكومت شاهي مشروطه روي كار آيد و قانون اساسي ترتيب شود.

من به ياد دارم و اكثر دوستان اين حرفهاي مرا تائيد ميكنند كه من براي بار اول گفتم كه اين حرفها كاملاً صحيح نيست اگر شما ميخواهيد كه صرف كارهاي ظاهري كنيد مساله عليحده است اگر لويه جرگه را ترتيب بدهيد مردم خواهند گفت «تخت و بخت ات برقرار» از لويه

جرگه چیزی حصول نمی‌شود. اگر چه این تنها نظر من نبود، سایرین نیز به این عقیده بودند لکن من اینرا بیان کردم و گفتم اگر شما واقعاً می‌خواهید که حرکت کنید باید مسوده قانون اساسی را ترتیب بدهید که در آن بطور مثال صلاحیت‌های شورا معلوم باشد، صلاحیت‌ها و مسئولیت‌های صدراعظم تعیین شود و صدراعظم باید از شورا رای اعتماد بگیرد، اگر رای اعتماد نگرفت برطرف شود، پادشاهی از حکومت جدا شود، خلاهای قانونی که موجود است باید پر شود و آنطور قانون اساسی ترتیب گردد که قابل قبول مردم باشد و بعد از ترتیب قانون اساسی اصلاحات آغاز گردد.

کمیته مسوده قانون اساسی وجود داشت و من رئیس کمیته بودم. در آن کمیته متخصصین، حقوقدانان حتی یک مشاور خارجی که ما از فرانسه دعوت نموده بودیم شامل بود. آن شخص بالای قانون اساسی الجزایر نیز کار نموده بود و با بعضی کشورهای اسلامی آشنایی داشت. قانون اساسی ترتیب گردید. یک هدف قانون اساسی این بود که باید صدراعظم از اعضای خانواده شاهی نباشد زیرا اگر صدراعظم از نزدیکان پادشاه باشد باز به مردم مشکل است تا او را محاکمه نمایند یا برکنار سازند. سردار محمد داود خان فکر نمی‌کرد که او به حیث عضو خاندان شاهی تعریف می‌گردد. داکتر یوسف و همکارانش به میان آمدند و من به حیث وزیر عدلیه و رئیس کمیته قانون اساسی تعیین شدم و تکمیل قانون اساسی دو سال را دربر گرفت.

سردار محمد داود خان استعفا کرد.

عبدالحمید مبارز، که در آن هنگام مامور بلند پایه وزارت اطلاعات و کلتور بود، می‌گوید که یک روز بعد از آن همراه با همکارانم به خانه سردار محمد زحیم خان رفتیم. فردای آتورویکه سردار محمد داود خان از صدارت استعفی کرد به اثر پیشنهاد عبدالرشید لطیفی، من، مولانا ارشاد، محمد ابراهیم عباسی و لطیفی به منزل سردار محمد نعیم که وزیر امور خارجه بود رفتیم. در

آن زمان وزارت اطلاعات و کلتور زیر اداره وزارت خارجه بود. سردار محمد نعیم خان روی تمام موضوعات روشنی انداخت و برای ما گفت که تمام دنیا افغانستان را به چشم يك كشور يک نظام شاهي فيودالی در آن حکمروایی دارد می بیند. ما خواستیم تا به این نظام که به اساس فيودالی استوار است خاتمه بدهیم و استعفا کنیم و این استعفا را در چوکات قانون اساسی خلاصه کردیم تا در کشور يك نوع ديموکراسی بیاید.

دوره انتقالی

اگر چه در زمان اعلیحضرت امان الله خان و بعد از آن در دوره محمد نادر شاه قانون اساسی ترتیب گردیده بود ولی همان قوانین در همان دوره ها محدود باقی ماند. عزیز نعیم می گوید که قوانین اساسی قبلی به تقاضاهای همان زمان مطابقت نداشت.

در سال ۱۹۳۱ قانون اساسی برای يك مدت ترتیب شد ولی آن قانون به شرایط همان وقت مطابقت نمی کرد. به همین ترتیب نزد محمد داود خان همیشه این فکر موجود بود که باید يك حرکت از جانب بالا آغاز شود اگر از پایین شروع گردد به مشکل غیر طبیعی دچار خواهد گردید. به این دلیل بود که سردار محمد داود خان به اعلیحضرت محمد ظاهرشاه پیشنهاد نمود که باید نظام شاهی مشروطه به میان آید و حکومت از سلطنت جدا شود. مدت زیاد به این پیشنهاد جواب داده نشد. به همین اساس سردار محمد داود خان استعفی کرد و استعفایش قبول شد. راجع به صدراعظم جدید از سردار محمد داود خان نظر خواسته شد تا جانشینش را معرفی کند. او داکتر محمد یوسف را شخص مناسب می دانست و متیقن بود که محمد یوسف خان از عهده این کار برآمده می توانست. بعد از آنکه داکتر محمد یوسف خان به این کار گماشته شد حکومت پالیسیش را تغییر داد. در تبلیغات علیه داود خان حرف زده میشد و دوره گذشته، دوره استبدادی خوانده می شد و دوره داکتر یوسف خان عصر دیموکراسی گفته میشد.

عبدالحمید مبارز که از دوستان نزدیک داکتر یوسف است میگوید که او یعنی داکتر

یوسف خان نظر به لیاقتش به این مقام رسید.

داکتر محمد یوسف در دوره اول حکومت سردار محمد داود به حیث یک وزیر دانا و لایق معرفی شد. از طرف دیگر او شخص قابل قبول برای پادشاه و سردار محمد داود به شمار میرفت. در آن زمان فکر میشد که صدراعظم از میان دو شخصیت، یکی داکتر محمد یوسف و دیگری داکتر محمد ظاهر خواهد بود. فکر میکنم که داکتر محمد ظاهر دعوت را نپذیرفت اما داکتر محمد یوسف دعوت را پذیرفت و صدراعظم شد.

داکتر محمد یوسف می گوید که صدراعظمان قبلی همه از اعضای خانواده سلطنتی بودند و این مساله به مشکل کار وی افزود بود.

برای من دوره انتقالی کار آسان نبود. قبل از من صدراعظمان مملکت اعضای خانواده سلطنتی بودند که این ارتباط منبع اصلی قدرت شان به شمار می رفت. زمانی که به اساس قانون اساسی حکومت از خانواده شاهی جدا شد باید صدراعظم از طریق حزب و یا پشتیبانی مردم به میان می آمد که در آن زمان احزاب وجود نداشت و پشتیبانی ملی به شکل منظم میسر نبود.

منبع اصلی قدرت حکومت انتقالی، اعتماد سلطنت بود. این را باید بگویم که درین راه مشکلات زیاد موجود بود در این دوره پادشاه تجویز نمود که باید قانون اساسی تهیه شود و مسئولیت اینکار را به دوش من انداخت. لویه جرگه را که به پادشاه مربوط بود دعوت نمود.

پوهاند داکتر جاوید می گوید که مردم خوشحال بودند زیرا صدارت از انحصار خانواده شاهی بیرون شده بود.

مردم از آمدن دوره انتقالی خوشحال بودند زیرا نظر به قانون اساسی نو صدارت از خانواده شاهی خلاص و به مردم سپرده شد. یعنی دولت از حکومت جدا شد. طوریکه شما خبر دارید در نهم میزان سال ۱۳۴۳ قانون اساسی جدید در افغانستان تصویب شد.

داکتر صمد حامد که عضو کمیته ترتیب قانون اساسی بود، میگوید که در این قانون

رسم و رواج افغانی و تقاضای‌های عصر در نظر گرفته شده بود. در این قانون اساسی کوشش شد که از یک طرف فرهنگ افغانستان، علایق مردم و واقعیت‌های که هر نظام باید به اساسات اسلامی استوار باشد در نظر گرفته شود و از طرف دیگر عنعنات افغانی مانند سیستم شاهی مشروطه و لویه جرگه در آن جا داده شود، و یک چوکات تشکیل گردد که این خصوصیات در آن گنجانیده شود. از طرف دیگر باید در این قانون به اوضاع جهانی و ضرورت‌های فردا جواب مثبت داده شود و چنان یک راه جدید پیدا شود که به اساس اصول اسلامی مردم سهم فعال در فعالیت‌ها سیاسی بگیرند بدون اینکه بهانه‌ای بوجود بیاید که حکومت و قدرت در انحصار یک طبقه خاص است. این منبع اصلی تفکر ما بود و نتیجه این شد که باید از یک طرف آزادی بیاید و از طرف دیگر خانواده شاهی در سیاست سهم نگیرند و به شخص پادشاه وظایف سپرده شد.

قانون اساسی در همان لویه جرگه تصویب شد که در ماه میزان سال ۱۳۴۳ دعوت شده بود.

داکتر محمد یوسف خان می گوید که در آن لویه جرگه آزادی موجود و مداخله صورت نگرفته بود.

به شما معلوم است که لویه جرگه موسسه عنعنوی ما است و باید کارهای مهم و بزرگ در آنجا فیصله شود و امروز نیز من طرفدار لویه جرگه هستم که باید لویه جرگه در افغانستان دایر شود و مسایل در آنجا حل و فصل گردد. در آن زمان یک لویه جرگه آزاد انتخاب شد، مداخله حکومت بسیار کم بود، درحقیقت ما هیچ نوع مداخله نداشتیم. اگر مداخله صورت گرفته باشد من از آن اطلاع ندارم.

در آن لویه جرگه راجع به مسایل مملکت صحبت‌های بسیار آزاد صورت گرفت. در آن لویه جرگه قوانین را اکثریت رای تصویب شد.

نظر به قانون اساسی جدید انتخابات صورت گرفت و ولسی جرگه دایر شد. داکتر

محمد یوسف خان رای اعتماد بدست آورد.

خانم معصومه عصمتی که در ولسی جرگه يك زن فعال بود میگوید :

در شورا کوشش میشد که رای علنی و مستقیم باشد. مگر بعضی عناصر چپی وجود داشتند و میخواستند تا رای سری باشد زیرا آنها قبلاً با حکومت تماس گرفته و گفته بودند اگر شما کوشش کنید که ما وکیل شویم در آنصورت ما به شما رای میدهیم اما در ظاهر با شما مخالفت میکنیم. موضوع سری بودن و علنی بودن رای سبب کشمکش در تالار شورا شد و پولیس و عسکر داخل تالار شدند. وکیلان گفتند که به پولیس و عسکر ضرورت نیست باید عساکر خارج شوند. بعداً فیصله شد که باید رای سری باشد و حکومت بیاید اما سازمان وارد تالار نشوند. بیرون تالار شورا بلند گرها گذاشته شد و مردم حرفه می زدند. فردا در حالیکه ما در داخل شورا نشستیم بودیم، آواز فیر شنیده شد و حادثه سوم عقبرب بوجود آمد.

داکتر محمد یوسف خان میگوید که در مقابل او کمونیستان به فعالیت آغاز کردند

و این مساله به مفاد قانون اساسی نبود.

زمانیکه من از طرف پادشاه به حیث صدراعظم انتخاب شدم باید از شورا رای اعتماد حاصل میکردم. نظر به قانون اساسی، ولسی جرگه و مشرانو جرگه ترتیب یافته. در آن هنگام دست درازی ها و تحریکات در شورا آغاز یافت. این تحریکات از طرف کسانی صورت گرفت که قانون اساسی به ضرر آنها بود یا اینکه من به ضرر شخصی یا خانوادگی شان بودم. بشما باید بگویم که همان روز حکومت من از ولسی جرگه رای اعتماد می گرفت. دروازه های ولسی جرگه باز بود. آن عده محصلینیکه توسط کمونیست ها اغوا شده بودند تالار را اشغال کردند و به حکومت موقع ندادند تا رای اعتماد بگیرد. اما يك روز بعد من به ولسی جرگه رفتم و برنامه ام را تقدیم کردم و لست کابینه را اعلان نمودم. به جز از چند کمونیست تمام ولسی جرگه رای

اعتماد دادند.

داکتر محمد یوسف خان در تالار شورا برای حکومتش رای اعتماد بدست آورد اما در خارج آن مظاهره صورت گرفت و حادثه سوم عقرب به میان آمد که طی آن چند تن کشته شدند.

محمد اسحق نگارگر در آن زمان استاد پوهنتون بود و می‌گوید :

زمانیکه حادثه سوم عقرب رخ داد حکومت داکتر محمد یوسف خان از پا در آمد و میوندوال به تشکیل کابینه موظف گردید. در آن هنگام در پوهنتون کابل اوضاع متشنج بود. میوندوال خودش به پوهنتون کابل آمد و دریشی سیاه به تن داشت و با احساسات پرشور جوانان روبرو شد. او در خطابه اش گفت که مسئولین سوم عقرب را محاکمه مینماید اما بعد ها محاکمه مسئولین صورت نگرفت.

عده ای از استادان پوهنتون نزد میوندوال رفتند تا با او حرف بزنند. بعداً مناسبات میان پوهنتون و حکومت تیره شد و مظاهرات و اعتصابات آغاز یافت.

قانون اساسی :

قانون اساسی سال ۱۳۴۳ سندی است که در آن دیموکراسی و نظام شاهی مشروطه تضمین شده است. در این قانون قوای اجرائیه، مقننه و قضائیه از همدیگر جدا و پادشاه مثل حاکمیت ملی شناخته شده بود.

داکتر احسان روستامل تره کی که حقوقدان و زمانی وزیر عدلیه بود، می‌گوید :

با در نظر داشت مقتضیات و شرایط يك کشور روبه انکشاف، قانون اساسی اکثر اصول دیموکراسی و حقوق بشر را در خود جا داده بود لکن از بعضی جهات نسبت به تکامل شعور سیاسی جامعه در سطح بلند تر قرار داشت و در آن وقت تا حدی از عرصه هیات حاکمه خارج بود. طوریکه در میدان عمل این ناسازگاری به مقابل تعرضات و صدمات که

بر او وارد آمد مقاومت کرده نتوانست. یا به عباره دیگر قانون اساسی سال ۱۹۶۴ در شرایطی نافذ شد که جامعه افغانی عملاً در دیموکراسی و آن حدودیکه در قانون آمده بود آشنائی نداشت. عدم موجودیت آزادی بیان، عدم اجازه جراید آزاد، منع اجتماعات، نبودن جمعیت های سیاسی و صنفی، محدودیت حقوق انسانی، نبودن مصئونیت شخصی و قضائی و فضای جامعه مدنی و سیاسی قبل از انفاذ قانون نشان دهنده تصویر مختصر آن است.

بنظر من قبل از به میان آمدن قانون که بعضی مواد آن تا ده سال جنبه عملی پیدا نکرد لازم بود در چوکات قانون اساسی سال ۱۹۳۰ آمادگی لازم و مناسب گرفته می شد و آن آزادی ها و حقوق که در قانون سال ۱۹۳۰ در نظر گرفته شده بود به شکل عملی رعایت می گردید. بر عکس آن موادی که به مقتضات عصر برابر نبود حذف می گردید.

علاوه بر ناسازگاری ها عده ای بر این عقیده اند که در ماده نهم قانون اساسی صلاحیت های زیاد به پادشاه داده شده است.

داکتر عبدالصمد حامد به این باور است که راهی جز این وجود نداشت.

بعضی مردم به ماده نهم قانون اساسی انتقاد می کنند اما نظر به شرایط همان وقت که احزاب و نهاد های سیاسی موجود نبود تا اراده مردم را تمثیل کند، راه دیگری وجود نه داشت جز اینکه به مقام سلطنت که ریشه عنعنوی داشت بعضی صلاحیت ها از قبیله اعلان جنگ، انحلال شورا و دعوت به لویه جرگه سپرده شود. مخصوصاً حالا دیده می شود که چه مشکلاتی در این راه وجود دارد که هر مرجع نو باید تجربه شده باشد و مورد قبول مردم واقع گردد. بنابراین دلایل قانون اساسی يك قانون مناسب بود. لیکن بدبختانه در قسمت تطبیق قانون اساسی کار های که باید می شد انجام نیافت. مشکل اول این بود که در افغانستان سازمان های مدرن منظم وجود نداشتند مانند احزاب و اتحادیه هایی که برای تطبیق مرام سیاسی تلاش کنند. اگر در قسمتی انحراف صورت

گیرد در مقابل آن مقاومت کنند و نقطه دیگری که در قانون وجود داشت و متأسفانه در لویه جرگه حذف شد این بود که باید قانون احزاب بعد از فرمان تقنینی در حکومت دوره انتقالی مانند قانون مطبوعات و عده ای از قوانین دیگر تصویب می شد که انتخابات به اساس موجودیت احزاب بوجود می آمد. بدبختانه هر عاملی که بود این قانون حذف شد و اینطور گفته شد که باید قانون احزاب اول از طرف شورا تصویب شود. طوریکه دیده شد شرایط طوری پیش آمد که این قانون تصویب نشد. به نظر من نتیجه طوری شد که عده ای از گروهانیکه بصورت پنهانی و غیر مشروع روابط خارجی داشتند فعال ماندند و فرصت آن پیدا نشد که احزاب دیگر بوجود بیایند. در اخیر حرکات اخوانی نیز آغاز یافت. آنها هم در عدم مشروعیت و بنابر عکس العمل های موجود به میان آمدند.

اما پوهاند داکتر جاوید که با عده از مواد قانون اساسی موافقت دارد می گوید :

در ماده بیست و چهارم قانون اساسی آمده است که پسر، دختر، خواهر، برادر خانم و همسران ایشان، اولادهای آنها و پسران کاکای شاه اعضای خانواده شاهی می باشند و آنها در تشریفات رسمی دولت بعد از شاه و ملکه جا دارند. مصارف خانواده شاه زیر عنوان بودجه شاهی سنجیده می شود. القاب و عناوین برای خانواده شاهی معین می باشد. اعضای خانواده شاه در احزاب سیاسی شرکت نمیکند و وظایف حکومتی از قبیل صدارت یا وزارت، عضویت شورا و عضویت در دادگاه عالی را به عهده گرفته نمیتوانند. اعضای خانواده شاه حیثیت خویش را به صفت اعضای خانواده شاهی تا زمانیکه زنده هستند نگه میدارند. این مواد نقاط مترقی و دیموکراتیک بود که در داخل و خارج استقبال گرم شد. متأسفانه سردار محمد داود خان از تصویب این قانون خوشحال نبود.

عزیز نعیم به این ماده قانون اساسی بهر شک میبیند و می گوید که این ماده بخاطر منزوی ساختن سردار محمد داود خان نگهیم خان آورده شده بود.

از بعضی شایعات و اخبار چنین بر می آید که شاید اعلیحضرت زیر تأثیر تلقینات عده ای آمده باشند و از سردار محمد داود خان و طرفداران او احساس خطر می کردند یا از پیچرفت و ترقی در دورهء داود خان حسادت نموده باشند. به هر صورت بعداً معلوم شد که آنهاستیکه قانون اساسی را ترتیب داده بودند کوشش میکردند تا سردار محمد داود خان و سردار محمد نعیم خان را منزوی سازند.

در یکی از مواد قانون اساسی آمده است که پادشاه يك شخص غیر مسئول و واجب الاحترام است.

داکتر صمد حامد میگوید که درین ماده يك اشتباه لفظی وجود دارد. انتقاد صورت میگرفت زیرا از نظر اسلام هیچ انسان مصونیت کامل ندارد و هر که مسئول عمل خویش میباشد و مخصوصاً شخصی مانند يك پادشاه که صلاحیت زیاد دارد باید مسئولیت نیز داشته باشد.

به نظر من اینجا يك اشتباه لفظی وجود دارد زیرا مسئولیت ها دو نوع است : یکی مسئولیت های سیاسی و دیگری مسئولیت های اخلاقی، ایمانی و قسماً جزائی. اینجا مقصد از مسئولیت های سیاسی است زیرا مسئولیت سیاسی معمولاً به حکومت راجع می شود که بعضی سبب سلب اعتماد آنها می گردد و حکومت دیگری به میان می آید. اما این ماده در بارهء سلطنت تطبیق نمی گردد زیرا يك پادشاه سلب اعتماد شده نمی تواند و به عوض او پادشاه دیگری برای حل مشکلات آمده نمیتواند. لکن در قانون اساسی ذکر شده که پادشاه با استفاده از صلاحیت های ماده نهم که گفته شده چطور میتواند اعلان حزب بدهد؟ لویه جرگه را دعوت نماید؟ چطور صدر اعظم را تعیین کند؟ همه اینها آمده و دارای محدودیت بود اما با آنها به نظر من که حالا اعتراف میکنم بهتر می بود که اصلاً این ماده وجود نمی داشت.

عزیز نعیم می گوید که درین قانون اساسی اختیارات پادشاه زیاد بود و در عمل دیموکراسی وجود نداشت.

نظر به قانون اساسی پادشاه صلاحیت تعیین صدر اعظم، انتصاب يك سوم مجلس بزرگان، تعیین قاضی القضاة و قاضیان دادگاه عالی و انحلال شورا را داشت. هرگاه صلاحیت‌ها تا این حد باشد باید مسئولیت نیز وجود می‌داشت. اما در قانون اساسی پادشاه شخص غیر مسئول و واجب‌الاحترام و با صلاحیت بود. اما صدر اعظم صلاحیت نداشت. از طرف دیگر قانون مطبوعات، قانون احزاب، قانون جرگه‌های ولایتی و بلدیة تصویب شد ولی شاه توشیح نکرد. دیده می‌شود که دیموکراسی نه در عمل موجود بود نه در فرضیه.

انتخابات شورا

عبدالرحیم هاتف که وکیل ولسی جرگه بود می گوید در انتخابات ولسی جرگه تا اندازه زیاد آزادی بود و مداخله مستقیم در آن وجود نداشت.

آن انتخاباتی را که من در شهر ها دیدم تقریباً تا اندازه زیاد برون از مداخله بود و حکومت آن زمان مستقیماً در آن دخالت نداشت البته سفارشات غیر مستقیم صورت می گرفت و آن سفارشات بالای حکومتات محلی سنگین تمام میشد. اینک در خارج شهر ها در اطراف انتخابات چه نوع صورت می گرفت در آن قسمت انسان نمیتواند تضمین کند که ایا در آنجا بدون مداخله صورت گرفته یا نه. با آنهام اگر انسان قضاوت کند شکل انتخابات این دوره نسبت به دوره های قبل بسیار مترقی بود.

اما گفته میشود که بعضی وکیلان مانند معصومه عصمتی وردک نماینده ولسوالی معروف قندهار در شورا به اثر همکاری حکومت انتخاب شده بود ولی خودش این اتهام را قبول نداشته رد میکند و می گوید :

برخلاف حتی مقامات بلند حکومتی سفر مرا به قندهار خطرناک می پنداشتند. آنها می پرسیدند که چطور به قندهار می روید؟ خصوصاً آنوقت در قندهار علیه به اصطلاح روی لچی مظاهره و عده ای زندانی شده بودند. ازین ناحیه حتی حکومت نیز هراس داشت که مبادا کدام خطر برایم متوجه شود اما خوشبختانه ارتباطات قومی من در قندهار وجود داشت من آنجا رفتم و روی بعضی مسایل با مردم حرف زدم و آنها

زیر تأثیر سخنان من قرار گرفتند. چون من در بین مردم نفوذ داشتم و ارتباطات قومی با آنها داشتم به این ترتیب من به ولسی جرگه انتخاب شدم. اما حکومت از اینکه چطور به قندهار می روم و مبادا مردم عکس العمل نشان بدهند، تشویش داشت.

به این ترتیب پارلمان افغانستان از ولسی جرگه، که اعضای آن انتخابی، و مشرانو جرگه، که يك سوم ان از طرف پادشاه بشکل انتصابی آمده بودند، تشکیل شد. صلاحیت های ولسی جرگه زیاد بود و حکومت مجبور بود تا از شوری رأی اعتماد را بدست بیاورد و تمام امور مهم را زیر نظر شوری انجام دهد. عبدالاحد کرزی که عضو ولسی جرگه بود می گوید :

شوری که بنام ولسی جرگه یاد می شد دارای شورا های کوچک دیگری بود که از بین اعضای پارلمان انتخاب می شدند. مثلاً شورای تقنین، کمیسیون قوانین، کمیسیون مالی و کمیسیون وزارت خارجه وغیره که در هر کمیسیون از ولایات مختلف نمایندگان شامل بودند. به این ترتیب اگر کدام قرارداد یا لایحه به شورا راجع می شد آن کمیسیون ها مطابق قانون آنرا بررسی می نمودند و وزیران مربوطه را می خواستند و از آنها پرسش می کردند. مثلاً کمیسیون بودجه وزیر مالیه را می خواست و از او معلومات می خواست یا هر وزیر دیگر را خواسته طالب معلومات راجع به بودجه همان وزارت می شدند. وزیران هم حاضر می شدند و به بسیار احترام از آنها پرسش به عمل می آمد و آنها جواب می دادند. زمانیکه موضوعات مهم مطرح می شد شخص صدر اعظم می آمد و هرگاه موضوعات نسبتاً عادی مطرح می بود وزیر همان وزارت خانه آمده جواب و از پلان و طرحی که داشت دفاع می نمود. یعنی هر مسأله به اساس دیموکراتیک و به اصول دیموکراسی برابر بود.

در شوری دو نوع سوالات صورت میگرفت: یکی اینکه از حکومت می خواستند که جواب بدهد. در آنصورت ضرورت به رای گیری نبود و دیگری استیضاح بود که در آنصورت روی موضوعات مهم رای گیری

صورت می گرفت. قانون طوری بود که اگر جوابات حکومت درست و پارلمان آنرا تأیید می کرد، مسأله حل بود. در غیر آن اگر جوابات تأیید نمی شد، حکومت سلب اعتماد میگردد.

داکتر عبدالصمد حامد وزیر پلان و معاون صدر اعظم می گوید که به خاطر آرام به ولسی جرگه نمی رفت :

هر حکومت و هر وزیر به خاطر جمعی به شورا رفته نمیتوانست. احساس نا آرامی و تشویش میکرد. بنظر من این يك كار خوب بود زیرا حکومت خود را مقتدر فکر نمیکرد تا قاطعانه تصمیم بگیرد. زمانیکه ما هم می رفتیم بالای ما انتقاد صورت می گرفت و در استدلال به مشکلات مواجه می شدیم. اگرچه اکثر وکیلان سواد و سویه کافی نداشتند ولی در امور خانه و دهکده خویش تجربه فراوان داشتند و می دانستند که تصمیم يك اداره در نهایت چه نوع نتیجه خواهد داد و چه نقایص دارد. بناءً وقت زیاد را می گرفت تا متوجه عاقبت کار های می شدیم که می خواستیم انجام دهیم.

من شخصاً در وزارت پلان بودم و خصوصیت وزارت پلان طوری بود که همه وکیلان شوری به آن علاقه می گرفتند و می خواستند بدانند که به منطقه شان چه داده می شود و چرا کم است. قناعت دادن آنها نیز مشکل بود اما با وجود آنهم تجربه داشتیم که در مجلس عمومی چانس حرف زدن برای وزیران کم است و معمولاً رئیس حکومت حرف می زند اما وقتیکه در کمیسیون ها می رفتیم در آنجا فضا مساعد بود.

وکلای شورا علاوه بر مسایل قانونی در امور مملکت نیز توجه داشتند.

ننگ یوسفزی وکیل پارلمان می گوید که محمود حبیبی وزیر اطلاعات و کلتور از طرف وکلای شورا سلب اعتماد گردید.

در روزنامه اصلاح که يك نشریه دولتی بود و محمود حبیبی وزارت اطلاعات را در اختیار داشت يك ریکاتور به چاپ رسید که در آن به پیغمبر بزرگ اسلام توهین شده بود این مطالب بالای وکلای پارلمان بد

تأثیر کرد و محمود حبیبی را از کار برکنار نمودند و او را اخراج کردند. عبدالصمد حامد می‌گوید که در پارلمان حرف زیاد بود و فیصله کمتر صورت می‌گرفت.

واقعاً حرف زیاد و تصمیم کمتر گرفته می‌شد. مثلاً زمانی که برای حکومت رای اعتماد گرفته می‌شد بیست روز مباحثات جریان داشت یا اینکه بعضاً قوانین تصویب نمیشد و قرار دادها امضاء نمی‌گردید اما اینرا باید بگویم که در يك اجتماع قهرین دیموکراسی نیز يك سرمایه است که در وجود خودش با ارزش می‌باشد. اگرچه دانستن و پی بردن به آن سنگین تمام میشود ولی مجبورت بود زیرا شخصی نمیتواند هم غازی شود و هم شهید و هم زنده و سلامت به منزلش باز گردد. بناءً مشکل بود که هم قرار دادها و هم قوانین زود تصویب شود. بنظر من قانون اساسی و دیموکراسی نیز از اراده مردم نشئت نکرده بود بلکه سیاست خارجی درین مسأله نیز دست داشت.

اگرچه در سایر کشورها نیز این مشکلات موجود است ولی رأی اعتماد برای صدر اعظم تا این اندازه وقت را نمی‌گیرد.

عبدالرحیم هاتف بار این نواقص را به دوش قانون اساسی می‌اندازد و می‌گوید :

يك مسأله اینست که بعض نواقص از زمان تصویب قانون اساسی بجا مانده بود. مثلاً احزاب سیاسی وجود نداشت. در پارلمان افغانستان دو صد شانزده نماینده شامل بود که از جمله سه تن عضو حزب دست چپی بود. باقی دو صد و سیزده حزب دیگر را تشکیل میدادند یعنی اینکه هر شخص يك حزب بود. آنها نظریات شانرا مستقلاً بیان می‌کردند. اینکه آنها با کسی هم نظر می‌شدند یا معامله می‌کردند یا گذشت می‌نمودند کار مشکل ویرای حکومتی که میخواست از طریق چنان شوراها کار خویش را به پیش ببرد، دشوار بود. يك فقره گنگ دیگر مسأله اهمیت دزبان بود که حدود هر دو زبان

(دری - پشتو) معلوم نبود که بعداً سبب جنجال ها و معرکه های بزرگ شد و حتی تا حال آثار آن دیده می شود. با وجودیکه احزاب وجود نداشت با آنهم یکعده مردم این مسأله را رعایت نکردند و منتظر عواقب نشدند که قانون احزاب بوجود بیاید. به این ترتیب جبراً احزاب دست چپی بوجود آمد و در نتیجه احزاب دست راستی مذهبی خارج از شورا ایجاد شد و هر دو انکشاف نمود. همچنان در اثر نبودن قانون احزاب، احزاب نشنلست، لیبرالیست، ملی و متعادل به وجود آمد. آنها به اشاره های پادشاه نگاه می کردند و آن خلاها تا امروز باقی مانده است و شما جنجال ها و جنگهایی را که امروز بین دو قطب مخالف مشاهده می کنید از همان جا نشئت نموده است.

حزب دیموکراتیک خلق

با وجودیکه در افغانستان قانون احزاب وجود نداشت اما در سال ۱۳۴۳ در قانون اساسی از احزاب سیاسی حرف زده شده بود. نظر به این قانون حزب دیموکراتیک خلق افغانستان زیر نظر نور محمد تره‌کی به فعالیت آغاز کرد و اولین کنگره اش در سال ۱۳۴۳ تأسیس شد.

سلطان علی کشتمند، صدر اعظم سابق افغانستان که در آن کنگره شرکت نموده بود، می‌گوید :

کنگره موسس در اول جنوری سال ۱۹۶۵ تشکیل شد. در آن کنگره از سی نفر دعوت بعمل آمده بود ولی بیست و هفت نفر که منجم از جمله اشتراک کنندگان بودم، شرکت نمودیم. در آن کنگره هفت نفر به حیث اعضای اصلی و چهار نفر به حیث اعضای علی البدل تعیین شدم. من عضو اصلی کمیته مرکزی بودم و از همان روز تأسیس تا زمانیکه از حزب استعفی کردم همواره عضو کمیته مرکزی باقی ماندم.

حزب دیموکراتیک خلق افغانستان زمانی تأسیس شد که امکانات عینی و زمینه برای تأسیس احزاب بپیان آمده بود. در قانون اساسی سال ۱۹۶۴ یک اندازه آزادی و دیموکراسی آمده بود که به اساس همان آزادی و یک اندازه کار های مقدماتی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان پایه گذاری شد. طوریکه در اساسنامه حزب آمده است هدف از تأسیس حزب خدمت به مردم، دفاع از حقوق طبقه زحمتکش، دفاع از حقوق ملی مردم، پیشرفت اقتصادی و بلند بردن سطح زندگی مردم و امثال اینها بود.

درین کنگره نور محمد تره‌کی به حیث منشی عمومی و بیرک کارمل به حیث منشی دوم تعیین شدند. عده ای به این باورند که در همان اول روی مسأله رهبری اختلافات ظهور کرد.

سلیمان لایق که عضو کنگره موسس است، این نظر را رد میکند و می‌گوید :

ما در آن وقت کدام اختلافات را نندیدیم. نور محمد تره‌کی در همان کنگره که آنرا کنگره موسس می‌گویم، به اتفاق آرا به حیث منشی عمومی و بیرک کارمل به حیث منشی دوم تعیین گردیدند. در همان روز شخص محترمی که حالا در میان ما نیست بنام طاهر بدخشی رای سوم را بدست آورد. اشخاصی که در آن کنگره شرکت داشتند عبارت بودند از : دستگیر پنجشیری، صالح محمد زیری، داکتر شاه ولی، نور احمد نور، سلطان علی کشتمند و شخص خودم و...

عبدالکریم میثاق عضو کنگره موسس می‌گوید که در همان اوایل بر سر رهبری حزب رقابت آغاز گردید.

زمانیکه حزب دیموکراتیک خلق افغانستان تأسیس گردید بین سه نفر بر سر مسأله رهبری رقابت ظهور کرد. این سه شخص عبارت بودند از نور محمد تره‌کی، بیرک کارمل و طاهر بدخشی.

رقابت طوری بود که هر که میخواست اعضای کمیته مرکزی را طرفدار خود بسازد و موقف خویش را در حزب قوی تر نماید.

اساساً اختلافات بر سر مسأله رهبری بود و در اصول کدام اختلاف وجود نداشت. البته نور محمد تره‌کی به تدریج ادعا میکرد که او به بیرک کارمل اعتماد سیاسی ندارد بناءً نمیتواند با او یکجا در سطح رهبری کار کند. نور محمد تره‌کی در آن وقت منشی عمومی حزب بود و به اثر همان بی اعتمادی بود که در ماه ثور سال ۱۳۴۶ حزب به دو بخش خلق و پرچم تقسیم شد.

اگر چه حزب به دو شاخه تقسیم شد اما آیدیالوژی و مرام شان یکی بود.

سلیمان لایق می‌گوید که آیدیالوژی آنها ملی دیموکراتیک بود.

حزب يك سياست ملی ديموکراتیک را در پيش گرفت. اگرچه بعداً تعليمات مارکسيستی لينينيستی در حزب زياد گرديد و در درس های حوزه های حزبی که هر حزب دارای چنين فعاليت ها است، و در فعاليت های کلتوری به شيوه مارکسيستی تبليغ ميگرديد لکن مرام حزب که از روز اول باقی مانده يك مرام کمونيستی نيست بلکه در آن راه رشد غير سرمايه داری به حيث مبدا اقتصادی قبول شده بود. طبیعی است که اين يك مرام کمونيستی بوده نيتواند.

همچنان در عرصه سياسی يك حکومت ملی ديموکراتیک ملی يعنی ضد استعمار و ضد امپريالستی و ديموکراتیک ضد فيودالی که در آن زمان مظهر استبداد تلقی ميشد، بود. بناءً سياست ملی ديموکراتیک پالیسی ما بود. در آن زمان حکومت جبهه وسيع که در آن حکومت کارگران، دهقانان، تجار ملی، و روحانيون و وطنپرست، روشنفکران، کسبه کاران و بالاخره حکومت تمام اقشار جامعه را پيشبيني ميکرد.

اما عبدالکریم ميشاق می گويد که از همان روز تأسيس معلوم بود که اين حزب چپی است و از سوسياليزم طرفداری ميکند.

در کنگره موسس صحبت آغاز گرديد و اشترک کنندگان پيانيه دادند. زمانیکه نويت به نور محمد ترهکی رسيد او از خانه ميزش دستمال سرخ رنگ را کشيده روی ميز هموار کرد. زمانیکه نورمحمد ترهکی دستمال سرخ رنگ را هموار کرد از طرف اعضای کنگره با احساسات گرم تشويق شد. از اين مسأله معلوم ميشود که در اول ايديالوژی حزب يك ايديالوژی چپی و خواهان يك نظام سوسيالستی برای افغانستان بود.

پروفيسور رسول امين از نور محمد ترهکی خاطره ای دارد و ميگويد :

زمانیکه برای بار اول نور محمد ترهکی را ديدم از خاصيت های وی خوشم آمد زیرا وی در بين صحبتش فکاهی نیز ميگفت و من نیز همينگونه عادت دارم و در بين صحبت از طنز و فکاهی کار ميگيرم.

بعداً روی مسایل سیاسی حرف زدیم. به زودی معلوم شد که او از مسایل بسیار کهنه حرف میزند، من برایش گفتم که اگر شما فکر میکنید آن کار هایی که در اتحاد شوروی صورت میگیرد علمی و اگر در سایر نقاط جهان صورت میگیرد غیر علمی است این نظر خودش یک حرف غیر علمی و غیر منطقی می باشد.

باز يك خاطره دیگر را بیاد دارم که روزی روی مسأله ای با هم صحبت میکردیم من گفتم مارکس در کتابش گفته است که عنعنات و رسم و رواج های يك جامعه به نسل نو انتقال میکند و رهایی از آن رسم و رواج ها کار آسان نیست. او برایم گفت اینرا در کجا خوانده ای؟ من گفتم در کتاب مارکس و نام کتاب را برایش گفتم. او پرسید که این کتاب در کجا چاپ شده است؟ من گفتم در لندن. او گفت کتابهای امپریالیستی را خوانده ای و دماغت خراب شده است. ازین حرف او فهمیدم که بسیار زیر تأثیر حزب کمونیست اتحاد شوروی قرار دارد.

سلیمان لایق می گوید که پالیسی ما بر اساس ضدیت با کشور های امپریالیستی و همکاری با کشور های سوسیالیستی به پیش برده می شد.

درین قسمت سیاست ما علیه استعمار و امپریالیزم توجه می شد. در آن زمان این شعار ها بازار گرم داشت. بناءً طبیعی بود که نزدیکی با کشور های سوسیالیستی سبب جلب همکاری و همدردی و حمایت آنان می شد. لیکن در طرح های ما کدام نقطه وجود نداشت که بالای آن انگشت اتهام گذاشته شود که گویا ما بصورت عمدی با جناحی اختلاف و با جناحی دیگری وابستگی داریم. مگر طبیعی است که در آن زمان تضاد کلی بین سرمایه داری و سوسیالیزم موجود بود و طبیعی است که از مرام سوسیالیزم حمایت و مخالف نظر دنیای سرمایه داری افاده شده بود. به این سبب بود که عده ای عجله کردند تا حزب ما را بحیث يك حزب کمونیستی نشانی کنند.

بدبختانه اکثراً حتی همین انگلستان زمانیکه حزب ما موضعگیری ضد

امپریالیستی را در پیش گرفت اینها حزب را خلاف منافع ملی خویش تشخیص دادند صرف نظر از اینکه بدانند که این حزب در يك کشور فقیر بوجود آمده است. حزب می خواهد در کشور خویش به منافع ملی خویش فکر کند و منافع طبیعی اش را بکار بیاندازد. اینها به بهانه نزدیکی با اتحاد شوروی حزب ما را دشمن خویش می پنداشتند و حزب ما تا آخر نتوانست خود را از این اتهام برهاند و نشان بدهد که حزب ما يك حزب کمونیستی نه بلکه يك حزب است که ریفورم های اقتصادی آن نسبت به سرمایه داری به سوسیالیزم نزدیک تر است.

جنبش های اسلامی

اگرچه قبلاً حرکات منظم اسلامی وجود داشت ولی شکل منظم سیاسی را بخود نگرفته بود. مولوی محمد یونس خالص درین باره میگوید :

يك تنظيم بنام حزب التوايبن را ساختيم و در آن تنظيم مرحوم گهيچ صاحب، مرحوم هدايت صاحب و ديگران با ما شامل بودند. هدف اصلي ما اين بود كه بايد در معارف تسلط پيدا كنيم. طوريكه اين تسلط در چوكات حكومت نباشد بلكه مدارس بسازيم و در آنجا پسران را تدریس كنيم و با همدیگر آشنا بسازیم تا بین خود و با جوانان محلی آشنا شوند و جوانان محلی به مرحله رشد اسلامی برسند و از آن طریق به وطن و مردم خدمات قابل قدر را انجام دهند.

در این زمان بود که نظریات تازه اسلامی در نقاط مختلف کشور پیدا شد. پروفیسر برهان الدین ریانی می گوید که او در مکتب متوسط در ولایت بدخشان بود که اندیشه اسلامی در او راه پیدا کرد و زمانیکه به لیسه ابوحنیفه آمد در آنجا با دنیای دیگر روبرو شد.

البته ما در آنجا با يك دنیای دیگر و کتابهای زیاد روبرو شدیم. در آن زمان جنبش های چپی و کمونیستی در افغانستان آغاز یافته بود. زمانیکه به صنف دهم و یازدهم رسیدیم با جوانان نو و افکار جدید روبرو شدیم. در این زمان حرف های مارکسیزم لینینیزم بگوش ما کم کم میرسید. این زمان بود که افکار اسلامی و افکار مارکسیستی در مقابل همدیگر قرار گرفتند. ما در آن وقت با معلومات محدود خویش

می‌کوشیدیم تا با مارکسیزم مقابله کنیم. در آن زمان نظام الدین تهذیب و عبدالحکیم شرعی جوزجانی ظاهراً افکار اسلامی داشتند و در صنف بالاتر از ما قرار داشتند. در این زمان بود که ما فعالیت‌های اسلامی را آغاز کردیم. مارکسیستها بصورت علنی فعالیت میکردند در حالیکه ما مخفی بودیم. زمانیکه به صنف اول فاکولته رسیدیم درین هنگام استاد غلام محمد نیازی با اندیشه‌های نو و افکار نو به وطن برگشت و ما به این فکر شدیم که باید بطور منظم فعالیت کنیم. انجنیر گلبدین حکمتیار می‌گوید که او متعلم لیسه بود که با شاگردان چپگرا به مناقشه و بحث می‌پرداخت.

بیاد دارم زمانیکه شاگرد لیسه امام صاحب بودم با یکی از اعضای حزب پرچم به مناقشه پرداختم. آن شخص در مناقشه و تمام قضایا عقب نشینی کرد و در پایان گفت زمانیکه به پوهنتون آمدی وضعیت دیگری را خواهی دید و این افکار و نظریاتی را که در این محیط با تو است رها خواهی کرد. نزد من این تشویش پیدا شد که شاید پوهنتون محیطی باشد که در آنجا برای ما مشکلات بوجود بیاید و در آنجا بود و باش کرده نتوانیم.

زمانیکه به پوهنتون داخل شدم دیدم که در سراسر پوهنتون تقلید از بیگانگان مسلط است و این تقلیدها در لباس، گفتار، کرکتر، شخصیت و حتی حرف زدن دیده میشود و تقلیدکنندگان به آن افتخار میکنند و تقلید از بیگانگان کمال تلقی می‌گردد و دیدم که احزاب کمونستی در پوهنتون فعال استند. آنها جوانان را بطرف الحاد و بی دینی می‌کشاندند. قمار و شراب نوشی را ترویج می‌کردند. محفل‌ها می‌ساختند و در آنجا فساد و بی بندوباری برپا می‌نمودند. آنها برنامه نداشتند صرف چند کتاب که توسط حزب توده ایران منتشر شده بود با خود داشتند و بدون در نظر داشت شرایط کشور آنها طوطی وار می‌خواندند و زمزمه می‌کردند.

حالات پوهنتون چنان بود اما متأسفانه تا آن زمان يك قوت منظم که بتواند عليه افکار وارداتی مقابله کند وجود نداشت.

ما با آن جوانان که در مسجد با همدیگر آشنا شده بودیم و می دانستیم که آنها احساس داشتند و از اوضاع متنفر بودند، بالای نظام حاکم اعتراض داشتند و به گروه‌های چپی نپیوسته بودند تصمیم گرفتیم که باید يك کار منظم را شروع کنیم.

يك روز در اتاق درسی فاکولته با هم نشستیم و حرف زدیم و يك شب که باران میبارید و ماه حمل بود ما دوازده نفر با همدیگر تعهد کردیم که بعد از آن در راه اسلام به شکل منظم مبارزه کنیم. از جمله همان دوازده نفر یازده تن آنها به شهادت رسیدند و تنها من از آن سعادت بهره نبردم لکن در نقش قدم آنها روان استم.

پروفسور صبغت الله مجددی می گوید زمانیکه محصلین پوهنتون کابل فعالیت را آغاز کردند با وی همکاری نموده بود.

شاگردان پوهنتون کابل يك نوع حرکت را آغاز کردند. آنها را من تحریک نموده بودم. خداوند شاهد است که تحریک من طوری بود که يك مسجد در نزدیکی پوهنتون وجود داشت و روز های جمعه من برای نماز آنجا می رفتم. آنجا محصلین پوهنتون می آمدند. آنها را راجع به اسلام درس میدادم. آنها می گفتند این حرف های را که تو می زنی برای ما نو است. بعداً آنها ده ده نفر یا دوازده دوازده نفر به خانه ما می آمدند و معلومات می گرفتند. من به آنها اسلام درس می دادم و راجع به اسلام حرف میزدیم.

یکی از آنها انجنیر احمد شاه بود که من برایش کتابها می دادم و دیگری صوفی قربان نام داشت (انجنیر احمد شاه احمد زی معاون اتحاد اسلامی افغانستان و وزیر امور داخله اولین حکومت اسلامی بود و صوفی محمد قربان قاصر عضو شورای اجرائیه جمعیت اسلامی افغانستان که در سال ۱۹۹۳ در اثر حادثه هوایی در ولایات بدخشان

شهید شد). آنها می‌آمدند و من به پروفیسر ریانی گفتم که تو هم بیا و تو می‌توانی رهبری این جوانان را به عهده بگیری زیرا در پوهنتون درس میدهی، اما او نیامد.

در آن زمان لیبیا از من دعوت کرد و برایم گفتند هر که را میخواهی با خود بیاور، ما مصارف سفر آنها را میدهیم. من اسم استاد ریانی را دادم زیرا با وی آشنایی دیرینه داشتم علاوه بر اسم استاد ریانی اسم‌های دیگر را نیز به آنان دادم که آنها عبارت بودند از غلام نبی نوشاد، عبدالاحد عشرتی، ریانی خان که در مکتب ابوحنیفه بود و غلام محمد نیازی که در فاکتولته شرعیات درس میداد. چون آن دعوت از طرف حکومت نبود، همه آنها ترسیدند و از رفتن خود داری کردند. تنها ریانی خان که در مکتب ابوحنیفه امام بود همراه با نماینده گهیخ و غلام نبی نوشاد با من رفتند. من می‌خواستم تا این جوانان و محصلین دنیا را بشناسند و در دنیا شناخته شوند و معرفی گردند. به صورت عموم گفته میتوانم که این حرکت را من تقویه کردم و اینها پیوسته نزد من می‌آمدند. زمانیکه اینها زندانی شدند من رفتم و عده‌ای از آنها را از زندان خلاص کردم. همین انجنیر گلبدین حکمتیار زندانی شد، من رفتم و او را خلاص کردم.

در کنار مجددی صاحب سابرین نیز این حرکت اسلامی را حمایت کردند. انجنیر گلبدین حکمتیار میگوید که همه این حرکات - کل افرادی داشت و منظم نبود. شما بمن بگویید که یک دوره قبل از من آیا شما در پوهنتون کابل کدام تحریک را مشاهده کرده بودید؟ آیا بنام اسلام فعالیت وجود داشت؟ مظاهره، میتنگ، اجتماع، پخش کتب، دعوت به تشکیل اجتماعات به شکل منظم دیده می‌شد؟ زمانی که ما به پوهنتون آمدیم چنین چیزی را مشاهده نکردیم اگر چنان یک تحریک وجود می‌داشت ما مجبور به تهداب گذاری حزب نمی‌بودیم. من تمام حرکت نمی‌دیدم و نشنیده‌ام. اگر ادعا میشود که چنین تحریکات وجود داشت شاید حرکات افرادی بوده باشد یا اگر بوده شاید تعداد آن از یک یا دو نفر اضافه نباشد و

فعالیت های آنها محسوس نبود. نه آنها تظاهرات می نمودند نه اجتماعات و نه به شکل منظم کار میکردند. البته در نزد بعض اشخاص بطور انفرادی این نظر وجود داشت، از وضع ناراض بودند و میخواستند تا برای اسلام کار کنند و درمقابل گروههای چپی مقابله نمایند و در اجتماع تغییر بیاورند. البته این احساس نزد بسیاری بود ولی بصورت انفرادی. احساس انفرادی را نباید چنین تعبیر کرد که اساس يك تحريك گذاشته شد.

اگرچه فعالیت های سیاسی به شکل منظم وجود نداشت ولی حرکات برضد کسانیکه با اسلام مخالفت می نمودند وجود داشت. یکی آنهاهم مظاهره ملایان برضد آن نوشته منتشره جریده پرچم به مناسبت صدمین سالگره لنین بود.

پروفیسر صیفت الله مجددی درین باره می گوید :

زمانیکه آبرا دیدم به جانم آتش گرفت و گفتم میروم مردم را جمع میکنم و مظاهره میکنم. ملاها جمع شدند و مظاهره صورت گرفت. پدرم گفت: کجا میروی و چه میکنی؟ من گفتم میروم تا مظاهره کنم. اگر همین هفت فرزند من درین راه کشته شوند من از این کار نمیکنم تا کمونیست ها مجازات نشوند. باید آنها زندانی گردند و محاکمه شرعی صورت گیرد.

من تا آخر مظاهره بودم. حدود هفده تن از عالمان زندانی شدند و من با عبدالولی که رئیس قوای مرکز بود گفتگو کردم. بعد از نیم ساعت جر و بحث او برایم گفت تا چند روز صبر کنم زیرا پادشاه به خارج رفته بود. جنرال ولی گفت زمانیکه اعلیحضرت از خارج آمد اینها رها میشوند. بعداً من شخصاً به زندان دهمزنگ رفتم از دست های آنان گرفته آنان را رها ساختم. زمانیکه زندانی بودند برای آنها کمک می رساندم و در آن مظاهره من سر قافله بودم از اول تا آخر.

نمایندگان شورا اکثر حالا زنده هستند و شاهد می باشند که من در شورا در بس های شهری در راه عام و بحر اجتماعات حرف می زدم و تبلیغ می کردم. من به نمایندگی علما شورا رفته بودم و با وکیلان حرف میزدم و برضد کمونیست ها تبلیغ می کردم.

پوهنتون کابل

در همین زمان پوهنتون کابل يك موسسه علمی بود که در آنجا دیوکراسی وجود داشت. پوهاند عبدالحی نظیفی در باره روش و فعالیت های پوهنتون کابل می گوید :

در اواخر سلطنت، ریاست پوهنتون و فاکولته ها انتخابی بود چنانکه رئیس پوهنتون و روسای فاکولته ها در اثر انتخابات رویکار می شدند و هر يك برای مدت چهار سال یا کم و زیاد کار می کردند.

برای شمولیت به پوهنتون کانکور اخذ می گردید و من در جمله کسانی بودم که درین راه کار می کردم. برای امتحان گرفتن معیاری سنجیده شده بود که به اساس آن يك شاگرد لیسه از ترین کوت و يك شاگرد از لیسه حبیبیه کابل در يك صنف شامل میشدند. ما طوری عمل می کردیم که شاگردان مرکز را با شاگردان مرکز و شاگردان ولایات را با شاگردان ولایات مقایسه می کردیم و شاگردان لایق ولایات که در بین همصنفان از زکات خویر برخوردار بودند با شاگردان با استعداد مرکز یکجا انتخاب می شدند. بعداً تجربه نشان داد که این شاگردان می توانستند در کنار همدیگر بار دروس را که به دوش شان گذاشته می شد به آسانی به پیش ببرند. تا جائیکه بمن معلوم است در انتخابات پوهنتون حکومت هیچگونه مداخله نمی کرد.

توریالی اعتمادی، یکی از روسای پوهنتون کابل، می گوید که آن دوره یکی از مشکل ترین دوره های پوهنتون بود.

روزهای دشوار برای پوهنتون کابل و معروف بود. بدبختانه همه جوانب

در پوهنتون دست درازی می کردند. زیرا میدان سیاست در افغانستان وسیع نبود و یگانه جای فعالیت آنان پوهنتون کابل بود و احزاب سیاسی آنجا را مرکز فعالیت های خویش ساخته بودند. آنجا احزاب راست و چپ، افراطی و غیر افراطی همه موجود بودند و در چنان حالات کار کردن در پوهنتون آسان نبود. در تجربه اداری من بدترین دوران ریاست پوهنتون بود. بعضاً زمانیکه آن دوره را در خواب میبینم پریشان میشوم.

درین زمان تظاهرات ادامه داشت و اتحادیه محصلین به مبارزه اش ادامه میداد و پوهنتون کابل به مرکز فعالیت های سیاسی تبدیل گردیده بود.

تازه خان و یار عضو حزب دیموکراتیک خلق افغانستان و شارژدافیر حکومت داکتر نجیب الله در لندن در آن زمان کاندید اتحادیه محصلان بود ولی حزب خلق برایش اجازه نداد تا در اتحادیه شامل شود.

من منظمأ به منزل نور محمد تره کی می رفتم. او با من محبت زیاد می نمود. یکروز به منزل او رفتم و گفتم میخواهم به اتحادیه کاندید شوم. او من گفت باید خط بدهی که بعد از عضویت به اتحادیه به حزب وفادار می باشی در غیر آن ما در نظر داریم تا کاندید دیگری را معرفی کنیم.

من برایش گفتم که رفیق محترم این عجب است. من عضو حزب استم و در سالهای گذشته همواره کار هایی نموده ام که طرف تائید حزب و حتی شخص شما قرار گرفته است. حالا چطور شد که میگویند خط بدهم؟ ادامه داده گفتم که از دادن خط چه فایده در حالیکه خط بدهم و وفادار نباشم؟ اگر خط ندهم و وفادار باشم بهتر است یا خط بدهم و وفادار نباشم؟ تنها يك حرف میزنم و آن اینکه به وضاحت میگویم که به دیموکراسی خلقی وفادار نیستم و این شعار را در جامعه فعلی افغانستان قابل تطبیق نمیدانم و صرفحزب دیموکراتیک خلق افغانستان را يك حزب ملی و دیموکراتیک می پندارم.

در همین زمان دو حزب قدرتمند پرچم و شعله جاوید در صحنه سیاسی پوهنتون ظهور کردند و در اتحادیه محصلان نفوذ زیاد داشتند اما در کنار این دو حزب، گروه‌های اسلامی نیز در پوهنتون راه یافتند.

انجنیر گلبدین حکمتیار میگوید در اوایل تعداد آنها کم بود ولی بعداً توانستند تا نفوذ خویش را گسترش دهند.

در اوایل زمانیکه این تحریک ایجاد شد تعداد ما در تظاهرات و اجتماعات از پنجاه یا شصت نفر تجاوز نمی‌کرد. شما شاید شاهد آن صحنه‌ها بوده باشید. احزاب کمونیستی بر اوضاع پوهنتون مسلط بود. آنها مدتها قبل، حدود چهار یا پنج سال قبل از ما، به کار شروع نموده بودند و در موسسات علمی نفوذ داشتند. در عقب آنها احزاب و حکومت و قدرتهای خارجی قوی وجود داشت و از بیرون تغذیه میشدند. در طرف مقابل آنها چند تن محدود از جوانان قرار داشتند که نه پشتیبان خارجی و نه در عقب آنها قوت قرار داشت. آنها می‌خواستند مملکت را تغییر بدهند و رژیم از آنها احساس خطر نمی‌کرد بلکه از گروههای احساس خطر می‌کرد که قوی بنظر می‌رسیدند. اما به عقیده من همین احزاب کوچک به زودی در بین مردم ریشه دوانیده ملت را منظم ساخته می‌تواند و به چنان قوتی تبدیل میشود که مهار کردن آن کار آسان نیست. آنها در بین روشنفکران محدود می‌ماند ولی این گروه در بین مردم طبقات مختلف نفوذ میکند و بسیار زود اینها به گروه خطرناک تبدیل می‌شود. همین مسأله بود که ظاهر شاه صریحاً می‌گفت «خطر از بیرق سبز هاست نه از بیرق سرخ‌ها، جلوگیری از بیرق‌های سبز بعداً مشکل می‌شود» شما دیدید که در همان زمان هیچ یک از کمونیستان به زندان نرفتند. اگر هم زندانی شدند برای چند روز بطور نمایشی بود. ولی از اعضای حزب ما اکثراً زندانی شدند حتی در تمام دوران ظاهر شاه در زندان بودند. حالت چنان بود که شراب مردم با تحریک اسلامی در تضاد قرار نداشت و همان بود که الحمد لله خلاف تصور در مدت بسیار کم

نهضت اسلامی توانست در اکثر موسسات تعلیمی راه پیدا کند و پشتیبانی آنها را جلب نماید.

شما بیاد دارید که در انتخابات اول ما نه چوکی داشتیم و در انتخابات دوم در اتحادیه محصلین دوازده چوکی بدست آوردیم و در انتخابات سوم دو ثلث چوکی های اتحادیه را بدست آوردیم. قوت و نفوذ این تحریک روز افزون بود.

فعالیت های سیاسی از پوهنتون به لیسه ها سرایت کرد.

عزیز نعیم، استاد سابق پوهنتون کابل، شاهد حمله پولیس به لیسه ابن سینا بوده است و میگوید:

در سال ۱۳۴۸ در پوهنتون تظاهرات صورت گرفت. این مظاهرات به لیسه ابن سینا سرایت کرد و سبب شد که در آن لیسه اعتصابات صورت گیرد. در لیسه ابن سینا که در جوار پوهنتون قرار داشت شاگردان، معلمان آن لیسه را گروگان گرفتند تا آنکه بعد از دو هفته پولیس مداخله کرد.

ساعت دوی بعد از ظهر بود که من بطرف پوهنتون روان بودم دیدم پولیس در لیسه ابن سینا مداخله نموده است، من بطرف پوهنتون آمدم و به تدریس شروع کردم. چون این واقعه تازه رخ داده بود محصلین پوهنتون کابل از آن آگاهی نداشتند. چند لحظه بعد شاگردان ابن سینا به پوهنتون رسیدند به صنف من آمدند و شاگردان را به مظاهره دعوت کردند. من در یک موقف دشوار قرار داشتم. به شاگردان گفتم اگر مظاهره را به فایده تان می پندارید، مظاهره کنید و اگر ترجیح میدهید در صنف باشید، بنشینید. به هر صورت بسیاری از محصلین در صنف ماندند.

روز بعد در پوهنتون مظاهرات داغ شد، پولیس مداخله کرد و یک تعداد استادان از طرف پولیس لتهو کوب گردیدند. استادان عکس العمل شدید نشان دادند تا در نتیجه استادان مجلسی ترتیب دادند و

فیصله صادر کردند که منمم آنرا امضاء کردم. در آن فیصله نامه از حکومت خواسته شده بود که به موضوع جواب بگوید. پوهاند رحیم الهام استاد پوهنتون کابل آن صحنه را به چشم دیده است و می‌گوید که استادان لت و کوب گردیدند و نتیجه چنان شد که در مقابل این عمل عکس العمل نشان داده شود و اتحادیه استادان تشکیل شود.

ما به اتاق شورای علمی پوهنتون رفتیم چون احزاب سیاسی نیز فعال بود اکثر استادان که شامل آن احزاب بودند نیز آمدند و جمع شدند. در آن زمان برای اولین بار انجمن استادان تشکیل شد. چون این ابتکار را من نموده بودم بناءً در همان مجمع از طرف استادان به حیث منشی تعیین شدم. بعداً از هر فاکولته استادان آمدند و ما با هم یکجا شدیم. پوهاند علی محمد زهما را به حیث رئیس تعیین نمودیم و داکتر سید خلیل هاشیمان منشی هیأت رئیسه تعیین شد، بعداً مبارزه را شروع کردیم و هدف ما حفاظت حقوق شاگردان و استادان بود و می‌کوشیدیم تا بار دیگر به پوهنتون چنان حمله صورت نگیرد.

جنرال عبدالحکیم کتوازی قوماندان ژاندارم پولیس آن زمان بود و همین مظاهرات را بررسی میکرد و می‌گوید :

حرکت از طرف مظاهره چنان آغاز یافت. آنها بالای پولیس حمله کردند و زمانیکه پولیس مقاومت کرد آنها به دویدن شروع نمودند و به پوهنتون حمله بردند و در آنجا شیشه‌ها را شکستاندند و دروازه‌ها را خراب کردند و بعضی دختران را اذیت رساندند و خواستند تا همه بدنایمی‌ها به پای حکومت تمام شود.

بعضاً مظاهره چنان بطرف پولیس سنگ و چوب پرتاب می‌کردند. چون عده‌ای از افراد پولیس بی‌سواد بودند اگر از طرف کدما پولیس سنگ یا چوبی پرتاب شده باشد یا کسی را با چوب لت و کوب نموده باشند گفته نمیتوانم ولی اینرا می‌گویم که ما از قانون کار می‌گرفتیم.

همین داکتر نجیب الله (رئیس جمهور قبلی) چندین بار زندانی شد و من او را سه بار گرفتار نمودم و به زندان افکندم. بعد از اینکه داکتر نجیب رئیس جمهور شد او را دیدم و صحبت روی قانون بود من به صراحت گفتم که سه بار امر زندانی شدن ترا من داده ام. او گفت بلی. من گفتم حالا حاضر هستم که بگویم آن کار قانونی بود یا نه و برایش گفتم حالا هم حاضر هستم اگر در آن زمان کار خلاف قانون نموده باشم و یا اگر کدام بی قانونی از طرف پولیس صورت گرفته باشد جواب بگویم. او در جواب برایم گفت نه به هیچ صورت کار. خلاف قانون از شما سر نزده است.

مطبوعات و جراید

در دوره ده ساله دیموکراسی نشرات و جراید آزاد اجازه نشر یافت. محمد حسن و اسماعیل، گرداننده جریده مجاهد ولس در ناروی، می گوید که در اواخر سلطنت محمد ظاهر شاه بر مطبوعات آزاد موقع تنفس داده شد.

در دههء اخیر سلطنت محمد ظاهر شاه به مطبوعات آزاد و ملی اجازه تنفس داده شد و این موقع بدست آمد تا يك تعداد جراید اجازه نشر یابند مانند جریده افغان ملت، مساوات، گهپنخ، ملت، کاروان، پیام امروز، سبا، پیام وجدان، افکار نو، خلق، پرچم، شوخک، ترجمان، روزگار و جریده افغان که مدیر مسئول آن بودم. این جراید در آن زمان به طبع می رسید.

در میان این جراید جریده خلق ارگان نشراتی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان نیز شامل بود. نور محمد تره کی به حیث رئیس و بارق شفیعی به صفت مدیر مسئول آن میکردند. جریده خلق از سکتور دولتی و اصلاحات ارضی طرفداری می کرد. زمانی که حزب دیموکراتیک خلق افغانستان تقسیم شد، جریده پرچم نیز شروع به نشرات نمود. در جراید چپی شعله جاوید نیز شامل بود. این جریده مهم و خواننده بسیار زیاد در کابل داشت.

قدرت الله حداد مدیر مسئول جریده افغان ملت می گوید که هدف جریده آن ها جلوگیری از توفان ایدئالوژی های بیگانه بود.

افغان ملت از جمله اولین جراید بود که در سال ۱۳۴۵ نشر شد. صاحب امتیاز آن دیپلوم انجینیر غلام محمد پرهاد و مدیر مسئول آن من بودم.

البته در ابتداء پنج شماره آن به مدیریت مسئول احمد علی ملتیار به نشر رسید. بعداً او استعفی کرد و من مسئولیت آنرا به دوش گرفتم. ما در آن زمان احساس می کردیم که طوفانی از ایدیالوژی های بیگانه بطرف افغانستان می آید. زیادتراً این طوفان از طرف شمال و يك تعداد از طرف غرب آمدنی بود و خواستیم تا مردم افغانستان هویت تاریخی و شخصیت های ملی شانرا فراموش نه نمایند. برای این منظور چراغی مبنی بر عقاید ملی و تاریخی شان همیشه روشن باشد. درین میان هدف ما این بود که مردم افغانستان رهبران خود را بشناسند و دنباله رو آنها باشند نه از بیگانگان. ما معتقد بودیم که اعلیحضرت احمد شاه بابا چنان يك فلسفه عالی داشت و آنطور فلسفه ملی داشت که ما را محتاج هیچ کسی در دنیا نمی ساخت که ما از آنها چیزی را می گرفتیم. ما باید از دامن او چیزی حصول می کردیم نه از دامن های دیگران.

در کنار جریده افغان ملت، مساوات نیز يك جریده میانه رو و ارگان نشراتی گروه دیوکراتیک مترقی صدر اعظم محمد هاشم میوندوال بود. مدیر مسئول این اخبار، پوهاند محمد رحیم الهام، می گوید که روشنفکران با آن جریده همکاری می نمودند.

زمانیکه میوندوال امیدوار شد که صدر اعظم میشود، چند تن از روشنفکران را یکجا نموده به آنها گفت تا برای کار وی برنامه عمل تهیه کنند. برای بار اول يك برنامه معین تهیه کردیم که بعداً آن برنامه به لسان های مختلف ترجمه گردید و برای بار اول به شکل يك کتاب در آمد. بعداً میوندوال آن برنامه را در شورا خواند و بر اساس همان برنامه از شورا رای اعتماد گرفت و صدر اعظم شد. ما چند تن روشنفکر خواستیم توسط يك اخبار بالایی حکومت فشار بیاوریم تا برنامه اش را تطبیق کند و به این ترتیب ما خواستیم تا این اخبار را منحیث يك قمچین بر حکومت استعمال کنیم تا کمی در حکومت خلاف ورزی نکند.

گرفته تا به اقتصاد، اوضاع اجتماعی و سیاست خارجی همه آنها طور منظم آمده بود و ما در حین زمان خواستیم دیموکراسی طوریکه در قانون اساسی منعکس شده توسط حکومت تطبیق شود و طوریکه در قانون اساسی ذکر شده بود بطرف شاهی مشروطه حرکت کنیم. به این منظور من گاه گاهی خبرنگاران و گزارشگران را این طرف و آنطرف ارسال می‌کردم تا گزارشات وزارت خانه‌ها را در اخبار نشر کنند. يك بار وزرا بغاوت کردند. آنها به میوند وال گفتند شما ما را وزیر مقرر نموده اید و از طرف دیگر اخبار نیز از شما است درینصورت اگر بالای ما در اخبار انتقاد میکنید بهتر است ما را بر طرف سازید. حتی یکبار استعفی هم نمودند.

یعنی اینکه فشار اخبار آنقدر زیاد بود که حتی بالای میوندوال نیز انتقاد می‌شد. به این ترتیب هدف آن بود تا دیموکراسی به شکل مترقی بر تمام اوضاع افغانستان بیان آید و ما اخبار را به اساس همان فلسفه دیموکراسی مترقی دوام میدادیم.

آن اخبار آهسته آهسته در جامعه حیثیت پیدا نمود. خصوصاً هنگام تقسیم آب هیرمند به يك جبهه تبدیل گردید و زمانیکه میوند وال از صدارت استعفی کرد اخبار به شکل يك اپوزیشن در آمد و در آن زمان اهمیت بسیار زیاد پیدا نمود.

محمد حسن ولسل در آن زمان مدیر مسئول جریده افغان بود. او می‌گوید که اخبارش يك جریده ملی و آزاد بود.

جریده افغان يك نشریه آزاد و ملی و به هیچ حزب وابسته نبود. جریده افغان پشتیبان تطبیق قانون اساسی بود.

يك پروفیسر امریکایی بنام لویی دوپری در کتابش بنام افغانستان راجع به جریده افغان می‌نویسد که جریده افغان خواهان دیموکراسی پارلمانی در افغانستان بود.

در اینجا باید بگویم که با جریده افغان به علاوه از نویسنده گان جوان،

اشخاصی چون مرحوم گل پاچا الفت، مرحوم عبدالحی حبیبی، مرحوم محمد هاشم میوند وال، مرحوم عبدالروف بینوا و جناب سید شمس‌الدین مجروح بطور دائم همکاری قلمی داشتند. بناءً شما میتوانید به اهمیت جریده افغان پی برده معلوم نمایید که به چه سطح نشرات داشت. به همین ترتیب جریده افغان از حمایت قاطع وکلای منتخب ولسی جرگه برخوردار بود. حکومت در اوایل بطور مخفی و بعداً بصورت آشکار در مطبعه شخصی را موظف نموده بود تا مطالب جراید را قبل از نشر از نظر بگذراند و کدام موضوع که حساسیت زیاد پیدا کند و یا اینکه به مفاد حکومت نباشد فوراً حکومت را اطلاع بدهد. حکومت یا بالای مدیر مسئول فشار می آورد تا آن مطلب را حذف کند یا اینکه بعد از نشر جریده را در مطبعه مصادره می کرد که به این ترتیب بسیاری از شماره های جریده، افغان به همان صورت مصادره میشد.

طوری‌که قبلاً گفتم شخصیت های ملی و سیاسی با جریده همکاری داشتند و این مسأله سبب شد که حکومت جریده ما را تحمل نتواند. جریده افغان راجع به موضوع آب هیرمند موقف جدی گرفت. در آن زمان چهار بار از طرف پادشاه احضار شدم و حکومت با من تماس گرفت لکن من قبول نکردم. بالاخره سه روز قبل از سفر امیر عباس هویدا صدر اعظم ایران به افغانستان در اخبار ساعت هشت شام اعلان شد که جریده افغان مصادره و گفته شد که جریده خلاف قانون نشرات می نمود و بعد از این نشر نمیشود.

اما مصادره جراید معنی آنرا نداشت که دیموکراسی وجود نداشت.

عبدالحمید مبارز، که در آن زمان رئیس آژانس خبر رسانی باختر بود، میگوید : من فکر نمیکنم که آزادی کامل در تمام جهان وجود داشته باشد اما بطور نسبی به سویه مملکت ما دیموکراسی وجود داشت. با در نظر داشت مصالح ملی و اجتماعی يك اندازه دیموکراسی نسبی وجود داشت. بطور مثال من به شما گفته می توانم که آژانس باختر همه اخبار آزاد را نشر

میکرد. ما با کسی درین باره مشوره نمی‌کردیم لکن در بعضی موضوعات بسیار مهم مشوره صورت می‌گرفت. ما از آژانس‌های رویتر، فرانس پرس، اسوشیتد پرس، تاس و غیره آژانس‌ها اخبار را می‌گرفتیم و برای نشر به مطبوعات کشور می‌فرستادیم. من به شما گفته می‌توانم که در باختر آزادی کامل موجود بود. زمانیکه حکومت نور احمد اعتمادی از طرف شورا سلب اعتماد شد در آن وقت خلاف رضایت حکومت این خبر به نشر رسید.

ساختار قومی

در سالهای اخیر از بعضی اقوام افغانستان شنیده میشد که گویا حقوق آنها سلب شده است.

اسحق کارگر، باشنده ولایت بلخ که با اقوام دیگر از قبیل ازبک ها و دیگران یکجا زندگی می کرد، به این حرف باور ندارد و می گوید:

در نزد مردم عوام این حرف ها وجود نداشت زیرا در بین مردم ازدواج ها صورت گرفته بود و خون آنها با هم دیگر یکجا شده بود مگر در بین طبقه روشنفکر و تعلیم یافته این مسأله وجود داشت. لکن در بین عوام این نظر موجود نبود.

طوریکه به شما معلوم است، در بین روشنفکران افغان يك نوع افکار چپی حاکم بود. زمانیکه ستالین در روسیه حرف از اقوام مختلف می زد و به آنها آزادی می خواست، عده ای از روشنفکران اقوام مختلف افغانستان نیز به این فکر بودند یا این طور گمان می کردند که ملیت آنها از طرف ملیت حاکم یا پشتون زیر ظلم و تعدی قرار گرفته است. این نظر شاید به اساس کتاب و نوشته ها حقیقت داشته باشد ولی بصورت عملی حقیقت نداشت. بطور مثال در صفحات شمال افغانستان زمین وجود ندارد بلکه دشت های وسیع افتاده است که از طرف حکومت به مردم داده می شد. لکن در آنجا آب وجود نداشت، مانند ولایت بلخ و جوزجان که در آنجا آب وجود ندارد و بر مسأله آب گاهگاهی بین اقوام کشمکش پیدا می شود لکن این کشمکش در بین اقوام پشتون نیز صورت می گیرد و تصادم ایجاد می شود.

اهل تشیع که در مرکز ولایات مانند کابل، کندهار و سایر شهرها مسکن‌گزین شده‌اند، به این باورند که با آنها معامله مساوی صورت نگرفته است. آیت‌الله شیخ محمد آصف محسنی رهبر حرکت اسلامی افغانستان از شیعیان قندهار است و می‌گوید که این یک جریان طبیعی بود.

طبعاً عقیده ما برین است که این کارها صورت می‌گرفت. در قندهار یکبار این چنین جنگ بوقوع پیوست. در ناحیه چورا بسیار اشخاص معروف شهید شدند. این جهالت بین مسلمانان موجود است که بنام مذهب و قوم یا یکدیگر می‌جنگند. حالا شما ببینید که یکی از یک است و دیگری تاجک و دیگری پشتون. پشتونها، مثلاً در قندهار، به نام‌های «زایی» ها بین خود بی‌اتفاق‌اند. این همه مسایل جاهلانه بود، الحمد لله حالا حالات بهتر شده است. بعد از انقلاب اوضاع مناسبتر شده است اما قبلاً یک اندازه سیاست بود و تا اندازه‌ای هم جهالت. در کشورها شرقی اینطور جهالت وجود دارد. تنها در افغانستان مسأله شیعه و سنی وجود نداشت بلکه مسایل و اختلافات قومی نیز وجود داشت. تعصبات بیجا موجود بود و در بعضی جاها در بین پشتون‌ها نیز این تعصبات موجود است.

در میان اعضای کابینه اهل تشیع وجود داشت و حتی از بعضی ولایات پشتون نشین نیز نمایندگان شیعه به پارلمان راه یافتند. یکی از جمله این اشخاص نور محمد اکبری بود که از شهر قندهار انتخاب شده بود.

آیت‌الله محسنی می‌گوید که در قسمت انتخاب اکبری حکومت مخالفت می‌کرد.

در قسمت اکبری باید بگویم که یکروز والی قندهار بن گفت که مواظب باشی تا اکبری خود را کاندید نکند زیرا محیط قندهار او را تحمل ندارد که کاندید شود. من به او گفتم این کار را نمیکنم که به او بگویم تا خود را کاندید نکند، من این حق را ندارم. اگر او از من پرسد که آیا این کار غیر شرعی است یا نه؟ من می‌گویم که او دروغ بگوید یا که می‌گوید که شرعی نیست بلکه سیاسی است. او به من خواهد گفت که من

دستورات دینی ترا قبول میکنم لکن دساتیر سیاسی ترا نخواهم پذیرفت. بناءً من به او نمیگویم.

والی قندهار اصرار کرد تا من او را از کاندید شدن منصرف سازم ولی نشد و او انتخاب گردید. این مسایل وجود داشت ولی به آن معنی نبود که صد در صد تعصبات وجود داشت. اگر جنگ بود و بد بینی بود در کنارش محبت هم بود. دختر دادن و گرفتن رواج داشت. ازدواج بین شیعه و سنی صورت میگرفت، تعصب زیاد نبود. آنجا يك اجتماع بود و هرگونه مسایل در آن وجود داشت.

مولوی محمد یونس خالص می گوید که مسایل اهل تشیع را ایرانی ها دامن می زدند.

این حرف حکومت ایران است که از زبان آنها شنیده می شود. شما چند شب قبل شنیدید که ایرانی ها گفتند باید به اهل تشیع وزارت داخله یا خارجه داده شود. این بدان معنی است که تحریک اهل تشیع توسط خودشان نه بلکه توسط ایرانی ها صورت می گیرد. ایرانی ها می دانند که در موجودیت تعداد کثیری از اهل تسنن، قدرت به اهل تشیع نفیرسد لکن آنها میخواهند میان شیعیان و سنی ها آنقدر بی اتفاقی بیافتند، آنقدر جنگ و خونریزی صورت گیرد که اتحاد شان ناممکن گردد و اهل تشیع محتاج مانده به حیث مزدور و دست نشانده ایران کار کنند و هر حکومتی که به میان بیاید یا به مشکلات روبرو باشد یا حلقه غلامی ایران را به گوش داشته باشد.

من نمیگویم که اهل تشیع این کار ها را میکنند بلکه اهل تشیع در افغانستان زندگی میکنند. آنها حالات افغانستان را درک میکنند. آنها میدانند که کسی در افغانستان بالای آنها ظلم نکرده است. کسی آنها را به کوه ها فرار نداده است و نه کسی مانع کار و زندگی آنها در کابل شده است. آنجا وطن شان است و می توانند هر جا که بخواهند زندگی کنند. اگر تاریخ ثابت کند که کسی آنها را نگذاشته که در وطن زندنی

کنند باز حرف های شان درست است. مگر آنجائیکه منافع شان حکم میکند آنجا زندگی میکنند. کسب و کار در شهر کابل کاملاً در دست اهل تشیع است. ما دیدیم که داکتر شخصی ظاهر شاه بنام فتاح نجم از اهل تشیع بود. او را من میشناختم. من تحت عمل جراحی در شفاخانه ابن سینا قرار گرفتم، داکتر جراح من عظیم اسلمی نام داشت او هم از اهل تشیع بود. من تا حال منت دار او هستم زیرا برای عملیات من زحمت فراوان کشید. به همین ترتیب مردمان اهل تشیع بیکار نبودند. زمانیکه من در دارالعلوم تدریس می کردم مامورما یک نفر شیعه بود. فکر میکنم شما معلومات دارید که از مردمان اهل تشیع در مطبوعات بسیار اشخاص کار میکردند و بست های مختلف داشتند حتی آنها در شعبات مختلف کار میکردند و حالا هم اگر حکومت به آنها کار بدهد مخالف نیستیم. مگر ما اینرا قبول نمیتوانیم که به نام شیعه یا سنی یا به نام ازبک به اسم پشتون تاجک و غیره وظایف تقسیم شود زیرا این مساله اساس تجزیه شمرده میشود. به این اساس ما مخالف چنین عمل هستیم. ما اینرا نمیگوئیم که اهل تشیع از افغانستان نیستند یا اینکه درین آنها اشخاص لایق و با تجربه نیست یا به آنها باید کار داده نشود. این یک تعبیر غلط است که گویا ما مخالف آنها هستیم.

آیت الله فاضل رئیس شورای اجرائیه حزب وحدت اسلامی به این باور است که نه تنها به قوم هزاره بلکه به اقوام دیگر نیز حق داده نشده است.

حزب وحدت تنها به فکر مردم شیعه نیست. ما همه بدبختی های خویش را مشترك می دانیم. همین حالا حزب وحدت میان شیعیان و نورستانی ها فرقی را قایل نیست. ما هیچ گونه تفاوتی میان اقلیت ها قایل نیستیم. همان حقوق را که به اساس تناسب نفوس برای هزاره ها می خواهیم برای نورستانی ها و ازبک ها نیز خواهیم. حزب وحدت می خواهد که یک عدالت واقعی در افغانستان بوجود بیاید.

غلام زرملولو عضو انجمن پشتون میگوید باید از انصاف کار گرفته شود. آن چیزی

را که پشتون ها نسبت به دیگران زیاد داشتند چه بوده است؟

بیانید از انصاف نگذریم. آن چیزی را که پشتون ها منحیث يك قوم اکثریت از دیگران زیاد داشتند چه بود؟ در اصل اگر رو به جانب خدا نموده و پشت به بنده، گفته میتوانیم که برای پشتون ها حق شان نرسیده است. از نگاه اقتصادی غریب استند. برای اطفال شان مکتب وجود نداشت، برای صحت شان شفاخانه نبود. اگر شما دستگاه حکومت را بسنجید می بینید که در ادارات، در معارف و غیره حق به ایشان نرسیده، کتب منتشر شده در لسان پشتو تقریباً هیچ است. به همه شما معلوم است که به چه اندازه مردمان پشتو زیان به لسان دری حرف میزنند و می نویسند و لسان دری را زیان خویش انتخاب نموده اند. آنهاست که میگویند بالای شان ظلم شده است باید سر خود را به گریبان خویش داخل نمایند. از طرف دیگر بیانید ببینیم که آیا زندگی مردمانی که در ولایات پکتیا، ننگرهار، پکتیکا، کندهار و هلمند که در دشت ها زندگی میکنند از ازبک ها، ترکمن ها، هزاره ها و تاجک ها بهتر است؟ بناءً این حرف هایی که میگویند در افغانستان بالای يك قوم ظلم شده است، به نظر من بی اساس است.

جمهوریت

در اواخر سلطنت محمد ظاهر شاه ترس آن می رفت که حالات مملکت رو به خرابی نهاده است.

پیر سید احمد گیلانی، رهبر محاذ ملی اسلامی افغانستان، می گوید که به همین دلیل او میخواست است تا در مسایل سیاسی اشتراك نماید.

در اواخر سلطنت محمد ظاهر شاه میخواستم تا در سیاست اشتراك کنم.

درین باره با مرحوم موسی شفیق، زمانیکه صدر اعظم بودند و حتی قبل از آن که وظایف بزرگ دولتی داشتند، بحث و مذاکره نموده بودم. ما فیصله کردیم که باید به سیاست دخیل شویم. ما می ترسیدیم تا مبدا نظامی رویکار آید که مخالف خواسته های ملت باشد. مانند همین نظامیکه ما چندین سال علیه آن جهاد کردیم.

ما فیصله کردیم که باید جبهه سیاسی بسازیم تا از راه سیاست با آنها مقابله کند. لاکن متأسفانه داود خان رویکار آمد و نظام از بین رفت.

محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان می گوید که او پیشبین حادثات بود اما توقع کودتا آنها توسط شخصی از خانواده خودش را نداشت.

من بصورت کامل پیشبین بودم زیرا هنگامیکه دیوکراسی در يك کشور حکمفرما باشد، آزادی موجود باشد این گونه مسایل طبیعی است. بناءً من در همه مسایل از اندیشه و تأمل کار می گرفتم. تا جائیکه بیاد دارم آن حرکات باعث تجزیه و برپادار افغانستان نبود لاکن من گمان نمی کردم که کودتا صورت گیرد. اما فکر نمیکنم که تأمل و دیدگاه

وسیع من باعث به میان آمدن حالات کنونی شده باشد. اگر چه عده ای از کودتا علیه من حرف می زنند ولی من با کسی بدبینی ندارم و این اراده خداوند (ج) بود.

کودتا در بیست و ششم سرطان تحت رهبری سردار محمد داود خان صورت گرفت. عزیز نعیم می گوید که از برنامه کاکایش اطلاع نداشت و از شنیدن آواز شلیک مسلسل ها و غرش توپخانه دانست که حادثات در حال رخ دادن است.

در روز بیست و ششم سرطان مریض و در خانه بودم. نیمه شب که آواز فیر و غالمغال مردم را شنیدم، چنان وانمود می کرد که یک عملیه نظامی در حال آغاز شدن است. آواز فیر ها دوامدار شد و خواب از چشمان ما رخت بر بست. رفتم و تلفون را برداشتم اما معلوم شد که تلفون ها قطع شده است. بالاخره من و خانم تصمیم گرفتیم تا از خانه بر آییم. زمانیکه از خانه بر آمدم دیدم که خانه جنرال عبدالولی محاصره است. زمانیکه از خانه او گذشتیم یک زره دار ما را تعقیب کرد. او ما را نشناخت که کی هستیم لکن از نمبر پلیت موتر معلوم بود که مربوط ارگ شاهی است. من موتر را سریع راندم تا در منطقه وزیر اکبر خان توسط یک سرباز توقف داده شدم اما من ایستاده نکردم او فیر نمود و شیشهء پیشروی موتر شکست اما به ما کدام آسیبی نرسید. موتر را سوיעتر راندم و بطرف خانه شهزاده احمد شاه که ولیعهد بود روان شدیم. در آنجا توسط سربازان توقف داده شدیم. سربازان ما را در موتر های خویش سوار نموده به خانه عبدالقدیر خان بردند. زمانیکه به آنجا رسیدیم دیدیم که بسیاری از بلند پایگان رژیم آورده شده اند. تا ساعت شش صبح آنجا بودیم بعداً به ساعت هفت صبح مرحوم سید عبدالله و مرحوم قدیر خان آمدند و بمن گفتند که شما را اشتباهاً آورده اند. درین وقت هم من نفهمیدم که چه واقعه رخ داده است. زمانیکه به خانه رسیدیم و رادیو را گرفتیم شنیدیم که مرحوم رئیس جمهور محمد داود خان بیانیه شانرا ایراد میکنند.

در صبح همین روز محمد داود خان کنترول اوضاع را بدست گرفت و بیانیه خویش را از طریق رادیو طور ذیل آغاز کرد :

خواهران و برادران عزیز سلام !

بنده در طول مدت مسئولیت های مختلف در خدمت وطنم همیشه در جستجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان ما يك محیط مثبت و واقعی نشو و نمای معنوی میسر گردد و در آن همه افراد وطن ما بدون تبعیض و امتیاز در راه تعالی و عمران وطن خود سهم گرفته و احساس مسئولیت نمایند.

مدتها سپری شد و مساعی زیادی بعمل آمد تا عواملی را که نظر به تجارب به شکل های مختلف مانع رسیدن به چنین هدفی میشد تدریجاً از بین برداریم. من برای سعادت آینده وطن خود جز قایم ساختن يك دیموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان بر قرار باشد راه دیگری سراغ نداشتم.

معلوم میشود که تصمیم به این حرکت از مدتها قبل گرفته شده بود. داکتر محمد

حسن شرق درین باره می گوید :

به شما باید بگویم که در زمان حکومت داکتر محمد یوسف خان بصورت قطعی این مسأله موجود نبود. بعداً در زمان میوندوال نیز این مسأله نبود. اما در زمان حکومت اعتمادی، طوریکه به شما معلوم است قضایا به اشکال دیگر در آمد. حالا من نمیخواهم راجع به آنها صحبت کنم اما می گویم که ما به این عقیده شدیم که باید يك راه کوتاه جستجو شود که قدرت به مردم انتقال یابد و مردم سرنوشت خویش را خود شان تعیین کنند. بناءً یگانه راه کوتاه همان کودتا بود. ما راه کوتاه را پیدا کردیم و موفق شدیم که نقاط حساس و کلیدی را در اردو تنظیم کنیم تا جنرالان نتوانند حرکت کنند. نظر به همان تنظیم، ما توانستیم در وقت معین کودتا کنیم و کامیاب شدیم.

در میان جنرالان بلند رتبه جنرال حکیم گلن کتوازی نیز شامل بود که قوماندانی يك

فرقه را به عهده داشت و در آن شب دستگیر شد. او میگوید :

مرا زندانی ساختند و گفتند تو به فرقه امر داده ای تا حرکت کنی. من فکر کردم که این افراد آدم های بی عقل هستند و ساده و بی تجربه میباشند و گستاخی می نمایند. بطور خلاصه برایشان گفتم «زمانیکه تلفون را برداشتم لین ها قطع گردیده بود» آنها باز گفتند «ما خبر هستیم که شما امر داده بودید که قطعات شما حرکت کنند و حرکت هم نموده بودند» باز من گفتم که لین های تلفون قطع گردیده بود. آنها عصبانی شده گفتند که ما چه می پرسیم و تو چه جواب میدهی. من گفتم «همین سوالات شما و همین جوابات من. چون شما از حرکت قطعات می پرسید به همین طور جواب میدهم اما اگر برسید که اگر تلفون قطع نمیشود باز چه میکردید در آنصورت جواب خواهم داد». آنها پرسیدند که خوب، اگر تلفون قطع نمیشود چه میکردی؟ من گفتم «در آنصورت به قطعات خویش امر آماده باش می دادم و میگفتم که به امر هیچ کس حرکت نکنند و میکوشیدم تا معلومات جمع آوری کنم که این حرکت از کجا آغاز شده است و کی این حرکت را اداره میکند؟ دست کی در عقب این حرکت موجود است؟ به چه تعداد افراد درین حرکت شامل هستند؟ کجا هستند؟ بعد از معلوم شدن این مسایل تصمیم می گرفتم و به قطعات امر حرکت میدادم» آنها پرسیدند «اگر به شما این همه مسایل معلوم میشد و گفته میشد که سردار محمد داود خان در عقب این حرکت است و يك انقلاب براه انداخته شده که هدف آن جمهوری و نظام دیموکراسی است باز در آنصورت چه می کردید؟ من برایشان گفتم «همان ساعت و همان مصلحت». آنها باز عصبانی شده گفتند «شنیده ایم که گفته بودی که می خواهم قطعه را حرکت دهم و در کابل جوی های خون را جاری کنم». من گفتم «نه، فقط من میگویم همان ساعت و همان مصلحت». این بیخ جریان همان شب.

نظام شاهی در افغانستان سابقه چندین ساله داشت اما پادشاه گل وفادار که از جمله

کودتاچیان بود می گوید که نتیجه فهم و مهارت خاص سردار محمد داود خان بود که نظام شاهی به بسیار آسانی از میان برداشته شد.

این يك مهارت خاص داود خان بود، يك دانایی و يك استعداد او بود. او يك رهبر واقعی بود یعنی با داشتن حدود هشتاد صاحب منصب او توانست يك نظام را از بین ببرد که این خودش يك مهارت و لیاقت فوق العاده میباشد. او در قوای هوایی قوای زره دار، قطعه کوماندو و حتی صاحبمنصبان را موظف ساخته بود که چطور اشخاص مهم را دستگیر کنند. یعنی ما مطمئن بودیم اگر در کابل قدرت بدست ما بیافتد و نام داود خان اعلان شود در سایر ولایات افغانستان ضرورت به مقاومت و فرستادن قوا نخواهد بود زیرا او شخص شناخته شده بود.

من همراه با مسئول ارتباط ولایات بودم و ارتباط مخابراتی داخل به عهده من بود و روز دوم هر دو وظیفه مخابره ولایات و داخل بدوش من افتاد. فردای همان روز از ولایات پیام های تیریکه ارسال گردید و والیان و فرماندانان عسکری یکی پی دیگری پیام همکاری فرستادند. در حقیقت تمام افغانستان رهبری او را قبول نموده بود و کدام مخالفت بوجود نیامد.

جمهوریت و مخالفین

عده ای را عقیده بر این است که احزاب چپگرا با محمد داود خان همکاری داشتند. اجمل ختک شاعر پاکستانی که با محمد داود خان آشنایی نزدیکی داشت این مسأله را رد کرده میگوید :

او خانه نشین بود. زمانیکه به افغانستان میرفتم با او ملاقات میکردم. او هم علاقه داشت تا مرا همواره ببیند، یا بصورت علنی یا بطور مخفی. او به آن فکر بود که افغانستان را مترقی و به معنی واقعی مستقل و قوی نگهدارد. او به وحدت ملی کشورش علاقه داشت و میخواست تا افغانستان کشوری باشد به پای خویش استوار و از نگاه اقتصادی و معنوی آزاد و سربلند. او همیشه گله مند بود که حکومت افغانستان برای کشور کار نمیکند و نمیتوانند افغانستان را به سوی ترقی بکشانند. برنامه ای را که او در نظر داشت، حکومت افغانستان در جهت آن کار نمیکردند.

به شما معلوم است که در افغانستان يك نهضت بیداری پیدا شده بود و بسیاری از جوانان از حکومت ناراض بودند. در آن هنگام مسأله آب هلمند نیز ظهور کرد که در برابر آن يك نوع نا آرامی در افغانستان پیدا شد. آنها يك جبهه را تشکیل دادند و در آن جبهه تمام احزاب سیاسی سهیم بودند و بر علیه حکومت شعار میدادند و مظاهره مینمودند.

يك مسأله دیگر را به شما بگویم. چنانکه در عقب داود خان هیچ يك از حکومت های خارجی ایستاده نبود. اینرا من به مسئولیت تمام میگویم.

فقط با او جوانانی بودند که در اردو وظیفه داشتند و نزد آنها چنان احساسات موجود بود طوریکه نزد داود خان وجود داشت. بین داود خان و جوانان تعهد صورت گرفت که باید حرکت را آغاز کنند. در نتیجه آنها حرکت کردند و نظام را بدست گرفتند.

عبدالحمید مبارز میگوید که بعدها معلوم شد که اکثر صاحب منصبانیکه در کودتای محمد داود خان سهم گرفته بودند اعضای حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بودند : آن صاحب منصبان اکثراً در اتحاد شوروی تحصیل نموده بودند و بعداً معلوم گردید که اعضای حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بودند. حالا ما قضاوت نموده میتوانیم که آنها کی بودند. پادشاه گل وفادار و امثال او که بعد ها معلوم گردیدند و شناخته شدند که اعضای حزب خلق هستند و بعد ها در کودتای ثور سهم گرفتند. البته با محمد داود خان عناصر ملی نیز همراه بودند و به هیچ جناح ارتباط نداشتند مانند غلام محی الدین خان رئیس ترافیک، فایق وزیر فوائد عامه، قدیر وزیر داخله. این سه شخص را من به خوبی می شناختم که رفقای نزدیک سردار محمد داود خان بودند. علاوه بر اینها قوماندان قوای کار سالنگ هم در کودتا سهم داشت ولی با احزاب چپی در ارتباط نبود. مسأله اینجاست که چه کسی کودتا میکند و بعد ها معلوم میشود که کودتا به طرفداری کی تمام میشود و کدام قوت ها از آن استفاده میکنند. پادشاه گل وفادار که در کودتا سهم داشت میگوید :

کودتا طوری بود که این اشخاص با محمد داود خان در تماس نبودند و نه داود خان آنها را میشناخت. ما حدود هشتاد نفر بودیم فقط از هر ارگان یک نفر با داود خان در تماس بود مثلاً يك نفر از قوای زره دار، يك نفر از قطعه کوماندو و يك نفر از قوای هوایی که مسئولیت آنها من به عهده داشتم. ما با سایر افراد در تماس بودیم. آنها نمیتوانستند با داود خان ملاقات کنند یا اگر شخصی از دوپه‌های فرعی در احزاب خلق یا پرچم بوده باشند داود خان او را نمیشناخت و با او ارتباط نداشت. اینرا

گفته میتوانم که در کودتا با داود خان کسی دیگر شامل نبود، نه از لحاظ نظامی و نه از لحاظ سیاسی. ولی زمانی که کودتا صورت گرفت و قوماندانان قطعات مختلف تعیین شدند عده ای از آنها بعداً با احزاب دیگر تماس گرفتند و جذب شدند، مانند اسلام وطنجار که بعد از کودتا به حزب دیموکراتیک خلق افغانستان شامل گردید. من گفته میتوانم که در آن هنگام هیچ امکان موجود نبود که با کمونستان ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم گرفته شود.

روابط داود خان با احزاب میانه رو رو به وخامت گذاشت. طوریکه صدر اعظم سابق محمد هاشم میوندوال به اتهام کودتا دستگیر شد. داکتر احسان روستامل تره کی وزیر در کابینه میوند وال میگوید که میوندوال سد راه در مقابل اهداف شوروی بود. به نظر شوروی ها میوندوال فقید یک شخص قوی ملی و خطرناک محسوب میشد. او نفوذ شوروی در افغانستان را با موانع زیاد مواجه ساخته بود. از طرف دیگر داود خان نیز از نفوذ او می ترسید بنابراین این مرد مبارز افغان به اتهام کودتا دستگیر گردید و به زندان وزارت داخله افکنده شد وعده ای از جاسوان شوروی او را به شهادت رسانیدند. اکثر مردم افغانستان ازین حادثه دردناک اطلاع دارند.

محمد هاشم میوندوال کشته شد و حکومت ادعا کرد که او خودکشی نموده است. اما مردم افغانستان این حرف حکومت را باور ندارند و می گویند که میوندوال کسی نبود که خودکشی نماید. دوستان و هواخواهان میوند وال حکومت را مسئول مرگ او میدانند و اکثراً به این یاورند که عبدالصمد ازهر قوماندان ژاندارم و پولیس آنزمان در کشتن او دست داشته است. ولی عبدالصمد ازهر در یک مصاحبه با جریده مجاهد ولس این مسئولیت را قبول ندارد و میگوید او خود کشی نموده بود.

علاوه بر میوندوال، روابط داود خان با احزاب اسلامی نیز خوب نبود. انجینیر گلبدین حکمتیار میگوید که هدف از کودتای داود خان زیر فشار قرار دادن احزاب اسلامی بود.

فعالیت های مسلحانه آغاز گردید. در لغمان، در کنر، در ننگرهار، در

پکتیا، در پنجشیر و در کابل علیه رژیم مخالفت‌ها و تحریکات را آغاز کردیم و سلاح برداشتیم زیرا در آنجا قدرت بدست کمونیستان بود. او (محمد داود خان) دست به کودتا زد زیرا می‌دید که ظاهر شاه از حرکت مسلمانان جلوگیری نمی‌تواند. باید اوضاع را تغییر بدهد و او می‌دانست که اگر حالات به همین شکل ادامه پیدا کند در آن صورت گلیم کمونیستان جمع می‌شود. هدف کودتا این بود که تحریک اسلامی را از میان بردارد. ما این خطر را حس کردیم و مجبور شدیم که در مبارزه علیه دولت راه دیگری را پیش بگیریم.

پروفسور برهان الدین ربانی، که در آن زمان استاد پوهنتون کابل بود، می‌گوید که زیر نظارت پولیس قرار داشت و مجبور به ترك کشور شد :

عساکر حکومتی به منزل من و استاد غلام محمد نیازی حمله کردند. از روی تقدیر من در آن شب در منزل نبودم اما خبر شدم که استاد نیازی دستگیر شده است. بناءً من سه شب به خانه نرفتم و بعداً مجبور شدم به خانه بروم و خود را به حکومت تسلیم کنم. روز دیگر به موتر پوهنتون سوار شدم اکثر استادان حیران حیران بطرف من نگاه می‌کردند آنها گمان می‌کردند که من نیز گرفتار شده‌ام. درین هنگام من زیر تعقیب پولیس قرار داشتم و موتر آنها به دنبال من روان بود. زمانی‌که به پوهنتون رفتم يك تعداد مونو گراف‌های محصلین صنف چهارم را که با من بود به آنها دادم. درین هنگام پولیس آمده برایم گفت که بیا. من گفتم خوب است همراه شما می‌روم. درین هنگام يك شاگرد که آنجا موجود بود با چشمان اشک‌آلود بمن گفت که استاد نرو و در فکر من نیز این بود که نروم. از آنجا به دهلیز فاکولته تعلیم و تربیه رفتم و از آنجا با چهار محصل به طرف گردنه سخی روان شدیم. در آنجا لباس محلی برایم آوردند، لباس‌های محلی را پوشیدم در حالیکه هیچ برنامه نداشتیم و نمی‌دانستم به کجا بروم. یکتن از شاگردان گفت که باید به شمال کشور برویم و دیگری گفت باید به جلال آباد برویم. فیصله کردیم که به

جلال آباد میرویم. من زیر تعقیب پولیس بودم و برای آنکه میادا در هده جلال آباد دستگیر شوم سه تن از شاگردان را وظیفه دادم تا به بس سوار شده در منطقه یکه توت از بس پایین شوند. آنها سوار شدند و ما توسط تکسی از راه پس کوچه ها به یکه توت رسیدیم و آنها از بس پایین شده ما سوار شدیم و به جلال آباد پیاده شدیم. از جلال آباد به کتر رفتیم و از آنجا راهی پاکستان شدیم.

سیاست اقتصادی و اصلاحات ارضی

بعد از اینکه محمد داود خان کودتا کرده قدرت را بدست گرفت، به حالات اقتصادی کشور توجه بیشتر نمود. عده ای به این باور اند که با به میان آمدن جمهوریت فراوانی نیز پیمان آمد.

محمد داود خان خودش در لویه جرگه سال ۱۳۵۵ راجع به انکشاف اقتصادی چنین گفت :

رشد عواید داخلی ۱۴۴٫۶ فیصد، سرمایه گذاری ۴۹۷ فیصد و مصارف عادی ۱۰۶ فیصد تخمین شده است.

صادرات ۷۷٫۶ فیصد بلند رفته است و واردات ۵۵ درصد تخمین گردیده تولیدات صنعتی از ۵۰۵۶ میلیارد افغانی به ۱۰۰۲۰ میلیارد افغانی خواهد رسید. تولیدات زراعتی از ۵۳۰۸ میلیارد افغانی به ۷۳۰۵ میلیارد افغانی یعنی ۳۸۰ درصد افزایش یافته است. احداث سرك ها و جاده ها از ۹۲۰۰ کیلو متر به ۱۱۰۰۶ کیلو متر اضافه میشود.

نظر به عقیده محققین، اعمار سركها و جاده ها در پیشرفت مملکت رول اساسی دارد. دکتر محمد حسن شرق میگوید که داود خان قبلاً نیز بساختن راه ها علاقه داشت.

راه تورخم - جلال آباد ساخته میشود. محمد داود خان بلا استثنی هر روز پنجشنبه ساعت شش شام حرکت میکرد، گاهی با او همراه می بودم و گاهی نمیرفتم. او به تورخم میرفت و از آنجا به جلال آباد و ماهیبر می آمد و با کارگران ملاقات میکرد و شب به منزلش برمیگشت. هفته دیگر برنامه او رفتن به سالنگ میباشد. شما سالنگ را دیده اید.

زمانیکه تونل وجود نداشت او سه بار با انجیران به کوه بالا شد تا راه مناسبتر را پیدا کند و از آنجا تونل بکشد. من به شما گفته میتوانم که در افغانستان هر خشت که گذاشته شده است در آن خشت نشان انگشت داود خان موجود است.

داکتر عبدالصمد حامد میگوید که عمل بهتر از حرف است، اگر به دقت مطالعه شود دیده میشود که نتایج خوب از این کارها بدست نیامد.

در کشورهای عقب مانده مشکل اصلی این است که میان حرف و عمل تفاوت زیاد موجود است. در حرف چیز دیگر و عمل به راه دیگر روان است. بناءً بسیار مشکل است که انسان قضاوت را صرف به اساس بیانیها نماید.

اگر او موفق میشد افغانستان را از چنگال کمونیستان خلاص کند و میتوانست روابطش را با پاکستان، ایران، عربستان سعودی، هند و عراق و مصر خوب بسازد یعنی موفق میشد که افغانستان را از زیر تأثیر کمونیستها دور کند، بدون شك نام و شهرت او در تاریخ افغانستان به حیث يك شخصیت بزرگ معرفی میشد، اما بدبختانه درین کار موفق نشد. اگر به قضاوت تاریخ گوش داده شود متأسفانه نتیجه خراب است. زیرا در دوره او و زیر سایه های حکومت او کمونیستان رشد کردند و در مرحله دوم قدرت را بدست گرفتند.

عزیز الله واصفی، که از دوستان نزدیک داود خان و وزیر زراعت بود، میگوید که داود خان در قسمت انتخاب اشخاص اشتباه می کرد و بعضاً اشخاصی را تعیین نموده بود که او را از اوضاع بیخبر نگه داشته بودند.

داود شخصاً دارای خواص عالی بود. او يك شخص بزرگ بود اما بدبختانه او افرادی را با خود نداشت که بتوانند به معنی واقعی فلسفه داود خان را درک کنند و در مقابل او حقایق را اظهار کنند. اینطور اشخاص با داود خان همراه نبودند.

يك عده مردم در اطراف او جمع شده بودند که از خود نظریات و مفکوره های جداگانه داشتند و مربوط به احزاب خلق و پرچم بودند و

گروه دیگر عبارت از اشخاصی بودند که نظر به سوابق دوستی دور او جمع شده بودند که او نظر به همان آشنایی و دوستی که با آنها داشت آنان را آورده از ایشان کار می گرفت.

اصلاحات اراضی در زمان محمد داود خان روی دست گرفته شد. بعضی به این باورند که این برنامه احساساتی و قبل از وقت طرح زیزی شده بود.

اما انجنیر عبدالکریم عطایی، عضو کابینه محمد داود خان، میگوید :

اگر شما برنامه اصلاحات ارضی را به دقت مطالعه کنید می بینید که در برنامه از هیچ گونه احساسات کار گرفته نشده بود. اگر شما تاریخ زمینداران افغانستان را مطالعه کنید می بینید که زمینداران بزرگ حتی يك افغانی مالیه نپرداخته بودند. در افغانستان چنان زمینداران وجود داشت که مالك هزاران جریب زمین بودند. دهقانان زیاد نزد این خانان کار میکردند و استثمار میشدند. بناءً راهی سنجیده شد که باید به هر زمین دار يك اندازه زمین اختصاص داده شود که او بتواند از آن بهره برداری کند. پس همان بود که برنامه اصلاحات ارضی روی دست گرفته شد. بشما معلوم است که در افغانستان همه ساله تمام زمین ها کاشته نمی شده يك سال يك قسمت و سال دیگر قسمتی دیگر زمین کشت میکردید. مالیات مترقی راه حل مناسب برای تمام این مسایل بود و از طرف دیگر باید زمینداران به همان اندازه زمین میداشتند که میتوانند از آن بهره برداری کنند. آن زمین ها که بی حاصل باقی می ماند از آنها چه فایده بدست می آید؟ من میگویم که برنامه اصلاحات ارضی يك برنامه منظم و خوب بود. دانشمندان زیادی روی آن کار نموده بودند و يك پلان مناسب بود.

عزیز الله واصفی میگوید که برنامه اصلاحات ارضی قبل از تقرر وی به تصویب

رسیده بود.

برنامه اصلاحات ارضی قبل از من به تصویب رسیده بود. حتی قرار داد خریداری دو صد عراده تراکتور کوچک که برای زارعان کم زمین داده میشد، نیز قبل از من صورت گرفته بود.

زمانیکه من وزیر شدم در بانک زرینجی مجلسی دایر و این مسأله

مطرح شد. بمن اطلاع داده شده بود که بسیاری از اشخاص بنام کمیشن از طرف يك کمپنی جاپانی پول گرفته اند و از طرف دیگر برایم اطلاع دادند که این تراکتور های کوچک به اراضی افغانستان سودمند نیست. آن مرحله ریفورم زمین بسیار مهم بود و خاصیت ها و ذهنت مردم افغانستان برایم معلوم بود که این کار تقریباً ناممکن است و اگر ممکن باشد کار بسیار دشوار است و در حالات موجوده ما موفق شده نمیتوانیم. من در همان مجلس که اسناد آن موجود است و تاریخ زنده است بالای برنامه اصلاحات ارضی انتقاد شدید نمودم. من به بانک زراعتی اعتراض نموده گفتم اول باید شما میدیدید که برنامه اصلاحات ارضی چطور پیش میرود بعداً قرارداد می نمودید. شما آب را نا دیده موزه را از پا کشیده اید. من گفتم اول باید زمین های دولتی آبیاری شود. از آنها استفاده صورت گیرد و نهر ها کشیده شود بعداً دیده شود، اگر اصلاحات ارضی صورت گرفت در آنصورت در قسمت حاصلات افغانستان چه تأثیر خواهد افکند؟ در حال حاضر شما می بینید که زمیندارانی که زمین های شان آبیاری می شود بسیار محدود است و حتی زمینداران متوسط و کم زمین زیر نقشه آمده بودند. یعنی فورمول اصلاحات ارضی يك فورمول بسیار صالح نبود. من شخصاً به آن مخالف بودم یکی از نشانه های مخالفت من جواب دادن تراکتور ها بود. من به داود خان پیشنهاد کردم که مصرف درین راه بیهوده است این پروگرام باید با مشوره مردم افغانستان طی يك برنامه دقیق و پلان شده عملی گردد. هرگاه ریفورم طی يك برنامه دقیق پلان شده بیان آید و مردم قبلاً در آن راه تربیه شوند آن ریفورم قابل احترام و سعادتمند خواهد بود. اگر اینطور اصلاحات صورت گیرد که زمینها از مردم گرفته شود و به هر خانواده هفت جریب زمین داده شود و به او گفته شود که با همین هفت جریب زمین گذاره کند بنظر من این نمیتواند مردم افغانستان را سعادتمند بسازد. بنهء این پلان ناکام بود زیرا دارای محتویات علمی و عملی نبود.

پروژه آب هیرمند

پروژه آب هیرمند میدان های وسیع را در جنوب غرب افغانستان آبیاری و این منطقه را یکبار دیگر به گدام غله افغانستان تبدیل می نمود. داکتر فاروق اعظم مامور بلند پایه پروژه هلمند میگوید که حتی در زمان امیر حبیب الله خان چنان پروژه در نظر گرفته شده بود.

اگر شما به تاریخ مراجعه کنید دیده میشود که در سال ۱۹۱۰ سردار محمد عثمان خان در زمان امیر حبیب الله خان کار چنین پروژه را آغاز نموده بود. بعد از آن وزیر محمد گل خان کار پروژه را از سر گرفت. در زمان جنگ دوم جهانی افغانستان به پول خویش بدون کمک خارجی به این راه دوام داد و نهر بغرا به مسافت ۲۵ کیلو متر کشیده شد.

سید قاسم رشتیا میگوید که این پروژه از نگاه سیاسی اهمیت زیاد پیدا نموده بود.

هدف پروژه هلمند که در زمان محمد هاشم خان شروع شده بود این بود که بعد از خروج انگلیس ها از هندوستان در شرق افغانستان یک نوع خلای سیاسی پیدا شد و حکومت فکر کرد که باید این خلا پر شود آنها کوشش میکردند تا امریکایی ها به این پروژه دلچسپی پیدا کنند و تمام مواد خام افغانستان که دست ناخورده باقی مانده است مورد توجه آنها قرار گیرد و آنها در اینجا سرمایه گذاری کنند. گویا در آن زمان محمد هاشم خان کوشش میکرد تا یک کمپنی امریکایی بیاید و سرمایه گذاری کند. این زمان سال ۱۳۴۶ بود که قرارداد صورت گرفت. اول نهر بغرا از سرمایه همان پول بود که در زمان جنگ دوم از درک فروش پوست قره قل در امریکا باقی مانده بود عبدالمجید خان پیشنهاد کرد

که پول در این راه مصرف شود. ما مبلغ پانزده میلیون را مصرف کردیم تا نهر بغرا تکمیل شد. لاکن در آن سال خشکسالی آمد و سطح آب پایین شد و در نهر بغرا آب نیامد. درین زمان ما متوجه شدیم که همه مصارف ما بیهوده است و یک نوع عکس العمل شدید علیه امریکا نشان داده شد. در زمان حکومت شاه محمود خان نیز بحران بیان آمد. با امریکایی ها مذاکرات صورت گرفت، آنها گفتند که نزد ما ریکارد موجود نبود تا از روی آن بدانیم که بعد از هر ده سال یا پانزده سال یکبار چنین خشک سالی می آید و حالات اینطور میشود. امریکایی ها گفتند اگر شما میخواهید مطمئن باشید باید در اینجا دو بند اعمار گردد. بند کجکی، ارغنداب و کاسه بند هم برای نهر بغرا جور شود. پرسیدیم: چند تمام میشود؟ مبلغ ۲۵ میلیون افغانی میشود. پول از کجا تهیه شود؟ امریکایی ها گفتند ما قرض میدهم. آنها قرض دادند و بند ها اعمار گردید لاکن یک مصیبت دیگر پیدا شد و آن عبارت از شوره بود که در زمین پیدا شد و باید رفع میگردد. برای رفع این شوره باید جر کننده میشد برای آن کار پانزده میلیون افغانی ضرورت بود و در آن زمان بنظر مردم کار امرکایی ها یک عمل منفی بود و پروژه به ضرر افغانستان پنداشته میشد لاکن در سالهای هفتاد معلوم شد که این پروژه با ارزش بود.

عده ای از مردم پروژه هلمند را ناکام معرفی کردند اما فاروق اعظم این نظر را

نمیپذیرد و می گوید:

پروژه هلمند در حقیقت یک پروژه پیچیده است و مانند یک پوهنتون میباشد. من با کسانی که می گویند پروژه ناکام بود موافق نیستم. روسها با تمام قوا و امکانات تبلیغاتی شان علیه پروژه بودند. کمونیستان در هر گوشه علیه آن تبلیغ میکردند. ایرانی ها مخالف این پروژه بودند و نمیخواستند آب هلمند در افغانستان استعمال شود. حکومت ایران و طرفداران آن در داخل افغانستان علیه پروژه هلمند

بودند لکن زمانیکه حکومت افغانستان فیصله کرد و جنگ تمام شد ما باید تمام آن آب را به داخل بگردانیم و مشکلاتی را که ایران برای ما ایجاد کرده باید آنرا حل کنیم.

اگر چه دریای هلمند از کوه های افغانستان سرچشمه میگیرد و دشت های افغانستان را آبیاری میکند باز هم بالای استحقاق کشور ایران جنجال وجود دارد. بار آخر در سال ۱۹۷۳ حکومت موسی شفیق و پارلمان موافقه آب هلمند را قبول کردند. عزیز الله واصفی که در آن زمان عضو پارلمان بود، معاهده هلمند را نپذیرفت و میگوید :

قبلاً مسأله «حقابه سیستان از دریای هلمند» موجود بود. ما با ایرانیان چند بار مذاکره کردیم، نام اصلی معاهده همین «حقابه سیستان از دریای هلمند» بود.

من تا حال مخالف این مسأله هستم که ایران در آب دریای هلمند حق ندارد. نظر به معاهده بین المللی حقابه سیستان بود اگر معاهده به همان نام می بود شاید مخالفت من کمتر می بود. من حالا هم با آن مخالف هستم زیرا حقابه سیستان بود نه ایران. افغانستان تا حال در تمام روش های دیپلماتیک خویش سیستان را جز ایران نه شمرده است زیرا بین ما و ایرانی ها کدام معاهده یا سند وجود ندارد و این مسأله لاینحل باقی مانده است. برای بررسی این معاهده تفتیش وجود داشت و ایران را حق میداد که در ملکیت افغانستان تصرف کند. مثلاً ایرانی ها در دریای دهر اود يك آله اندازه گیری آب نصب نموده بودند و کمیسار آنها می آمد و آنرا اندازه میکرد و گفته میشد که شما میتوانید یا نمیتوانید به این اندازه آب مصرف کنید، درین آب ایران حق دارد. ما به ایرانی ها در دریای ارغنداب و دهر اود و امثال آنها حق نمیدهم.

در کنار اشخاص مانند واصفی، احزاب سیاسی نیز موافقه را قبول نداشتند. سلیمان لایق عضو بیروی سیاسی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان می گوید که وکلای آنها در پارلمان موافقه آب هلمند را قبول نکردند.

نمایندگان حزب ما در پارلمان و سایر اعضای حزب در آن زمان توافق دولت در باره آب دریای هلمند را تأیید نکرده آنرا رد نمودند و در مقابل آن ایستادند. نه تنها حزب ما بلکه احزاب و گروههای دیگر مانند افغان ملت، حزب دیموکراتیک مترقی میوندوال، احزاب کوچک و دیگر گروهها مانند گروه داکتر صاحب فرزان، گروه عصمتی صاحب، همه بطور دسته جمعی مظاهره نمودیم. مانند امروز بیاد دارم که همه بطور مشترک در پارک زرنگار جمع شدیم و رهبران احزاب و گروههای که شکل یک جبهه متحد را پیدا نموده بود فیصله حکومت را رد نمودیم.

مظاهره از جانب جبهه متحد علیه موافقه حکومت در پارک زرنگار براه انداخته شده بود. در آن جلسه صدر اعظم سابق محمد هاشم میوند وال نیز سخنرانی کرد. داکتر احسان الله روستا مل تره کی که تنظیم کننده آن تظاهرات بود و بیانیه افتتاحیه را ایراد نمود. او میگوید :

از میوند وال فقید منحیت شخص ملی و سیاسی و رئیس دیموکرات مترقی دعوت شده بود تا در مظاهره سخنرانی کند. در آن جبهه نقش میوندوال بسیار با اهمیت و بارز و قابل توجه بود. آن اعتراضات شدید که از طرف جبهه متحد، احزاب و گروههای سیاسی، شاگردان پوهنتون و معارف و جراید و جنبش ها صورت گرفت بالای حکومت سخت تمام شد. من از پوهنتون اخراج شدم و زیر تعقیبات قانونی قرار گرفتم زیرا من گردهم آیی را ترتیب و بیانیه افتتاحیه را ایراد نموده بودم.

باید اضافه کنم که بیریك کارمل و خلیل زمر منحیت نمایندگان حزب پرچم در جبهه متحد ابتدا از موضوع هلمند حمایت نکردند ولی بعداً در موقف شان تغیر آمد و تا آخر به حیث مشاهد و بی تفاوت در جبهه اشتراك میکردند و حرفهای میوندوال را تا آخر به دقت تعقیب میکردند. جلسات جبهه شش ماه دوام کرد و تا کودتای سردار محمد داود ادامه داشت.

داکتر فاروق اعظم میگوید که این موضوع تخنیکی بود و مخالفت مردم به مفاد

افغانستان تمام نمیشد.

نظرات مردم در مسایل تخنیکی مدار اعتبار نیست. در آن زمان موضوع دو بعد جداگانه داشت: یکی تخنیکی و دیگری حق و حقانیت. بعضی مردم زیر تبلیغات سیاسی قرار گرفتند و بعضی حق به جانب هم میباشند. هر روزیکه از مسأله هلمند میگذشت و مسأله هلمند لاینحل باقی میماند به ضرر افغانستان بود.

دریای هلمند از کوههای پغمان سرچشمه میگیرد و تا آخر در خاک افغانستان جریان داشته سرحد طبیعی بین افغانستان و ایران را تشکیل میدهد. در زمان امیر دوست محمد خان، حتی در زمان تیمور شاه، در آنطرف یعنی ایران کمتر خانه وجود داشت و کمتر مردم زندگی میکردند. چون در ایران آرامی بود و متأسفانه در افغانستان همیشه تا آرامی بناء مردم آنطرف بیشتر از آب دریا استفاده می کردند و آهسته آهسته قریه های آنطرف آبادتر گردید و آهسته آهسته حق آنها در استفاده از آب هلمند بیشتر شد.

اسناد معاهده هلمند که در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه امضا گردید از طرف رئیس جمهور محمد داود خان نیز پذیرفته شد.

رئیس جمهور محمود داود خان در یکی از بیانیه هایش به این موضوع چنین اشاره

کرد :

روابط افغانستان با کشور همسایه -ایران- نظر به علایق دینی و برادری استوار است. یگانه موضوع اختلاف آب دریای هلمند بود که چندین سال سبب سردی روابط میان دو کشور گردیده بود ولی بعد از آنکه قرار داد به پارلمان پیشنهاد و توسط پادشاه توشیح و اسناد آن تبادل گردید، حالا کدام مانع وجود ندارد که جلو توسعه روابط ما را بگیرد.

حزب انقلاب ملی

محمد داود خان در زمان ریاست جمهوری خویش لویه جرگه را دعوت کرد. عزیز الله واصفی که ریاست آن لویه جرگه را به عهده داشت می گوید که بخاطر بیعت گرفتن و طرح بعضی مسایل لویه جرگه دعوت شده بود.

داود خان در سالهای آخر ریاست جمهوری خویش به خاطر اینکه يك بیعت واقعی بدست آورده باشد فرمان دعوت لویه جرگه را صادر کرد. اکثر اعضای لویه جرگه انتخابی بودند و عده ای هم انتصابی که در انتصاب اشخاص داود خان حق قانونی داشت. از نگاه قانون علاوه بر انتصاب اشخاص او صلاحیت داشت تا مردم را بگوید که نمایندگان شانرا انتخاب کنند. نمایندگان آمدند و جلسه را ترتیب دادند.

اگر شما لویه جرگه داود خان را از نزدیک مطالعه کنید بنظر من بعد از لویه جرگه امان الله خان که در آن مولوی عبدالحی پنجشیری با امان الله خان دعوا کرد و آزادی در آن موجود بود، لویه جرگه داود خان از آزادترین لویه جرگه ها بشمار میرود. در لویه جرگه داود خان شخصی بنام عبدالمجید که فعلاً یکی از بلند پایگان حزب اسلامی حکمتیار است با صراحت و آزادی کامل بالای وزرای داود خان و قوانین اعتراض میکرد. او مرا نیز مخاطب قرار میداد و من جوابات قانع کننده بیان میکردم و در اکثر جاها وکلای شورا از من پشتیبانی میکردند.

من در لویه جرگه بالای وزارت داخله انتقاد کردم. اکثر وکلای شورا با آن طرح موافق نبودند و من با پشتیبانی وکلا طرح را رد کردم، یعنی پیشنهاد دولت را رد کردم.

لویه جرگه داود خان بسیار خوب بود. من به شما بگویم که داود خان دشمنان زیاد داشت. پاکستان دشمن افغانستان بود، حتی امریکا نیز دشمن افغانستان بود، حتی ایران هم اما نه برابر پاکستان. از طرف دیگر حزب دیموکراتیک خلق افغانستان برای از بین بردن داود خان کار میکرد. همچنان اشخاصیکه در حکومت سابق کار میکردند و داود خان از آنها نفرت داشت و آنها اشخاص ملوث بودند نیز مخالف داود خان بودند و چون آنها را از قدرت دور نموده بود و آنها از داود خان نفرت داشتند بنابراین قوت‌های مخالف داود خان را تقویت میکردند. در کنار آنها وزیران قبلی که از طرف داود خان از وزارت‌ها برطرف گردیده بودند و جنرالان سبکدوش شده و خانان که بی اعتبار شده بودند علیه داود خان قرار داشتند.

محمد داود خان در لویه جرگه بیانیه ایراد کرد و در مقدمه بیانیه اش چنین گفت :

بنام خداوند بزرگ و توانا.

نمایندگان محترم مردم افغانستان !

دیموکراسی در عنعنات مردم ما ریشه عمیق دارد و طوریکه به شما معلوم است لویه جرگه يك نمونه واضح از خصوصیات ملی ماست. شما امروز به نمایندگی از مردم افغانستان در اولین لویه جرگه دوره جمهوری، درین تالار جمع شده اید و بعد از غور و بررسی قانون اساسی نظام جمهوری تصمیم خویش را خواهید گرفت.

من وظیفه خویش میدانم تا از طرف خود و رفقای خویش تشریف آوری شما را به شهر کابل از صمیم قلب خوش آمدید بگویم. از دربار خداوند متعال آرزومندم تا مسوده قانون اساسی بعد از غور و بررسی شما در راه سعادت افغانستان عزیز سودمند واقع شود.

عده ای از مردم به این باورند که تمام وکلای لویه جرگه از راه اصولی و دیموکراتیک به شورا نیامده بودند.

عبدالقیوم وردک عضو کابینه آن زمان میگوید که در انتخابات وکلای دست‌درازی

بعضی اعضای حکومت دور از امکان نیست.

البته در تمام حکومتات، خصوصاً در کشور های عقب مانده، حکومت دست درازی میکند. من نمیتوانم انکار کنم. شاید من شخصاً اینکار را نکرده باشم ولی دیگران درین حصه دست داشتند. طوریکه بعضی اشخاص را مطابق به آرزو های خود به شورا آورده بودند. علاوه بر انتخابات و کیسلان بعضی اشخاص به تشکیل لویه جرگه موافقه ندارند. عزیز الله واصفی این نظر را رد میکند و میگوید که لویه جرگه جز عنعنات مردم افغانستان است.

من تمام لویه جرگه های افغانستان را واقعی می نامم. بعضی اشخاص درین باره نظر انتقادی دارند و می گویند که لویه جرگه يك سیستم دیموکراتیک نیست. من به شما میگویم که در جامعه افغانستان دیموکراسی غربی و دیموکراسی ملی تفاوت زیاد دارند زیرا در افغانستان خطوط و راهها معلوم است و همه سیاست ها مطابق قوانین اسلامی معین می باشد.

به شما معلوم است که يك زمامدار بعد از اخذ بیعت شخص انتخاب شده از طرف مردم می باشد سپس آن شخص شرعاً صلاحیت دارد. من همان لویه جرگه را يك لویه جرگه ملی و اسلامی می شمارم و داود خان چنان زمامدار بود که شرعاً صلاحیت داشت باوجودیکه او حکومت را به زور تصاحب نموده بود. در شریعت ما يك حکم هست و آن اینکه اگر شخصی حکومت را بزور بگیرد و علیه او بغاوت صورت نگیرد اطاعت او واجب است مانند شخصیکه از طرف مسلمانان به حیث خلیفه یا امیر تعیین شده باشد. بناءً لویه جرگه يك سیستم امتزاج شده در بین قوانین افغانستان و افغانیت است و در همه لویه جرگه ها پدران ما و شماعضویت داشتند و در دو لویه جرگه من عضویت داشتم.

در همان لویه جرگه قانون اساسی تأیید شد و سیستم يك حزبی قبول گردید اما قبل از آنکه اساسنامه حزب تعیین شود یکتعداد اشخاص به حزب جذب شدند.

عزیز نعیم میگوید :

در سال دوم ریاست جمهوری با مرحوم رئیس جمهور راجع به اوضاع و حالات مملکت حرف میزدیم. او می گفت که در حالت موجوده باید به اوضاع اجتماعی و اقتصادی توجه صورت گیرد زیرا دیموکراسی سیاسی بدون دیموکراسی اجتماعی و اقتصادی موفق شده نمیتواند. درینصورت باید دولت نقش رهبری را داشته باشد و برای از بین بردن انارشی باید تا يك مدت فقط يك حزب سیاسی فعالیت کند تا منافع اکثریت را در نظر بگیرد. رئیس جمهور می گفت این به آن معنی نیست که سایر احزاب وجود نداشته باشد زیرا بدون حزب مخالف دیموکراسی معنی ندارد. به همین منظور حزب انقلاب ملی به تشکل آغاز کرد.

ولی قبل از آنکه اساسنامه حزب تهیه شود عده ای از اشخاص بخاطر منافع شخصی خویش به جذب افراد آغاز کردند.

يك روز در وزارت خارجه بودم که چند تن از محصلین فاکولته حقوق نزد آمدند و گفتند ما به حزب انقلاب ملی دعوت شده ایم ما چه کار کنیم؟ من گفتم اگر کسی مرا به حزب دعوت کند اول اساسنامه حزب را ببینیم اگر آن اساسنامه به افکار و نظریات من مطابقت داشت جذب میشوم در غیر آن دعوت را رد میکنم. آنها گفتند حرف های شما درست است مگر ما را در نست سیاه گرفته اند اگر در حزب جذب نشویم برای ما خطر دارد.

من این موضوع را به مرحوم رئیس جمهور عرض کردم او گفت تا حال اساسنامه حزب زیر کار و مطالعه است و راجع به شمولیت حزب هیچ مجبورت وجود ندارد. همان بود که موضوع از طریق رادیو اعلان شد و گفتند که شمولیت در حزب اجباری نیست.

پوهاند عبدالقیوم وردک که در اوایل عضو حزب نبود میگوید که هدف حزب تربیه کدر ها بود.

اول حزب را تشکیل کردند بعداً در رادیو اعلان شد که عده ای از

عناصر ناپاک در حزب داخل شده اند و حزب را از میان برداشتند باز بار دوم حزب ساختند که مرا در کمیته مرکزی منحیث عضو قبول نموده بودند. هر حزب که ساخته میشود یکی از اهداف آنان اینست که باید نظام سیاسی و حکومت را بدست بگیرد. هدف این حزب نیز همین بود ولی میخواستند برای اینکار اشخاص و کدرها را تربیه کنند تا امور دولت را بنست بگیرند و کارها را به پیش ببرند.

اگر رئیس جمهور محمد داود خان طرفدار جمهوری و نظام دیموکراسی در کشور بود پس چرا سیستم يك حزبی را ترجیح داد؟
(آصف) پاس یوسفی که محمد داود خان را از نزدیک می شناخت در جواب این سوال میگوید :

او میدانست که شاید عده ای از گروه های نو بنیاد قدرت سیاسی را بدست بگیرند و اگر قدرت سیاسی بدست آنها افتاد عواقب وخیم خواهد داشت که به نفع مملکت و مردم نخواهد بود. بناءً او بسیار احتیاط میکرد. روی همین مسأله بود که سیستم يك حزبی را اعلان نمود. من هم این نظر را تأیید میکنم زیرا در وطن ما بیسواد زیاد است و اخلاق حزبی و گروهی وجود نه داشت. اکثر به احزاب جذب شدند تا استفاده شخصی نمایند، بسیاری به اهداف حزب خویش صادق نبودند و در راه اهداف حزبی خویش پرورش نیافته بودند. زمانیکه سیستم حزبی می آمد در آن صورت مشکلات حل می شد که ما نیز این نظر را قبول می کردیم. او (محمد داود خان) حرف ها و عملش را به سود کشور می پنداشت و انگیزه شخصی در آن وجود نداشت و در چنان سن و سال هم نبود که برای آسایش آینده خویش فکر کند. ما فکر میکردیم که او تمام کارها را به سود کشور می نماید.

مسأله پشتونستان

در اثر توسعه طلبی امپراتوری برتانیه مسأله پشتونستان به میان آمد. طوریکه در قرن نهم یک قسمت اعظم خاک افغانستان با هندوستان یکجا گردید. عزیز الله واصفی میگوید که مسأله پشتونستان یک واقعیت بود و به اثر معاهده دیورند یک قسمت خاک افغانستان از آن جدا ساخته شد :

مسأله پشتونستان یک مسأله سیاسی، طبیعی و حقوقی بود که در ماحول ملت افغانستان وجود داشت. شما که شاگردان بودید به یاد دارید که بالای امیر عبدالرحمن خان این اتهام وارد بود که گویا او معاهده دیورند را امضا کرد و به اساس آن یک قسمت خاک پشتونها به تصرف انگلیس ها در آمد.

اکثر افغانها این جدایی را قبول ندارند.

سید شمس الدین مجروح میگوید که حتی مردم عام نیز متوجه این حرفها بودند : بعد از جنگ استقلال اکثر مردم تبصره کرده می گفتند که امان الله خان غازی یک شخص نیکو بود و دیگران می پرسیدند که چه کار کرد؟ جنگ نمود ولی آن قسمت خاک افغانستان را که در تصرف انگلیسهاست پس نگرفته آنجا را به دست شان گذاشت. یعنی اینکه در این قسمت پشاور و در آن طرف کوئته بلوچستان از افغانستان بود و این مسأله در ذهنیت مردم افغانستان نقش بسته است که اینجا ها از ماست. انگلیسها از هندوستان بر آمدند و آنجا ها را تقسیم کردند. یعنی پارتیشن شد و پاکستان تشکیل گردید. درین هنگام اکثر مردم حتی خارجی ها می پرسیدند که شما چه می کنید؟

يك حصه خاك تان که در آنطرف باقی مانده است چطور می شود؟ از ما بطور رسمی سوال می شد که شما چه فکر میکنید؟ در آن زمان محمد هاشم خان حکومت میکرد نه شورا وجود داشت و نه اخبار و جراید آزاد. لکن این فکر نزد منورین و روشنفکران افغان وجود داشت و سوال میکردند چرا اقدام نمیشود؟ در حالیکه فرصت مساعد است و زمانیکه انگلیسها از هندوستان خارج میشوند باید مال هریک را برایش پس بدهند و مسلمانان خاك جداگانه دارند و باید خاك افغانستان برایشان دوباره داده شود.

بیاد دارم زمانیکه شاه محمود خان صدر اعظم بودند به سفر رفته و به عرض آنها شاه ولی خان وکالت میکردند. ایشان يك شب چند تن از روشنفکران یابه اصطلاح اهل نظر را خواسته مجلسی را دایر نمودند تا راجع به مسأله پشتونستان صحبت کنند. در آن مجلس غبار نیز شامل بود. روی این موضوع بحث صورت گرفت که انگلیس ها از هندوستان خارج میشوند و بخاطر پاکستان يك ريفراندم آغاز می گردد و پشتونها به آن ريفراندم مقاطعه نموده اند و عبدالغفار خان اعلان نموده است که مانه هندوستان را میخواهیم و نه پاکستان را، ما پشتونستان میخواهیم. این آواز را اولاً او بلند نموده بود. این خواست به حیث راه سوم در ريفراندم در آمد.

عبدالولی خان، رهبر حزب عوامی ملی، آن زمانه را بیاد دارد و می گوید: زمانیکه فیصله شد که انگلیس ها از اینجا می روند و در سوم جون فیصله تقسیم هند و پاکستان صورت گرفت، از تفصیلات معلوم شد که کسی برای پشتونخواه از ما پرسان نمیکند. صرف ريفراندم میشود و در آن پرسیده میشود که با پاکستان یکجا می باشید یا با هندوستان می پیوندید؟ ما مخالف این چیز بودیم، ما گفتیم که این فیصله تقسیم هندوستان نه بلکه تقسیم مسلمانان است بناءً مخالفت کردیم. زمانیکه تقسیم هند فیصله شد آن وقت هر دو حزب کانگریس و

مسلم لیگ آترا قبول کردند. چونکه بادشاه خان با حزب کانگریس تعلق داشت و خودش عضو کمیته مرکزی حزب کانگریس بود بناءً فیصله شد که ما حصه از پاکستان باشیم و ضرورت به رفراندم نشد. چون انگلیس‌ها به این حرف گرفتار بودند و از طرف دیگر مسلم لیگ هدف داشت تا يك پاکستان مستحکم ایجاد نماید و اینرا ما پذیرفته بودیم بناءً ما یعنی خدایی خدمتگاران جرگه را تشکیل دادیم و گفته شد که در قسمت پاکستان و هندوستان ما فیصله کرده ایم که با پاکستان می‌رویم. لکن اگر از ما پرسیده شود مامی‌گوییم که خواهان حق خود ارادیت هستیم و اصول طوری است که باید راه سوم بما اجازه داده شود مانند اینکه در مسأله کشمیر پیش شده است. فیصله راه سوم آن بود که آیا با پاکستان می‌روید یا با هندوستان و یا مملکت آزاد دیگر را تشکیل می‌کنید؟ فیصله شده بود که ما با پاکستان می‌رویم، لکن اگر شما قبول نه می‌کنید پس مهربانی کرده ما را اجازه راه سوم را بدهید تا ما فیصله کنیم که با کدام کشور یکجا می‌شویم. این جنجال از همان روز و همان جا شروع شده است.

حق سومی داده نشد و پشتون‌ها به رهبری خدایی خدمتگاران در رفراندم سهم نگرفتند و مناطق آنها با پاکستان یکجا شد.

درین هنگام افغانستان خاموش نبود. سید شمس‌الدین مجروح می‌گوید درین باره نظریات زیاد موجود بود.

بصورت عمومی سه نوع طرز تفکر در افغانستان وجود داشت.

اول اینکه گفته میشد این قسمت از خاک افغانستان است باید اعاده شود زیرا افغانستان با انگلیسها معاهده نموده بود. بناءً انگلیسها رفته اند و خط دیورند وجود ندارد و باید آن قسمت‌ها با افغانستان الحاق شوند. طرز تفکر دومی این بود که گفته میشد مردم پشتونستان نمی‌خواهند با افغانستان یکجا شوند. کنورین آنجا مانند عبدالغفار خان و دیگران شاید بخواهند يك مملکت مستقل داشته باشند باید آنها تأیید

شوند و خواسته های آنان به نظر قدر دیده شود.

فکر سوم این بود که هیچ اقدام باید صورت نگیرد. پشتون ها می دانند با پاکستان و انگلیسها. ما تنها قماشچی باشیم و به آینده نگاه کنیم و خود را به مشکلات مواجه نسازیم.

گفته میشود که حکومت افغانستان اولاً به فکر خودش بود یعنی از برتانیه تقاضای برگرداندن خاک خودش را نمود ولی این خواسته پذیرفته نشد. عزیز الله واصفی میگوید که در کنار حکومت ولسی جرگه نیز این موضوع را زیر بحث گرفت.

شورا تحت ریاست پدرم خط دیورند را فسخ کرد و گفته شد که خط دیورند را نمیپذیریم. همین وقت بود که افغانستان قضیه پشتونستان را مطرح ساخت. اگر این کار نمیشد امروز ظاهر شاه مانند عبدالرحمن خان درین معاهده متهم میبود زیرا این مسأله ظاهر شاه نبود بلکه مسأله ملت بود.

سرادر محمد داود خان طرفدار مسأله پشتونستان بود و این مسأله را در سطح بین المللی مطرح ساخت. زمانیکه در سال ۱۳۵۲ به اتحاد شوروی سفر کرد و با بریژنف در مسکو ملاقات نمود در جریان سخنرانی اش به این موضوع اشاره نموده گفت :
 طوریکه دوستان ما خیر دارند باید با تأسف بگویم که سرنوشت پشتون ها و بلوچ ها نه تنها بهبود نیافته بلکه زمامداران پاکستان که بطور غیر قانونی راه و روش را در مقابل مردم وطن دوست پشتون و بلوچ اختیار نموده اند حالات را در آن منطقه بیشتر نا آرام و بحرانی ساخته اند.

اگر رفتار زمامداران پاکستان به همین ترتیب دوام پیدا کند و از خواسته های ملی مردم سرسری و سطحی بگذرند نه تنها برخلاف تمام موازین و پرنسب های حقوق بشر و عدالت رفتار میشود بلکه تشویش آن میرود که در آن قسمتی قاره آسیا صلح و آرامی با خطر مواجه شود. به هر حال ما با یک خطر مثبت به تلاش های خود برای

حل این قضیه دوام میدهم.

مسأله پشتونستان بطریق صلح آمیز در سازمان ملل متحد مطرح شد. عبدالرحمن پژواک در آن زمان نماینده افغانستان در سازمان ملل متحد بود و حق خود ارادیت را برای پشتون ها پیشنهاد کرد.

زمانیکه موضوع پشتونستان مطرح گردید هیچ کس حرف افغانستان را نشنید. در مقابل پیشنهاد افغانستان متأسفانه پاکستان نیز با موضع مخالفت کرد. ولی حالا دیده میشود که خودش در موضوع کشمیر بند مانده است و برای آن ها همان چیز را می خواهد که ما برای پشتونستان میخواستیم. این دو مسأله نقاضت دارد. طوریکه اگر برای کشمیر خواستار حق خود ارادیت است باید به پشتونستان هم حق خود ارادیت را قایل شود. زیرا در اثر خاصیت های استعماری انگلیس کشمیر به هندوستان واگذار شد و در اثر همین خاصیت های استعماری خط دیورند کشیده شد و افغانها را از همدیگر جدا ساختند. پس در آنجا يك نوع حل را میخواهد و در اینجا حل دیگر را. حالا برایشان معلوم میشود که این تقیصه شان است. طوریکه دو حرف کاملاً متناقض را میزنند اگر میخواهند در کشمیر حق داشته باشند بناءً افغانستان در پشتونستان حق دارد و اگر افغانستان در پشتونستان حق ندارد پس پاکستان نیز در کشمیر دعوا نموده نمیتواند.

در زمان های اخیر زمامداران افغان توانسته بودند قناعت پشتون ها را حاصل نمایند. حالا رهبری پشتونها و عبدالولی خان میخواهند تا اسم ایالت سرحد تبدیل شود.

حالا میگویم که صرف همین نام ایالت سرحد تبدیل شود. این صوبه سرحد شمال مغربی چیست؟ پنجابی ها ایالت پنجاب را دارند، سندی ها در ایالت سند میباشند و بلوچ ها ایالت بلوچستان را دارند و بنگالی ها در بنگال میباشند بناءً باید مناطق پشتون نشین را به اسم خود شان یاد کنند. نامیکه به خود شان می زبید. لهما اینطور نشد آنها میگویند که پشتونستان بسیار بدنام شده است و در سطح بین المللی به ما مشکلات

ابجاد میکند و پای افغانستان در آن داخل میشود. ما میگوییم بسیار خوب، پس نام تاریخی را که در تاریخ و ادبیات نیز ذکر شده است و در شاعری و حتی در زمان احمد شاه بابا و حتی قبل از آن آمده است و آن عبارت از پشتونخواه است بالای این منطقه بگذارید و بیابید این منطقه را به نام پشتونخواه بنامیم که این مسأله تا حال در همینجا باقی مانده است.

سیاست خارجی افغانستان

در کنار مشکلات داخلی و منطقوی، سیاست خارجی افغانستان همواره در صدر برنامه های حکومت قرار داشته است و افغانستان کوشیده تا در میان ابر قدرت ها حالت بیطرفی را اختیار نماید.

محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان درین باره میگوید :

این سوال مربوط توانائی يك شخص نیست حتی مربوط توانائی قوای حکومتی نیز نمیباشد. این مسأله تابع شرایط عمومی است که بعضی حکومت خود را به چنان شرایط عیار می سازند. درین شك نیست که امریکا و شوروی هر دو میخواستند ما را به طرف خویش جلب کنند. اما این امکان برای ما موجود نبود که خود را به دامن شوروی بیاندازیم. اگر ما از شوروی کمک دریافت میکردیم به همان اندازه از امریکایی ها نیز کمک تقاضا می نمودیم و موازنه را نگه می داشتیم. به همین ترتیب زیر بنای اقتصادی مملکت تقویه شد و حکومت از ابتکارات ضروری نیز پشتیبانی میکرد. به این ترتیب هر کس صاحب زندگی خویش شد.

اما عده ای به این باورند که نزدیکی با شوروی یکی از اشتباهات حکومت افغانستان بود و مخالفین محمد داود خان میگویند که کمک های نظامی شوروی در آن زمان سبب بریادی افغانستان گردید. اما صمد حامد به این نظر موافقه ندارد و میگوید چاره ای جز آن موجود نبود.

من به این مسأله قناعت دارم که روابط افغانستان با اتحاد شوروی پس از جنگ عمومی دوم خصوصاً در زمان صدارت محمد داود خان و

زمانیکه تقاضای کمک های نظامی از آن کشور صورت گرفت و صاحب منصبان نظامی به تحصیل رفتند و در استخراج نفت و گاز شوروی ها سهم گرفتند خطرات زیاد را بوجود آورد اما حاضر نیستم از اقدامات دوره شاهی دفاع کنم ولی فکر میکنم که قضاوت در باره سیاست خارجی بدون در نظر داشتن میکانیزم محدود داخلی غیر واقعبینانه است. بطور مثال به شما گفته میتوانم که همین اشخاص که نظر به دلایل معقول راجع به سیاست های همان دوره انتقاد میکنند خود شان عملاً همان کارها را انجام دادند. بعضی گروههای مجاهدین قدرت را بدست گرفتند و عملاً با کمونیست ها یکجا کار میکنند.

در دوره دیوکراسی نظام شاهی نقش زیاد نداشت. عده ای از وکلای شورا با کمونیستان از قبیل بېرک کارمل و وکیلان دیگر با شوروی ها روابط نزدیک داشتند. در داخل پارلمان زد و خورد کردند و همان شورا محمود حبیبی را سلب اعتماد کرد زیرا در یکی از روزنامه های دولتی يك کاریکاتور به چاپ رسیده بود و او وزیر اطلاعات و کلتور بود. همان اشخاص امروز رهبران مجاهدین هستند که با کمونیستان یکجا کار میکنند و در اثر کمک آنها رویکار شدند و آنها نیز بواسطه این مجاهدین خویش را حافظت میکنند. من حالا بر اینها انتقاد نمیکنم زیرا شرایط منطقی و سیاست بین المللی ایشانرا مجبور ساخته تا به قدرت برسند و باید قیمت زیاد در راه رسیدن به قدرت پردازند و قیمت زیاد اینست که دشمن دیروز مسلمان خوب امروز است.

من اینرا قبول میکنم که عامل بزرگ بدبختی افغانستان این بود که امور بدست مشاورین کمونیست افتاد و از نگاه ملی باید این کار صورت نمیگرفت و صاحب منصبان باید برای تحصیل به اتحاد شوروی نمیرفتند. لاکن يك کشور کوچک در مناسبات بین المللی مجبور است به يك طرف یا طرف دیگر برود. اما آنچه کشور (اتحاد شوروی) نیز بدبخت شد و سلامت باقی نماند یعنی به هر طرف این خطرات موجود است و

اینرا باید بگویم که نسل نواز آن اشتباهات باید نتیجه بگیرد. لاجمل ختک یکی از رهبران حزب عوامی پاکستان که از نزدیکان محمد داود خان بشمار میرود میگوید که محمد داود خان مخالف هر گونه مفکوره و تسلط خارجی ها بود.

او در چوکات يك افغانستان آزاد و مستقل طرفدار دوستی با اتحاد شوروی بود. او نمیخواست از نگاه نظامی یا سیاسی زیر تسلط اتحاد شوروی باشد. من به اطمینان میتوانم بگویم که او مخالف هر نوع تسلط مفکوری و سیاسی خارجی ها بود. او به تمام معنی طرفدار آبادی و آرامی افغانستان و استقلال کشورش بود. او در اواخر ریاست جمهوری اش به خارج سفر کرد، به ایران رفت و با پاکستان مذاکره نمود، اما هدفش این نبود که خود را به کشور دیگر وابسته سازد. او در راه يك افغانستان آزاد و مستقل و خوشحال و آباد میخواست با هر که ارتباط برقرار سازد.

در آخرین سالهای ریاست جمهوری محمد داود خان تلاش کرد تا با کشور های اسلامی روابط برقرار سازد و از نفوذ شوروی ها بکاهد. عبدالحمید مبارز میگوید که سفر وی به ایران و کشور های همسایه روی همین هدف استوار بود.

زمانیکه محمد داود خان به کشور های لیبیا، ایران، مصر و عربستان سعودی سفر کرد شخصیتهایی مانند سید وحید عبداللہ و قوی اللہ سمیعی نیز همراه او بودند. اسناد در باره سفر او موجود است و شایعات هم بود که گفته میشد کشور های ایران و عربستان سعودی کمک های فراوان را به او وعده نموده بودند در صورتیکه او بتواند از زیر نفوذ شوروی بدر آید.

به همین ترتیب گفته میشد که انور السادات، رئیس جمهور مصر، در مذاکرات با سردار محمد داود خان از کشاورین روسی صحبت نمود و به محمد داود خان عوامل بیرون کشیدند کشاورین از مصر را بیان کرد.

زمانیکه محمد داود خان این سفر را آغاز کرد روسها تکان خوردند و پروژه از بین بردن او را سریعتر ساختند. گفته میشود که در از بین بردن او حکومت بریژنیف مستقیماً دست داشت.

افغانستان کشوری بود که در سازمانهای بین المللی رول مهمی را بازی میکرد. عبدالرحمن پژواک نماینده افغانستان در سازمان ملل متحد سه بار به حیث رئیس عمومی اسمبلی ملل متحد تعیین گردید. او می گوید :

من سه بار ریاست اسمبلی ملل متحد را به عهده داشتم البته در يك سال، موضوع اول مسأله شرق میانه بود و موضوع دوم مسأله افریقا. لکن من هر سه بار گفتم که باید انتخابات صورت گیرد زیرا کشورم در ملل متحد از مسلمانان طرفداری میکند و در آنصورت اسرائیل اعتراض خواهد کرد زیرا ما طرفدار مسلمانان هستیم. در اثر پیشنهاد من انتخابات صورت گرفت در انتخابات بعد از شمردن رای باز هم بحیث رئیس انتخاب شدم.

به حکومت کشور نوشتم که مرا از نمایندگی افغانستان سبکدوش سازند تا بتوانم وظیفه ریاست اسمبلی ملل متحد را منحیث يك رئیس بیطرف به پیش ببرم. حکومت قبول کرد و مرحوم عبدالمجید خان را که در آنوقت سفیر افغانستان در واشنگتن بود به حیث نماینده افغانستان فرستاد و من تنها منحیث رئیس اسمبلی کار میکردم.

در همین سالها بود که جنگ سرد میان ابر قدرت ها آغاز گردید و کشور های بیطرف جنبش عدم انسلاک را تأسیس کردند. افغانستان یکی از کشور های موسس جنبش عدم انسلاک بود و در این راه سهم فعال گرفت.

بحیثی 'معروفی مامور بلند پایه وزارت خارجه درین باره میگوید :

البته دفتر ما با چنین مسایل سروکار داشت. کنفرانسهای کشور های بیطرف به هر سویه که بود توسط دفتر ما بررسی میگردد و از طرف دفتر ما در آنجا يك نماینده دائمی موظف گردیده بود. چون افغانستان یکی از کشور های موسس جنبش عدم انسلاک بود بناءً به کشور ما

توجه بیشتر میشد. خصوصاً زمانیکه جنگ سرد میان ابر قدرت ها جریان داشت.

اگر شما به یاد داشته باشید افغانستان تصمیم داشت تا کنفرانس کشور های عضو جنبش عدم انسلاک را در کابل دایر نماید اما در اثر کودتا این کنفرانس دایر نشد.

من مسئول برگزاری کنفرانس کشور های عدم انسلاک بودم و آخرین فعالیت من در چوکات شعبه ملل متحد وزارت خارجه همان تدویر کنفرانس بود. کار به بسیار خوبی به پیش میرفت اما در کشور کودتا شد. زمانیکه کودتا شد من مسئول بودم تا به کشور های عضو جنبش عدم انسلاک اطلاع بدهم که شرایط در کابل تغییر نموده است و باید محل کنفرانس به جای دیگر منتقل شود. در آن زمان رژیم از کیوبا خواهش نمود تا جلسه را برگزار نماید.

جای بسیار تأسف است جلسه ای که از اهمیت زیاد برخوردار بود در افغانستان دایر نشد و متأسفانه در اثر نامساعد بودن اوضاع آن موقع از دست ما رفت.

كودتای ثور

در سالهای اخیر جمهوری محمد داود روابط میان رئیس جمهور و حزب دیموکراتیک خلق افغانستان رو به تیره گی نهاده بود و در آن وقت حزب خلق و پرچم با هم اتحاد نمودند. در همین هنگام یکتن از رهبران حزب دیموکراتیک بنام میر اکبر خیبر در کابل ترور شد. سلیمان لایق که از دوستان نزدیک خیبر بود، میگوید :

در آن زمان هر دو فرکسیون حزب با هم یکجا شدند و در آن هنگام میر اکبر خیبر شهید شد. تشییع جنازه و فاتحه خیبر طی مراسم با شکوهی تجلیل شد که حکومت آن زمان تحمل آنرا نتوانسته بالای رهبران ما حمله کرد و آنها را زندانی ساخت که در عکس العمل آن یک قیام نظامی بوجود آمد. چون پایه های حکومت ضعیف شده بود و اعتماد مردم را از دست داده بود بناءً به زودی حکومت از پا در آمد. در آن قیام اکثر صاحب منصبان نظامی اشتراک داشتند که بنام خلقی یاد میشدند و از طرفداران تره کی صاحب بودند. اگر چه تعداد صاحب منصبان پرچمی زیاد و قوی هم بودند لکن به آنها قومانده نرسیده بود. بناءً آنها بطور ضمنی اشتراک نموده بودند و زمانیکه دیدند افسران خلقی قیام نموده اند در قشله ها و مراکز عسکری به آنها کمک کرده با ایشان یکجا شدند، لکن در حقیقت تره کی و حفیظ الله امین در بین خود به موافقه رسیده بودند و به افراد خویش دستور داده بودند.

چند تن از اعضای حزب دیموکراتیک خلق افغانستان به شمول نور محمد تره کی و بیک کارمل زندانی شدند اما حفیظ الله امین در خانه اش بود. خانم حفیظ الله امین میگوید که در همان شب عساکر حکومتی به منزل شان برای

تلاشی آمده بودند.

زمانیکه آنها زندانی شدند تلاشی به خانه ما آمد. ما در خواب بودیم که یکبار عبدالرحمن پدرش (حفیظ الله امین) را صدا زد که تلاشی آمده است و به دیوار ها بالا میشوند. ساعت يك شب بود که بیدار شدیم. او تعدادی از اسناد را همراه با شال خویش بمن داد و گفت از خانه بیرون شو، من شال را بالای سر خویش انداخته تعدادی از اسناد را با خود گرفتم چنانکه کسی آنرا در زیر شال نبیند. عساکر و صاحب منصبان به خانه و دیوار ها بالا شدند. از يك اتاق بر آمده به اتاق دیگر داخل شدم و در آنجا دخترانم را بیدار ساخته گفتم «پلند شوید که عساکر حکومتی برای تلاشی آمده اند» و برایشان گفتم که اسناد را در سینه هایتان بگیرید تا کس نفهمد زیرا در بین عساکر زنان نبود بناءً مردان ما را تلاشی نخواهند کرد. آنها تلاشی کردند، چند کتاب را با تفنگچه امین صاحب و چند روپیه پول با خود گرفتند بعداً گفتند که شما در خانه بوده میتوانید و اولاد های شما به مکتب رفته میتوانند. لیکن شما نمیتوانید از خانه بیرون بروید. در جیب امین صاحب يك خط بود آن خط را بیرون آورده به زودی پاره نمود. يك صاحب منصب فریاد زد که دست هایش را ولجك کنید. لکن امین صاحب آن خط را به زودی پاره نموده بود. عساکر در بیرون دروازه ایستادند و خانه را محاصره کردند.

امین صاحب گفت که لباس هایم را بشوی. آن وقت دو جوهره لباس داشت و دیگر نداشت و گفت «باید لباس هایم شسته شود زیرا اگر مرا به زندان بردند لباس هایم پاك باشد». من لباس هایش را شستم. فردای آن روز پسرم که اسمش خوازك بود و در هنگام حمله روسها کشته شد، در بیرون با سایر اطفال بازی میکرد. زمانیکه او در بیرون بود انجنیر ظریف نزدیک خانه ما آمده يك پسر هرد سال را پنج افغانی داد و برایش گفت که خوازك را صدا بزن. انجنیر ظریف توسط پسرم به داخل

خانه اطلاع رسانید. پسر من برای پدرم احوال فرستاده است. من گفتم برو پدرت را بگو. پدرش به خوازک گفت برو انجنیر ظریف را بگو که داخل بیاید اگر عساکر مانع شدند چند روبیه پول یا چیزی به آنها بدهد. انجنیر ظریف داخل آمد به تعقیب آن فقیر محمد فقیر آمد او را نیز گذاشتند که داخل بیاید. بعد برای پسرش عبدالرحمن گفت «برو ببین که آیا تره کی صاحب را زندانی نموده اند یا آزاد است». او بعداً اطلاع آورد که بلی زندانی شده است. بعداً او (حفیظ الله امین) زود زود چیزی نوشته کرده برای کسانیکه می آمدند داد. او نوشته میکرد که چطور انقلاب کنند. یعنی اینکه کی باید قوماندان باشد. این مسأله اینطور شود و آن آنطور. زمانیکه این اوراق را به انجنیر ظریف و فقیر محمد داد پسر من احوال آورد که گلاب زوی آمده است، در نزدیکی سیلو جایی را نشانی گفت که آنجا نشسته است و گفت او میگوید که با امین صاحب کار دارم. برای دیدن گلاب زوی عبدالرحمن را فرستاد و گفت به او بگو که اینجا آمده نمیتواند و به عبدالرحمن چیزی گفت و برایش دستور داد که در آنجا با گلاب زوی باشد. بعداً موتر آمد دست های امین صاحب را ولجک کرده به زندان بردند ولی به فضل خداوند همه چیز را نوشته کرده به اتمام رسانیده بود. زمانیکه امین صاحب را ولجک کردند اطفالم گریه و ناله و بد حال میکردند. من به ایشان گفتم که آرام باشید، همین کار شدنی بود و ما میفهمیدیم که همین کار می شود. شب گذشت، همین طور به خانه نشسته بودیم که آواز فیر شنیده شد و ما نمیدانستیم که چه اتفاق افتاده است و چه شده است. فردای آنروز اطفالم به مکتب رفتند. من هم غافل شدم تا به آنها بگویم که نروند. این ببری (پسر حفیظ الله امین) و اطفال دیگر همه خورد سال بودند. یکی شان صنف اول بود و دیگرش صنف دوم. من به دنبال شان رفتم تا آنها را بیاورم که از تانکها ترسند یا زخمی نه گردند. زمانیکه بر بخدمت دیدم که آنها بطرف خانه می آیند.

من برایشان گفتم که خوازم من به دنبالشما آمده‌ام تا نترسی. درین هنگام تانکی را دیدم که بالایش «خلق» نوشته شده بود. روز پنجشنبه هفت ثور ۱۳۵۷ هجری شمسی به ریاست محمد داود خان کابینه تشکیل جلسه داده بود.

پوهاند عبدالقیوم وردک وزیر سرحدات که در آن زمان عضو کابینه بود میگوید: روز پنجشنبه مجلس وزرا بود و روی قانون کار و کارگر بحث میکردند. من با سفیر شوروی در وزارت سرحدات ملاقات داشتم و روی بعضی مسایل با آنها صحبت میکردم. ملاقات ساعت ده صبح تمام شد و من به طرف ارگ رفتم. در ارگ مجلس دایر بود که تقریباً حوالی ساعت یازده کودتا شد. به جز از دو یا سه نفر وزیر باقی همه در ارگ بودیم و تا فردا آنجا ماندیم. جنگ زمینی جریان داشت و چند بمب به ارگ نیز فرود آمد. چند بار طیارات آمدند ولی بعداً اخطار دادند که ارگ را بصورت شدید بمباران خواهند کرد.

رادیو کابل و سایر نقاط کلیدی شهر کابل از طرف افسران خلقی تحت رهبری حفیظ الله امین اشغال گردید. مگر در اطراف ارگ هنوز هم مقاومت جریان داشت اما برای محمد داود خان کمک نرسید.

اسلم و پنججار قوماندان قوای زمینی از طرف حفیظ الله امین موظف گردید تا اعلامیه رادیویی ذیل را بخواند:

این اعلامیه را اسلم و پنججار قوماندان قوای زره‌دار بیان میکند:

برای بار اول در تاریخ بقایای ظلم و استبداد و سلطنت و قدرت خانوادہ نادری به پایان رسید. تمام قدرت دولتی کاملاً بدست و اختیار شورای انقلابی نظامی است.

هموطنان گرامی: دولت مردمی شما که در دست شورای انقلابی است اطلاع میدهد که هر شخص ضد انقلاب را که می‌خواهد از اوامر و هدایات شورای انقلابی سرپیچی کند گرفتار نموده به مراکز نظامی تسلیم کنید.

پوهاند قیوم وردک میگوید که در همان شب ایشان خواسته شد تا تسلیم شوند.

از ایشان (محمد داود و دیگران) خواسته شد تا خود را تسلیم کنند و قوماندان گارد آمده گفت، از هیچ طرف کمک نه رسیده است و خطر آن می‌رود که بمباران صورت گیرد. باز تصمیم گرفتند که خود را تسلیم کنند. داود خان به این امید بود که شاید از کدام طرف قوه برسد و این کودتا خنثی شود و این حمله عقیم گردد. لکن متأسفانه تا فردا نه بلکه تا شام انتظار کشیدند و از کدام طرف حمله صورت نگرفت و گارد مقاومت می‌کرد، به این امید که ممکن حملات دفع شود.

نعیم خان و دیگر اعضای خانواده و دختران و پسران شان همه در گلخانه جمع شده بودند. تقریباً در اطراف گلخانه جابجا شده بودند منته تا فردا در گلخانه بودم یعنی تا فردا هفت صبح در گلخانه با ایشان یکجا بودم. من بودم، عبدالاله بود، قدیر بود البته از وزیران.

مطلب شما اینست که شما تنها سه تن از وزیران تا فردا با ایشان بودید؟

تا یک زمان در آن اتاق که داود خان بود ما همه وزیران یکجا بودیم. نعیم خان جای دیگر رفت. فقط ما سه نفر یعنی من، عبدالاله و قدیر با داود خان ماندیم. من خودم با ایشان حرف نزدم فقط همین قدر گفتم که اگر می‌توانید خانواده خود را به جای دیگر انتقال بدهید بهتر است زیرا اینجا خطر زیاد است. آنها گفتند که همینجا محفوظ می‌باشد. لکن با صاحب جان خان قوماندان گارد و صاحب منصباتیکه نزد شان می‌آمدند زیاد حرف می‌زد. تصمیم گرفته شد که داود خان با یک تعداد از افراد خانواده شان بیرون بروند یعنی از ارگ خارج شوند و طرف دیگر بروند اما طرف مقابل از این فرصت استفاده کرد. تقریباً ساعت دو بود که یک تعداد افراد در مسجد موضع گرفته بودند و از آنجا فیر کردند. آنها دوباره وارد گلخانه شدند، در آنجا چند نفر بشمول عمر پسر داود خان و قدیر وزیر داخله زخمی شدند، چند دقیقه بعد عمر مرد. بعداً معلوم شد که آنها در گارد نفری داشتند. از جمله یکی هم عبدالحق علومی بود که بسیار با آنها نزدیک بود و بالای شان اعتماد میشد

لاکن در آن حمله او نیز کمین گرفته بود و فیر میکرد.

با گذشت شب قوای ارگ جمهوری تسلیم شد.

شهنواز تنی که در آن هنگام فرماندهان کوماندو و در جمله آن افرادی بود که در حمله سهم گرفته بودند، میگوید که رئیس جمهور داود خان تسلیم نشد و توسط کلاشینکوف فیر میکند.

افراد اشتراک‌کننده در انقلاب ثور به داود خان گفتند که تسلیم شود و اسلحه‌اش را به زمین بگذارد و خود را به فرمانده انقلاب ثور تسلیم کند، و ما شما را آنجا میبریم. این حرف را داود خان قبول نکرد. داود خان و افراد خانواده او حرف را قبول نکردند و توسط یک کلاشینکوف قاتکی جرمنی که با او بود فیر میکند. افراد اشتراک‌کننده در انقلاب ثور برای دفاع از جان خویش فیر کردند که در نتیجه داود خان با یک تعدا افراد کشته شد و امام‌الدین همراه چند تن دیگر زخمی گردید و دو یا سه تن از سربازان از بین رفتند.

اختلافات داخلی حزب خلق

حکومت و اعضای حزب تغییر حکومت را انقلاب ثور خواندند اما عزیز نعیم میگوید که آن يك کودتا بود که با همکاری قوای شوروی صورت گرفت.

زمانیکه کودتای ثور صورت گرفت من در خارج بودم. باز هم سلسله حوادث ثابت میسازد که این واقعه بدون مداخله شوروی ناممکن بود. کسانی که درین به اصطلاح انقلاب به قدرت رسیدند همه هواخواهان شناخته شده شوروی بودند.

يك و نیم ماه قبل از کودتای ثور من برای اجرای پاره ای از امور به کابل رفته بودم و آنوقت با مرحوم رئیس جمهور دیدم. و ایشان برایم گفتند که چنان اسنادی بدست آمده که نشان میدهد خلقی ها و پرچی ها ارتباط مستقیم با شوروی ها داشته خویش را به تمام معنی به آنها تسلیم نموده اند و این اسناد عنقریب به اطلاع مردم افغانستان رسانیده خواهد شد.

علاوه بر اینها يك تن از ماموران سازمان کی جی بی بنام ولادیمیر کوزسکین که به غرب پناهنده شده در مجله تایم طی مصاحبه ای گفته است که کمونیستان افغانستان در ماه اپریل با يك حالت پریشانی و مجبور روبرو بودند و با سفارت شوروی ارتباط میگرفتند و در نتیجه مسکو از کودتای آنها پشتیبانی کرد.

سلیمان لایق میگوید که این قیام نظامی يك ابتکار تازه نبود.

در زمان ما يك قیام نظامی شد. بعضی از رهبران ما مانند حفیظ الله امین میگفتند که این يك تجربه نو در انقلاب است و باید مردم جهان

ببایند و اینرا از نزدیک مطالعه کنند. در آن وقت شخصاً به این عقیده بودم که این يك ابتکار جدید نیست بلکه يك اقدام عسکری است. در نهایت تفاوت آن با سایر کودتا ها در این است که بعد از قیام، نظامیان قدرت را به يك حزب انتقال نمودند نه به گروهی از جنرالان نظامی. بناءً فقط يك اقدام نظامی یا کودتای نور مال بود. تا حال انسان نمیتواند دقیقاً حکم کند که آن اقدام بر اساس علمی و استندرد يك انقلاب استوار بود.

عبدالرحیم مندوخیل معاون حزب پشتونخواه عوامی ملی به این نظر است که آن يك اقدام مترقی بود.

آن يك تغییر کلی در افغانستان بود. يك تبدیلی و تغییر مترقی بود. يك تغییر جمهوری در افغانستان بود و اگر به اصطلاحی گفته شود آن يك جمهوری قوی یعنی جمهوری مردم افغانستان بود که در آن زمان استقلال و تمام دارایی بدست مردم افغانستان بود، جنگلات، ذخایر و همه خاک در دست افغانستان بود. کم از کم آنها اختیار داشتند که مردم خویش را ترقی بدهند. امروز هر کسی که علیه آن میجنگد اگر ریانی صاحب است یا حکمتیار صاحب یا سیاف صاحب در نتیجه همه شان می گویند که آزادی افغانستان و جمهوریت.

بعد از سقوط رئیس جمهور محمد داود خان اعضای بیروی سیاسی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان در وزارت دفاع گرد آمده بودند.

عبدالکریم میثاق عضو بیروی سیاسی میگوید :

آنجا بحث میشد که در آینده چه باید شود؟ چگونه حکومت و دولت را بسازیم؟ درین مباحثات اکثراً ترهکی، کارمل و قادر و وطنجار در يك اتاق جدا که اتاق خواب وزیر دفاع بود می نشستند و بحث میکردند. من به امین گفتم که جریان از چه قرار است که شما میروید و می آئید. شما باید بیروی سیاسی را در جریان بگذارید. او در جواب گفت که من صلاحیت ندارم، شما از ترهکی صاحب برسان کنید. من از ترهکی صاحب

پرسان کردم. او برایم گفت که قادر و دیگران میگویند که باید اختیارات بدست نظامیان باقی بماند و حزب باید به عقب نظامیان ایستاده شود. من جواب میگویم که نظامیان اعضای حزب هستند باید قدرت به حزب انتقال یابد. کارمل نیز با قادر سرگوشی کرده او را تحریک می نماید.

بعداً ما موضوع را جدی گرفتیم و گفتیم که باید موضوع در کمیته مرکزی مطرح شود و این حرف پذیرفته شد و جلسه کمیته مرکزی ترتیب یافت. تره‌کی صاحب یک بیانیه احساساتی داده گفت که نظامیان اعضای حزب هستند، این موضوع هیچ مطرح نیست، باید قدرت به دست حزب باشد. در آن زمان وطنجار که قدرت کامل داشت همراه با اعضای کمیته مرکزی حرف های تره‌کی را تأیید کرد و فیصله شد که شورای نظامی لغو و شورای ملکی انقلابی تشکیل شود و در این رابطه اعلامیه رادیویی نیز به نشر رسید.

بعداً بر سر تعیین وزرا و حکومت مخالفت آغاز گردید. کارمل علاوه بر معاونیت صدارت، معاونیت شورای انقلابی و وزارت خارجه را نیز میخواست و وزارت داخله را برای نور احمد نور تقاضا میکرد.

حفیظ الله امین وزارت خارجه را برای خویش میخواست. لکن در آخر فیصله شد که نور محمد تره‌کی رئیس جمهور، بیرک کارمل معاون صدر اعظم و حفیظ الله وزیر خارجه باشد و وزارت داخله به نور احمد نور رسید.

همزمان با تشکیل حکومت رئیس جمهور نور محمد تره‌کی راجع به خطوط اساسی دولت خویش و روابط آن با اتحاد شوروی سخنرانی کرده گفت :

تحکیم مناسبات همه جانبه، انکشاف و توسعه با کشور بزرگ شمالی اتحاد شوروی.

حکومت متحد تحت رهبری نور محمد تره‌کی زیاد دوام نکرد و بسیار زود اختلاف

شدید شد.

سلیمان لایق مسئولیت اختلافات را بدوش ببرک کارمل و نور محمد تره‌کی انداخته میگوید :

شما میدانید که در آن زمان حکومت در دست حزب بود و من عضو کمیته مرکزی حزب بودم. اساس مسأله فقط همین بود که بین تره‌کی صاحب و کارمل صاحب مخاصمت های قدیمی دوباره آغاز گردید و کارمل صاحب از طرف تره‌کی صاحب با عده ای از رهبران پرچمی به حیث سفیر به کشور های خارجی مقرر شد. طبیعی است که من آنجا ماندم من کدام موضعگیری خلقی یا پرچمی نداشتم و زمانیکه حزب یکجا شد تا حال در فرکسیون ها و اختلافات با ایشان نبودم. من شرم بزرگ می دانستم که بخاطر رسیدن به قدرت درین بازی ها علاقه بگیرم. لکن انجا فکر میشد که من پرچمی هستم، شاید به پرچمی ها علاقه مند باشم، بناءً زمانیکه تصفیه کاری پرچمی ها آغاز گردید من هم از وزارت برطرف شدم.

صدر اعظم سابق سلطان علی کشتمند نیز زندانی گردید و محکوم به اعدام شد. او درین باره میگوید :

خلقی ها میخواستند به تنهایی حکومت کنند و پرچمی ها را دور نمایند. چون من پرچمی بودم بناءً زندانی شدم. دلیل دیگر این بود که من عضو بیروی سیاسی بودم و در حزب نفوذ زیاد داشتم و از پشتیبانی مردم برخوردار بودم. متأسفانه در جامعه ما مسایل نژادی و زبانی نیز رول دارد و میتواند نقش بازی کند.

دوبار از طرف محاکم نام نهاد به اعدام محکوم شدم و مرا چنان شکنجه دادند که حتی تصور آن برای دیگران مشکل است.

عبدالرشید جلیلی عضو حزب خلق و رهبر زراعت این مسئولیت را به دوش پرچمی ها می اندازد و میگوید که پرچمی ها برای اخذ قدرت دست به جنگ و کودتا

میزدند.

جنگ بالای چوکی ها بود و از طرف دیگر کودتا نمودن آغاز یافت. علیه دولت کودتا برنامه ریزی شد، البته درین مسایل اتحاد شوروی نیز دخالت داشت. زیرا آنها در اول نمیخواستند تا ما به قدرت برسیم و زمانیکه ما به قدرت رسیدیم از همان اول اتحاد شوروی به دسیسه سازی آغاز کرد. یکی از دسایس این بود که باید کودتا شود. کودتا کشف شد و بعد از آن اختلافات میان جناح های خلقی و پرچمی واقعاً شدید گردید. بعداً تصمیم گرفته شد که پرچمی ها از پُست های کلیدی دور شوند. شما طوریکه در اخبار نیز خواندید، کشتمند اعتراف نموده بود که در کودتا اشتراک داشت و او به خط خودش نوشته بود که میخواست کودتا کند. آواز او ثبت شده بود و شواهد وجود دارد که کودتا میکرد.

اجمل ختک میگوید که علاوه بر اختلافات مردم افغانستان ذهناً برای تغییرات آمادگی نداشتند.

افغانستان (افغانها) يك مزاج خاص دارند و دارای يك روح ملی خاص میباشد و آن عبارت از استقلال است و يك عنعنه تاریخی دارند که آن عبارت از اسلام است. علاوه برین سه چیز هر مفکوره که از خارج بیاید مردم افغانستان آنرا قبول کرده نمیتوانند. اینرا که انقلاب ثور میگویند يك نوع مفکوره خارجی را با خود آورد و میخواست به زور بالای افغانها بقبولاند.

سه روز بعد از انقلاب به دیدار تره کی صاحب رقتم، او از جایش برخاسته بیست قدم به استقبال آمد. او دوست من بود، بزرگ من بود. زمانیکه با او نشستم برایش گفتم که این انقلاب توسط اسلحه بیان آمده است، سیاست این انقلاب را بیان نیاورده بناءً کامیابی این انقلاب را پیشبینی کرده نمیتوانم. او برایش گفت که شما حرف از عدم تشدد میزنید. به همین ترتیب زمانیکه پانجا خان (خان عبدالغفار خان) آمد

پاچا خان برایش گفت «بین، اینکه خودت در اینجا نشسته ای و حکومت را به دست گرفته ای و اینکه چطور آمده ای آنرا بحث نمی‌کنم لاکن برایت می‌گویم اگر افغانها را به زور به جنت ببری با تو نمی‌روند و اگر به رضا به دوزخ هم رهنمایی شان کنی خواهند رفت». او برایش گفت که تمام وزیران و کسانی را که انقلاب نموده اند اینجا بیاور تا با ایشان حرف بزنم. او روز دیگر تمام وزیران را خواست.

پاچا خان برایشان گفت «پسرانم مست این نباشید که شما انقلاب کرده اید. امروز شما جنرالان و وزیران هستید، بروید مردم را تفهیم کنید زیرا مردم روز بروز از شما آزرده می‌شوند».

مطلب من اینست که انقلابی را که اینها آنرا انقلاب ثور می‌گویند مفکوره ای بود که از خارج آمده بود و افغانستان بطور بنیادی برای آن گونه انقلاب آمادگی نداشت و بالاخره این حرف ثابت هم شد که آمادگی نداشتند.

اصلاحات ارضی

زمانیکه حزب خلق به قدرت رسید به صدور فرامین آغاز کرد. عبدالکریم میثاق که وزیر مالیه بود، میگوید که چنان فرامین در تاریخ افغانستان بی مثال اند.

شاید در تاریخ افغانستان آن فرامین بی مثال باشند. فرمانی که در آن حقوق زن و مرد مساوی اعلان شد در آن فرمان به اساس حکم شریعت محمدی (ص) مهر زن سیصد افغانی تعیین گردید. ما ملاها را خواسته یکجا کردیم و آنها فتوی صادر کردند و مهر زن سیصد افغانی تعیین گردید. فرمان دیگر در باره سود بود که در آن فرمان سودخوری منع شده بود. بطور مثال شخصی مبلغ هزار افغانی را به سود داده بود و در مدت سی سال از آن مبلغ سود میگرفت و در اخیر ده برابر پول اصلی را دریافت نموده بود بناءً پول اصلی قرض بخشیده شد. یا اینکه اصلاحات ارضی طوری بود که هرکه بالای زمین کار میکرد زمین مال او بود.

در اکثر ساحات افغانستان زمین کم و مالکان بالای آن کار می کردند لکن در ولایات غربی افغانستان مسأله طور دیگر بود. نعیم فراهی صاحب زمین های وسیع در بالا بلوک است و اصلاحات ارضی را به این شکل قبول نداشته میگوید :

بدترین کاری که اینها آغاز کردند همان اصلاحات ارضی بود. اصلاحات ارضی در زمان داود خان نیز آغاز شده بود و آن طوری بود که از شخصی که زمین زیاد داشت زمین را گرفته به شخصی بی زمین میدادند و پول زمین را از آن در مدت بیست و پنج سال بطور اقساط

حصول می‌کردند و به مالک زمین بطور قسط می‌پرداختند. او هم اصلاحات را شروع نموده بود ولی اصلاحات اینها طوری بود که اول صاحب زمین را به مکتب ابتدائیه یا غیر ابتدائیه خواسته شاگردان را جمع می‌کردند و به ریش سفیدان لعنت و مرگ می‌گفتند و آنها را به نام فیودال و زمیندار دشنام میدادند و بعضی را زندانی می‌ساختند و یک تعداد را از خانه هایشان کشیده به گلوله می‌بستند و زمین‌های شانرا گرفته به مردم می‌بخشیدند. چنانکه اکثر مردم زمین نگرفتند. صرف کسانی که با آنها همکاری داشتند و در کمیته هایشان کار می‌کردند به آنها زمین تقسیم شد. لکن بدبختانه آنها نه قلبه گاو داشتند و نه تراکتور و نه کود کیمیایی و نه تخم بزری. بناءً زمین‌های شان بی‌حاصل باقی ماند. این يك برنامه بسیار بدبخت بود که نه به مفاد آنها بود و نه به مفاد افغانها تمام شد.

عبدالرشید جلیلی که وزیر اصلاحات اراضی بود می‌گوید که این اصلاحات بنا بر يك ضرورت روی دست گرفته شده بود اما در اثر بد بینی مشاورین شوروی با مشکلات و موانع روبرو گردید.

در آن وقت چنان فکر میشد که اصلاحات ارضی باید مطابق خواسته‌ها و ضروریات تطبیق شود. سی جریب از زمین درجه اول برای صاحب زمین واگذار می‌گردید و برای اشخاص بی زمین پنج جریب زمین داده میشد. ما می‌دانیم که در افغانستان مردم زمین نداشتند و زمانیکه پنج جریب زمین درجه اول به يك خانواده داده میشد آن خانواده کم زمین گفته نمیشد.

بعض مردم می‌گفتند که راه پیشرفت گرفته میشود. لکن این کوپراتیف‌های برای همین مقاصد بودند. باز هم درین قسمت مشاورین دست داشتند. طبعاً ما حالا قضاوت میکنیم که امکان دارد نیت‌های آنان طوریکه قبلاً گفتم خوب نبود و بی اندازه بد بین نیز شده بودند. ما امروز میتوانیم قضاوت کنیم که لایم نبود تا اصلاحات ارضی به

زودی روی دست گرفته شود و اگر میشد باید شرایط به خوبی ارزیابی میگردد و بعد از آن اصلاحات ارضی صورت میگرفت. با وجود آنهم در آن سال که اصلاحات ارضی تطبیق شد حاصلات کم نبود. حاصلات زمین زیاد بود اگرچه تراکتور و کود کیمیاوی نیز توزیع گردید ولی حوادث بعدی نشان داد که برای اینکار عجله صورت گرفت. خصوصاً در کار های بزرگ باید اول تمام جوانب سنجیده میشد بعداً اقدام صورت میگرفت.

در آن وقت مشکلات دیگر نیز وجود داشت.

عبدالرحیم هاتف میگوید که در افغانستان سروی اساسی صورت نگرفته بود :

اصلا حرف در اینجاست که در افغانستان سروی کامل ارضی موجود نبود. تقسیم آب و تعیین زمین مانند بالای آب، زیر آب، سردانه و آخر دانه این مسایل بطور عادلانه صورت نه گرفته بود. بناءً اول لازم بود تا سروی مکمل زمین صورت گیرد و اندازه آب آن معلوم میشد و از طرف دیگر عواید سالانه يك دهقان سنجیده میشد و ارزیابی میگردد که زندگی وی با مقدار عایدی که سالانه اخذ میکند در چه سطح است؟ آیا او با همان عواید زندگی میتواند یا نه؟ بعضاً اتفاق افتاده که عواید يك دهقان از زمین خودش کمتر از سهمیه ای بود که او بنام جریبانه دریافت میکرد. یعنی این عواید که از پنج یا اظافه تر از آن تا سی جریب زمین بدست می آورد به مراتب کمتر از آن مقداری بود که او قبلاً دریافت میکرد.

عامل دیگر آن بود که مردم به این عقیده اند که جنس کسی را بدون پرداخت پول تصاحب شدن حرام میباشد بنا برین مسایل اصلاحات ارضی موفقانه نبود.

علاوتاً در افغانستان مزد دهقانان بلند بود. زیرا کار زیاد پیدا میشد و مردم غریب کار ما به کشور های خلیج فارس و ایران برای کار میرفتند و عموماً در آن کشور ها به کار های سود مشغول بودند. بناءً اهمیت

دهقان در کشور بسیار زیاد شده بود و عاید سالانه آنها خصوصاً در ولایات غربی که زمین های وسیع وجود دارد عموماً يك بر ششم ، يك بر پنجم ، يك بر چهارم حق نصف حاصلات می بود که به مراتب بیشتر از آن حاصلات بود که از پنج جریب زمین یا معادل آن الی سی جریب بدست می آورد. بنابراین مسایل آن برنامه که آنها اصلاحات اراضی برایش میگفتند موفق نشد.

بنابر مشکلات و دشواری هایی که در بعض مناطق ایجاد شد زمین توزیع نگردید. نعیم فراهی میگوید که دهقانان او حاضر نشدند تا صاحب زمین شوند.

زمین های ما تقسیم نشد بخاطریکه زمین های زیاد داشتیم و از زمان عبدالرحمن خان تا حال مالیه می پرداختیم و اسناد آن نزد ما بود و از طرف دیگر به دهقانان خویش کمک میکردیم. بطور مثال در تمام افغانستان يك چهارم حصه حاصلات به دهقانان داده میشد در حالیکه ما سه حصه حاصلات را می گرفتیم و حصه چهارم آنرا به دهقانان می دادیم. [؟]

ما بالای زمین های خویش تجارت نمیکردیم بلکه آنرا به استفاده قوم بکار میبردیم. بناءً کسی حاضر نشد تا زمین های ما را بگیرد و تا آخر باقی ماند. پس از آن بخاطر ضدیت مبنی بر اینکه زمین های ما توزیع نگردید آنها تمام بند های آب و جوی های زمین های ما را خراب کرده هموار ساختند تا کسی از آنها استفاده ننماید.

در اصلاحات اراضی خساره سنگینی به مالکان زمین ها وارد آمد. عبدالرحیم هاتف میگوید :

اکثر زمینهای افغانستان بنام نیاکان شان یاد میشد و کسی آنرا تقسیم ننموده بود و ورثه آنها با هم ترکه نکرده بودند و حد بخشی نشده بود و به همان نام مالیه تحویل میکردند. با وجودیکه سه یا چهار نسل قبل ان اشخاص مرده بودند. اگر اصلاحات اراضی به اسم همان شخص در نظر گرفته میشد معنی آنرا داشت که به حقوق چند خانواده ظلم میشد. اگر

آن زمین ها در بین اعضای خانواده تقسیم میشد شاید حتی کفایت آنها را نمیکرد چه رسد به دیگران.

در اصلاحات اراضی داود خان يك شیوه آن بود که سطح اصلاحات ارضی را بلند انتخاب نموده بودند و مسأله دوم آن بود که مالیه زمین ها مانند مالیه ای که در تجارت معمول است گرفته می شد. یعنی مالیه مثرقی بود و بخاطر همان مالیه بود که زمینداران هر چه زود تر زمین های شانرا ترکه نمودند یا اینکه حاضر بودند تا زمین های شان توزیع گردد و از دادن مالیه فارغ گردند. مگر این دولت انقلابی که رویکار آمد فرصت مطالعه را پیدا نکرد و بسیار به عجله فرمان صادر کرد که باید اصلاحات اراضی صورت گیرد. شما بیاد دارید که تره‌کی صاحب گفت : «مردم زمین های شانرا توسط لنگی هایشان خط اندازی میکنند» شما میتوانید قیاس کنید هرگاه تقسیم اراضی توسط لنگی صورت گیرد معنی آن اینست که این پلان به بسیار عجله روی دست گرفته شده بود. من بیاد دارم جنازه اولین کسی را که در جنگ علیه حکومت کشته شده بود به قندهار آوردند. از جیب آن شخص قباله زمین بر آمد که از طرف حکومت به وی داده شده بود. و الی آن زمان به بسیار دقت و تعجب نگاه میکرد و می پرسید که چطور شده میتواند شخصی را که ما به او زمین دادیم علیه ما می جنگد؟

مسأله اینجاست که مطالعه همه جانبه صورت نگرفته بود و به این مناسبت برنامه ناکام شد.

جهاد و مقاومت

نور محمد تره کی راجع به مخالفین حکومت سخنرانی نموده گناه را بر دوش آنان انداخته بود.

دشمنان انقلاب ما این اتهام را وارد میکنند که ما خانه ها و جایداد آنها را ضبط میکنیم. حتی آنها میگویند که لباس های شانرا از تن ایشان بیرون میکشیم. من در اینجا اعلان میکنم که به جایداد شخصی هیچ کس چشم بد ندوخته ایم و نه جایداد کس را ضبط کرده ایم البته دشمنان مردم ما از این امر مستثنی اند. ایترایا باید به تکرار بگویم که زیر بیرق پر افتخار سرخ رنگ افغانستان اتحاد تمام ملیت ها با در نظر داشت خصوصیت های گوناگون و موقف طبقاتی متفاوت ایشان تأمین میشود.

من به قوای مسلح خلقی و پولیس خلقی خویش امر نموده ام تا با آن عناصر ضد انقلاب که خلاف مردم زحمتکش افغانستان عمل میکنند و منافع آنها را در خطر می اندازند با قاطعیت مبارزه کنند. من به این نکته پافشاری میکنم که تمام آن هموطنان ما که وطنپرستانه عمل میکنند و در راه انقلاب خلقی ما مزاحمت نمی نمایند مصونیت کامل دارند و یک تار مو هم کسی به آنها ضرر رسانیده نمیتواند و این گونه هموطنان از تمام حقوق مدنی و حقوق خلقی خویش برخوردار می باشند. من این نکته را با صراحت بیان میکنم که حزب و دولت خلقی ما برای عملی کردن خطوط اساسی خویش مبارزه همه جانبه مینماید و با اقدامات مخلصانه و قاطع خویش امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی

مردم افغانستان را به اساس دیموکراسی بصورت بسیار خوب به پیش می برد.

ما جامعه خویش را آنطور به زودی و اساسی آباد میکنیم که کسی گمان نتواند و نه تنها نسل قدیم ما به آن حیران میشود بلکه تمام منطقه و جهان به آن حیران خواهند شد.

اینرا باید بگویم که اگر دوست است یا دشمن بخاطر انقلاب کبیر شور ما انگشت به دهن گرفته است.

واقعاً اوضاع افغانستان نه تنها کشور های منطقه بلکه کشور های قدرتمند را نیز حیران ساخته است. جنگ هایی که آغاز شد تا حال ادامه دارد.

حضرت پیر ابوبکر مشهور به آغا جان میگوید که ترتیبات جهاد را برای بار اول او روی دست گرفت :

زمانیکه تره کی حکومت را بدست گرفت من بعضی اشخاص از جمله خواجه محمد خان پسر عبدالعزیز خان و وکیل احمد جان و اشخاص مانند آنها را گفتم لاکن هیچ کس آماده نشد تا ما جهاد کنیم. آخر شخصی کوچی بنام بوستان را که چند خانواده با او همراه بودند گفتم او برابم گفت که آغا جان اگر ما را به جهاد می فرستی باید از حضرت صاحب فتوی بگیری. من در آخرین روز های نور محمد تره کی به دیره غازی خان رفتم، زمستان را در دیره غازی خان سپری کردیم و از آنجا به کراچی رفتم. در آنجا از پدر حضرت صاحب فتوی گرفتیم. چون او مریض بود بناءً خودش نوشته نمیتوانست، در مقابل صد یا یکصدو پنجاه نفر اعلان جهاد را نمود و مرا گفت که سر و مال خویش را در راه جهاد مصرف کن.

جهاد شروع شد و من با مولوی سید احمد، کامران و اینجا به حضرت صبغت الله مجددی کمک کردم و برای آنها دفاتر باز کردیم. صبغت الله مجددی از من کمک خواست. او را در پشاور برای پیدا نمودن مکان و جا کمک کردم تا بلخ فرجه جهاد شروع شد. جهاد آهسته

آهسته آغاز گردید و حکومت پاکستان نیز به آنها کمک کرد و ارسال اسلحه را آغاز نمودند.

عده ای از اینها نزد من آمده گفتند که آغا جان يك مقدار پول بما کمک کن تا از بازار اسلحه بخریم. در منطقه اپوزی عده از افسران اسلحه می فروختند و من پول زیاد آوردم و برای آنها دفتر باز نمودم بعداً ملا نقیب الله، ملا عبدالباری و محب الله اخوند زاده از طرف ملاها نزد من آمده گفتند حالا چه کنیم. من در منطقه سنزوی به آنها برنامه ترتیب دادم. همزمان برای آنها و برای مردم خویش گفتم بروند در منطقه با دینه جهاد را آغاز کنند. رهبران آنها یکی محمد اکبر و دیگری طالب العلم موسی کلیم بود که هر دوی آنها شهید شدند، آنها اعلی جرگه ولایت قلات را گرفتند بعداً منطقه درخت یحیی را تسخیر نمودند و بعداً تمام تهانه ها الی قلات را یکایک تسلیم کردند و بعداً جهاد چنان شعله ور گردید که فرماندان عبدالرزاق که همراهی موسی کلیم و محمد اکبر خان جهاد میکرد و رهبر شان حافظ صاحب و ملا شرین بود به قندهار رفتند و افراد موسی کلیم و محمد اکبر در قلات ماندند.

گفته میشود که قیام ها در ولایت کتر، بدخشان، هلمند، هرات و سایر نقاط کشور آغاز شد و این مخالفت ها در اکثر نقاط جریان داشت. پوهاند داکتر جاوید که در این هنگام در پوهنتون کابل بود می گوید که مخالفت ها رو به افزونی نهاده بود.

درین هنگام مخالفت با چپ گرایی و حکومت در میان استادان و محصلان رو به افزایش نهاده بود و در هر جا و در برابر هر اقدام عکس العمل نشان داده میشد. مثلاً در صنوف از استادان حزبی پرسش های مغلق پیهم پرسیده میشد، در تخته های درسی و دیوار ها چنان شعار های نوشته میشد که نشان دهنده مخالفت با حکومت بود و گاهگاهی کاریکاتور ها نیز رسامی میگودید.

محصلان زیادی از طرف سازمان اولین پوهنتون کابل زندانی و عده

زیادی کشته شدند. در زمان ریاست طاهر عالمی که رئیس فاکولته ادبیات بود عده زیاد استادان کشته شدند که در میان آنها استاد ناصری و دکتور شجاعی شامل بودند.

پوهاند علی محمد زهما استاد تاریخ نخست از پوهنتون تبدیل و بعداً به زندان افکنده شد.

مکتوب به اکادمی رفت و من در آنجا مقرر شدم. هیچ خبر نداشتم و يك ماه معاش گرفتم. در ماه دیگر پانزده روز کار نموده بودم معاش آن ماه من نیز باقی مانده بود، ماه آخر نشد که مرا به خاد بردند. در آنجا شخصی بنام عزیز که خواهر زاده سروری بود صبح همان روز در حالیکه لباس سرمه یی رنگ و بوت های براق بتن داشت آمد، چای مینوشید. بعداً مرا برق دادند و فحش و ناسزا گفتند و وقتی که بر آمدم گفت برو و با لگد به کمرم زد که تا حال شکسته باقی مانده است.

— یعنی اینکه استخوان کمر تان را شکستاندند؟

— نه مهره آخر ستون فقرات را. بعداً مرا خارج ساخته در يك اتاق انداختند. بعد از ظهر سروری مرا خواست. من او را نشناختم. او يك شخص چهار شانه بود دارای شکم بزرگ و نکتایی او شکل قوس مانند را اختیار نموده بود. دو یا سه نفر ایستاده بودند، آنها گفتند که این با اشارار یکجا مییابد و به آنها هدایت میدهد. من برایشان گفتم «والله اگر هیچ چیز به آنها داده باشم والله اگر اشارار مشرار را بشناسم» آنها با مشت مرا زدند و آنطور زیر لت و کوب گرفتند که اندازه ندارد و بعداً گفتند بروی چوکی بنشین. زمانیکه به چوکی نشستم آنها به دو انگشتم برق را وصل کردند و برق دادند. باز خبر نشدم که چه گذشت زیرا روز گذشته آنطور که گفتم گذشت و امروز برق داده بودند بعداً فردای آنروز تحقیقات شروع شد. ساعات هشت و نیم یا نه بود، بصورت دقیق برایم معلوم نبود که ساعت چند بود. در اتاق دیگر روسها نشسته بودند آنطور معلوم میشد که سخنان www.ketabton.com از فارسی ترجمه میشد آنها به

روسی ترجمه میکردند بعداً از ترجمه آنها چیزی می پرسیدند بعداً آنها به فارسی می آوردند و پرسش میکردند. این تحقیقات وقت زیاد گرفت تا صبح شد. من چند روز را گذشتاندم و از آنجا مرا به بلاک دوم آوردند تا زمانی که پرچمی ها رویکار شدند من آنجا بودم.

اگر چه در اکثر کشور ها با زندانیان سیاسی رویه انسانی میشود ولی عبدالاحد کرزی میگوید که نزد حکومت کابل این مسأله مطرح نبود.

زندانیان سیاسی با زندانیان عادی فرق داشتند. زندانیان سیاسی زیادتر شکنجه میشدند و تکلیف زیادتر را تحمل میکردند. اگر شخصی سیاسی بود یا ریش سفید نزد کمونستان ارزشی نداشت. آنها هر چه از دست شان ساخته میشد دریغ نمیکردند. بطور مثال در زندان پلچرخی دو ریش سفید زندانی بودند. عمر هر دوی شان حدود هشتاد سال بود آنها با هم در يك اتاق بودند. برای یکی از آنها از خانواده او بکس لباس آمد. زمانی که هر پانزده روز از خانواده های زندانیان اطلاع می آمد و یا لباس می آوردند سایر زندانیان به آنها تبریک میگفتند و چشم روشنی میدادند. روزی برای ریش سفید لباس آوردند و زمانی که به اتاق برگشت ریش سفید دیگر را گفت که از خانواده ات لباس آورده اند برو آنها را تسلیم شو. زمانی که ریش سفید دومی به عسکر گفت که از خانواده ام لباس آورده اند میخواهم آنها را تسلیم شوم عسکر پرسید که ترا کی ازین مسأله اطلاع داده است؟ او گفت: «ریش سفید دیگر».

ریش سفید اولی را خواسته پرسیدند که چرا به آن ریش سفید گفته ای که از خانواده ات اطلاع آمد؟ ریش سفید گفت «برای اینکه او رفیق من است و نخواستم شما برای پالیدن او سرگردان شوید و از يك اتاق به اتاق دیگر به دنبال او بروید» هر دو ریش سفید را زیر لث و کوب گرفتند و آنقدر زدند که از مرگشان چیزی باقی نمانده بود. در آنروز همه زندانیان گریه میکردند و این قصه به يك داستان درین زندانیان تبدیل شده بود.

سقوط نور محمد تره کی

بعد از برکناری بېرک کارمل، حفیظ الله امین منحيث صدر اعظم افغانستان تعیین گردید. روابط او با نور محمد تره کی بسیار دوستانه و نزدیک بود لکن این روابط خوب زیاد دوام نکرد و نور محمد تره کی بالای حفیظ الله امین مشکوک شد و گمان میکرد که او میخواهد نفوذش را زیادتر ساخته وی را تحت الشعاع قرار دهد. با وجود آنهم مخالفت های علنی نبود.

خیال محمد کتوازی وزیر اطلاعات و کلتور با نور محمد تره کی به کنفرانس کشور های غیر منسلک منعقدہ هاوانا همراه بود. او می گوید:

در جریان سفر تره کی صاحب بمن گفت که این چه حال است در حزب چه می گذرد؟ من گفتم آرامی است. او پرسید «مگر مسأله را احساس نمیکنی؟» من گفتم کدام چیزی موجود نیست. موضوع آنطور علنی هم نبود و بین این هر دو ظاهراً تفاهم خوب موجود بود اما تمام مسایل در خفا جریان داشت و مخفی بود. زمانیکه به هاوانا رفتیم در آنجا او (نور محمد تره کی) به تشویش بود اما چیزی نمیگفت فقط برایم گفت که کار های حزب را رها نموده ای اینبار زمانیکه به کابل رفتی کار کمیته شهری را به دوش بگیر. در آنوقت منشی کمیته شهری اسدالله امین بود. باز برایم گفت اینبار که رفتیم ترا منحيث منشی کمیته شهری مقرر میکنم، این يك چوکی مهم است. زمانیکه برگشتیم دو روز بعد زد و خورد صورت گرفت و او از بین رفت.

نور محمد تره کی زمان برگشت از کیوبا در مسکو توقف نمود.

گفته میشود که در آنجا با بېرک کارمل و بریژنف ملاقات کرد. در ملاقات ها نور-

- محمد تره کی تنها بود و اینطور شایعه شد که راجع به برکناری حفیظ الله امین و آمدن بیرک کارمل بحث شده بود.

در همین هنگام نور محمد تره کی با محلصین افغانی مقیم اتحاد شوروی دیدار و در مجمع آنها سخنرانی کرد. در آن سخنرانی نور محمد تره کی به حفیظ الله امین بطور مستقیم اشاره نمود.

خیال محمد کتوازی وزیر اطلاعات و کلتور میگوید :

مثلاً زمانیکه او حرف میزد من با او بودم. در آنجا راجع به اختلافات چیزی نگفت اما يك حرف زد و گفت که قهرمان انقلاب ثور يك نفر نیست بلکه چندین نفر هستند و بسیار قهرمان دارد.

باز هم کسی این حرف را ندانست که مقصد ازین حرف ها چیست. زمانیکه با بریژنف ملاقات کرد در آنوقت نیز کسی با او نبود و وقتی فردای آنروز عکس هایشان نشر شد در عکس تنها او بود و در سه عکس دیگر سه تن از رهبران شوروی بودند.

دوست (شاه محمد دوست) که معاون وزارت خارجه آن زمان بود، گفت :

از نگاه پروتوکول این عکس مناسب نیست، ایکاش درین عکس ها داکتر شاه ولی یا کتوازی یا کسی دیگر دیده میشد. باز گفت خیر است، پروا ندارد این يك ملاقات بود.

نور محمد تره کی به کابل رسید و بالای حفیظ الله امین مشکوک بود. به مجرد رسیدن او بکابل طرفداران او از وزارت خانه ها برطرف شدند. عبدالکریم میثاق وزیر مالیه آنزمان که عضو بیروی سیاسی بود، می گوید که اسد الله امین برای بحث روی همین مسأله به منزل او آمده بود.

نزدیک شام بود که اسدالله امین به خانه ما آمد و گفت که امین صاحب میخواهد اسلم وطنجار، سید محمد گلاب زوی، شیر جان مزدوریار و اسدالله سروری را بخاطر فساد اخلاقی شان از کابینه اخراج کند اما تره کی صاحب موافقه ندارد که آنها برطرف شوند. امین صاحب میخواهد که اعلان برکناری آنها امشب از طریق رادیو اعلان شود. من پرسیدم که این خبر چطور اعلان میشود؟ اسدالله امین در جواب گفت : «در

اثر پیشنهاد صدر اعظم و منظوری رئیس شورای انقلاب این چهار شخص از کابینه برکنار و به عوض آنها اشخاص دیگر مقرر خواهند شد» می گفتم که تره کی صاحب موافقه دارد؟ او گفت: «نه». جواب دادم: در حقیقت شما کودتا میکنید زیرا رئیس شورای انقلابی زنده است و شما میگیرید به موافقه او این کار صورت گرفته است. اسدالله امین در جواب گفت چاره ای جز این نیست. زیرا از این چهار نفر مردم زیاد شکایت دارند. اسدالله امین اینرا هم گفت که این چهار نفر همین حالا به سفارت شوروی رفته اند و امین صاحب خواست با آنها حرف بزند ولی آنها به سفارت پناه برده اند. زمانیکه شب به رادیو گوش دادیم خبر برطرفی آنها را شنیدیم.

خیال محمد کتوازی وزیر اطلاعات و کلتور میگوید که این خبر را بدون اطلاع من عبدالرشید جلیلی برای نشر به استدیو ها آورده بود.

دو یا سه دقیقه به ساعت هفت باقیمانده بود که برایم از ریاست تلویزیون تلفون آمد. من در وزارت بودم و برایم گفتند که اینجا یک وزیر آمده و با خود یک خبر را برای نشر آورده است و میخواهد آن خبر نشر شود. به ساعت هفت چند دقیقه مانده بود زیرا اخبار تلویزیون ساعت هفت آغاز می شد و میخواستند اخبار ساعت هفت همان خبر را به نشر برسانند. من به آنها تلفون کردم لیکن با کسی مواجه نشدم، آنها معذرت خواستند. بعد از آن نظامیانی که برای حفاظت رادیو تلویزیون موظف شده بودند برایم تلفون کرده گفتند که چند تانک در اطراف رادیو تلویزیون جابجا شده است. در عین زمان گفتند که امروز برای کتوازی آمدن در رادیو تلویزیون اجازه نیست، با وجودیکه وزیر اطلاعات و کلتور بودم و گفتند برای اینکه نزد مامورین سبک نشوی ما مجبوریم امر را اطاعت کنیم بناءً باید اینطرف نیایی چون تو رفیق ما هستی و به تو احترام داریم. فقط اینرا میگوئیم که امروز اینطرف نیا.

من به مطلب پی بردم و گفتم حتماً یک خبر مهم است. از آنها پرسیدم

که این دستور را به شما کی داده است؟ آنها گفتند «برای ما از مقامات بالا و وزارت دفاع چنین دستور صادر شده است» باز میخواستم از آنها پرسان کنم ولی آنها نمیخواستند بیشتر مسایل را بمن بگویند. زمانیکه زگنال اخبار به صدا در آمد و اخبار پخش گردید اولین خبر همین بود که چهار وزیر بر کنار شده اند. بعداً من به جلیلی تلفون کردم، با او کار داشتم، او در رادیو بود و این خبر را او آورده بود. برایش گفتم که حالا فهمیدیم که این خبر را شما آورده اید.

سید محمد گلاب زوی وزیر مخابرات آنزمان میگوید که او و رفقایش یکه تازی را در حزب قبول نداشتند و چند بار برای حفیظ الله امین پیشنهادهایی نموده بودند. ما چند پیشنهاد داشتیم مبنی بر این که باید در حزب یکه تازی نباشد، باید در حزب دیموکراسی باشد و باید يك عدالت واقعی در حزب حکمفرما گردد. متأسفانه درین مسایل با ما موافق نبودند. اسدالله امین را بسیار بلند بلند میکردند و روی همین مسایل اختلافات پیدا شد. باید اینطور کار ها نمی شد. يك تعداد مردم به ناحق بدون محاکمه و عدالت به زندان ها افکنده شدند. پیشنهاد ما آن بود که باید مطابق اساسات حزب عمل شود و با کدر های حزبی و مردم بصورت انسانی رفتار شود و نا حق آنها زجر نبینند. بیماران بیجا صورت نگیرد و به صورت غیر قانونی مردم به زندانها افکنده نشوند. در بیست و پنجم سنبله ۱۳۵۸ امین عملاً کودتا کرد. اول او چهار نفر را از حکومت برکنار ساخت طوریکه نور محمد تره کی از ان اطلاع نداشت و اعضای کابینه بی خبر بودند.

روابط بین حفیظ الله امین و تره کی رو به وخامت گذاشت و گفته میشود که تلاشها برای آشتی میان این دو نفر از طرف پوزانوف سفیر شوروی آغاز گردید و از حفیظ الله امین دعوت شد که برای دیدن تره کی وحل مشکلات به ارگ برود.

عبدالرشید جلیلی میگوید که هنگام ورود حفیظ الله امین بالایش فیر صورت گرفت.

زمانیکه حفیظ الله امین به دفتر تره کی داخل شد بالایش فیر صورت گرفت و تروان جابجا کشته شد و زخمی گردید. فردای آنروز

جلسه بیروی سیاسی دایر گردید و بعداً جلسه کمیته مرکزی و شوروی انقلابی تشکیل شد.

حفیظ الله امین جلسه بیروی سیاسی را تشکیل داد و راجع به اوضاع جاری گزارش تقدیم کرد.

عبدالکریم میثاق در آن جلسه اشترک داشت. او میگوید :

حوالی صبح از طرف امین به قصر دلکشا خواسته شدیم در حالیکه در اطراف ارگ تانکها جابجا شده بود. امین در يك کنج نشسته بود و چنان معلوم میشد که بسیار خسته است. محمود سوم با او یکجا بود و چنان معلوم میشد که سوم نیز شب را با او سپری کرده بود. حفیظ الله امین برای ما گفت که چهار ماه می شود من به تره کی صاحب میگویم که ازین چهار نفر اعمال خود سرانه سر میزند و از حکومت اطاعت نمیکنند و به عوض اینکه از حکومت اطاعت کنند از مشاورین شوروی فرمانبرداری میکنند. اسدالله سروری به تره کی صاحب اطلاعات غلط می رساند و مردم زندانی میگردند و کشته میشوند در حالیکه من هیچ آگاه نیستم و تمام مسایل به نام من تمام میشود زیرا من صدر اعظم هستم اما من هیچ خبر ندارم.

در بیروی سیاسی برطرفی نور محمد تره کی و تقرر امین به عوض او تصویب شد. عبدالرشید جلیلی میگوید که کمیته مرکزی این فیصله را قبول نژد.

در کمیته مرکزی آن فیصله نامه بیروی سیاسی خوانده شد که در اطراف آن صحبت شده بود. فیصله نامه گفته بود : «این عمل که بالای صدراعظم و منشی کمیته مرکزی صورت گرفته، آن فیر که شده، خلاف اصول است. این کار صحیح نیست و این يك عمل تروریستی به حساب می آید». اینجا بود که تره کی ملامت میشد و به این سبب بیروی سیاسی فیصله نمود که او از مقامش برطرف شود و به جای او حفیظ الله امین تعیین گردد. چند نفر از اعضای بیروی سیاسی برای تائید این فیصله نامه صحبت کردند البته رأی گیری صورت گرفت و در رأی گیری به اتفاق آرا تائید شد که تره کی صاحب از وظایفش سبکدوش گردد و حفیظ الله امین به این امر تعیین شود.

حکومت حفیظ.الله امین

حفیظ الله امین به حیث رئیس جمہور تعیین شد۔
عبدالرشید جلیلی وزیر کابینہ میگوید کہ از بیماری نور محمد ترہ کی اطلاع دادہ شد۔

من وزیر ہوں۔ در جلسہ کابینہ نشسته بودیم، اطلاع آمد کہ ترہ کی صاحب بیمار است و تکلیف دارد و طبیباً دیدن او در آن زمان مشکل بود لکن اینرا میدانم کہ در تمام این مسایل توطئه اتحاد شوروی دخیل بود و این يك معما است کہ چطور از بین برده شد۔
در زمان کارمل در تلویزیون نشان داده شد کہ او چطور از بین رفت۔
من به آن یقین ندارم و آنرا يك درامہ میگویم۔ صد در صد صحیح نیست و با واقعیت ہاتفاوت دارد و این مسالہ باید بعداً تحقیق شود کہ چطور از بین رفت۔

بگفته میشود کہ چند روز بعد از ان ترہ کی در زندان کشته شد اما حکومت مرگ او را يك حادثہ طبیعی و در اثر بیماری اعلان نمود۔ حفیظ الله امین برای جلب مخالفانش مصونیت، قانونیت و عدالت را شعار خود ساخت۔

جنرال مصطفی معاون وزارت داخلہ میگوید کہ در آن زمان ہمہ مصون شدند۔

مصونیت به این مفهوم کہ زندگی مصون بود، دارایی مردم مصون بود و در عین زمان مخابرات و مواصلات مصون شد۔ عدالت به این مفهوم کہ ارادہ مردم وجود داشت و آنرا ارادہ مردم است کہ از حکومت نہ بلکه از قانون ارادہ میکنند و عدالت بہ این معنی تا وقتی کہ محکمہ

حکم نکند و فیصله نماید هیچکس مجرم و گنهکار و مستحق مجازات نمی باشد. در زندان های کابل و ولایات صدها زندانی که بی سرنوشت بودند و دوسیه های آنها فیصله نشده بود رها شدند و برای کسانی که دوسیه های شان فیصله نشده بود کمیسیون ها تعیین گردید تا در قسمت آنها عمل کنند. اگر قوای شوروی به افغانستان حمله نمی کرد و آنها اشغال نمی نمود و حکومت حفیظ الله امین از بین نمی رفت، هیچکس در زندان ها باقی نمی ماند.

غلام ربانی سیرکه از دوستان نزدیک بیک کارمل و مامور بلند پایه صدارت بود میگوید هموطنان خاصاً رفقای آنها مصئون نه بودند.

در عمل هزار ها تن از هموطنان اعم از زن و مرد، جوانان، علما و منتقدین ملی کشته شدند و سر به نیست گردیدند و از بین رفتند و حتی از آنها یک پرونده که مراحل قانونی را گذشتانده باشد در دست ما نیست و حتی در آرشیف افغانستان وجود ندارد. بطور مثال یک تعداد جوانان برای ادامه تحصیل به بلغاریا رفته بودند از ان جمله یازده نفر شان به نام پرچی به کابل آورده شدند و در میدان هوایی کابل ناپدید گردیدند. تا حال خانواده هایشان نمیدانند که بر سر آنها چه آمده است.

درین زمان مقاومت علیه حفیظ الله امین زیاد شد.

عبدالرحیم مندوخیل میگوید که درین کار کشورهای خارجی دست بازی میکرد و آنها دلچسپی داشتند.

نزد ما افغانها تجربه شده که در تاریخ وطن ما دست بازی دیگران زیاد بوده است و در این مسایل دیگران دلچسپی دارند. اینجا پنجابی ها افغانها را، پشتونها را محکوم و قبضه نموده اند و تمام وسایل آنها را در دست گرفته اند. آب آنها را در دست دارند، جنگلات شانرا در دست دارند و تمامی دارائی شان را تصرف نموده اند. به همین ترتیب پارس دلچسپی دارد و این دلچسپی بهی همه معلوم است. پارس میخواهد زمین های اینجا را تماماً بگیرد. به همین طور از روش عربستان سعودی

هر کس آگاه است. عربستان سعودی به يك کشور غاصب تبدیل شده است. آنها سود خواری میکنند و سرمایه جمع آوری می نمایند که هر کس از آنها خیر دارد. آیا کترها جز قلمرو آنها حساب شده نمیتواند؟ هر قسمت افغانستان ساحه اختیار آنها نیست؟ اینها کشورهای کلونیالست هستند اما مذهب را روی کش اعمال خویش ساخته اند و خود در عقب آن شکار میکنند.

حفیظ الله امین به پشتونهای صوبه سرحد توجه نمود و نمایندگان شانرا به قصر ریاست جمهوری خواسته بیایه ای ایراد کرد و گفت افتخار داریم که با شما در کابل ملاقات میکنیم.

ما افتخار داریم که با شما حرف میزنیم. اینرا دشمنان ما میدانند که این آغاز است پایان نیست. آنها از این هراس دارند که این به شش برود و وسعت پیدا کند. حالا چند صد نفر هستید بعداً به چند میلیون خواهید رسید. حالا اگر از اینها در کابل استقبال میشود زود است که در میان ما هیچ پرده و مانع نباشد و هرکه بخواهد میتواند که در کابل زندگی کند یا در پشاور یا در هرات و یا در قندهار یا در بدخشان یا بلوچستان. هیچکس نمیتواند سد راه محبت های مشترک شود.

ما هر خدمت را که برادران زحمتکش پاکستانی ما بخواهند انجام دهند دریغ نمیکنیم، ما هر چیز را که برای خود میخواهیم به زحمتکشان پاکستان نیز میخواهیم. هرکس دشمن زحمتکشان پاکستان است دشمن ما نیز است.

عزیزان، به شما معلوم است که در پاکستان در هر جلسه زحمتکشان یا میتنگ یا مظاره آنان، در هر محفل سیاسی این آواز بلند میشود که «زنده باد انقلاب ثور».

اگر از یکطرف حفیظ الله امین سیاست ضدیت با پاکستان را پیشه ساخته بود از طرف دیگر مشغول صحبت با مامورین پاکستانی بود. خیال محمد کنوازی میگوید که این صحبت ها در زمان تره کی آغاز یافته

ترہ کی صاحب دویار در ہاوانا با ضیاء الحق ملاقات نموده بود. یکبار ضیاء الحق بہ خانہ او آمد و یکبار او بہ خانہ ضیاء الحق رفتہ بود. باز برایش گفت کہ شما از ما چہ می‌خواہید بہ ضیاءالحق گفت چرا شما این افراد را تربیہ میکنید و بہ جنگ ارسال می‌نمایید؟ ضیاءالحق برایش گفت ما از شما میترسیم کہ انقلاب تان بہ اینطرف نیاید. بعد او برایش گفت نہ اینطور نمی‌کنیم، وطن ما عقب افتادہ است ما می‌خواہیم وطن خویش را آباد کنیم، با شما سروکار نداریم.

(ضیاءالحق) در ضمن برایش گفت «خوب است اگر شما تضمین بکنید و تبلیغات را کہ علیہ ما شروع نمودہ اید توقف دہید و بہ آن حزب کہ در پاکستان است و در آنجا فعالیت میکند اجازہ فعالیت ندهید و این مجاہدین کہ در پاکستان هستند اگر آنجا بیایند زندہ بمانند و اگر این مسایل را تضمین کنید ما تمام افراد را کہ هستند با سلاح ہای شان بہ شما می‌سپاریم.» ترہ کی صاحب این مسایل را با او قبول کرد.

گفتہ میشود کہ مسالہ پشتونستان در اجندای شان شامل ساختہ شد ولی ترہ کی آنرا قبول نکرد.

کتوازی میگوید :

در مسالہ پشتونستان گفتہ شد کہ شما پشتون ہا هستید ما از این ناحیہ تشویش داریم. باز ترہ کی صاحب برایش گفت کہ مسالہ پشتونستان موضوع شخصی نیست. این بہ تمام ملت مربوط می باشد و بہ حکومت مربوط نیست، بہ من نیز ربط ندارد، این يك مسالہ ملی میباشد. من با شما روی این موضوع هیچ حرف زدہ نمیتوانم و این مسالہ را با شما حل نمودہ نمیتوانم.

بعداً این مسالہ از آجندا کشیدہ شد و مسایل دیگر گنجانیدہ شد. مثلاً بیرون کردن تبلیغات علیہ پاکستان از نشرات و خاتمہ یافتن فعالیت ہای آنطرف و بازگشت مجاہدین آنطرف دوبارہ بہ افغانستان. و تضمین زندگی شان و آنکہ باید ضیاء الحق مجاہدین را آموزش ندد.

این چهارپا پنج ماده بود که به نتیجه رسید و قرار شد ضیاءالحق به افغانستان بیاید و در آنجا با همدیگر قرار داد را امضا کنند و در راه آن تبلیغات صورت گیرد و معینان وزارت خارجه با هم دیدار و گفتگو کنند و بعداً ضیاء الحق بیاید و آنرا امضا کند و بعد از آن صلح بیاید. ضیا الحق برایش گفت اگر يك فير در افغانستان صورت گرفت یا جنگ شد من مسئول می باشم. صلح می آید و بس و خلاص.

خیل محمد کتوازی میگوید که حفیظ الله امین نیز این گفتگوها را ادامه داد. زمانیکه امین آمد او هم با پاکستان تماس گرفت که با ما چه میکنید؟ آنها گفتند حرف های ما همان است که با رهبر قبلی شما صورت گرفته بود. به تعقیب آن شاه محمد دوست به پاکستان رفت و در آنجا خوب استقبال شد و زمانیکه آمد شوروی ها عجله کردند و به تاریخ هشتم جدی قرار بود آغاشاهی بیاید و مسایلی را در آنجا شامل سازد که برای آمدن ضیاءالحق در نظر گرفته شده بود و آنرا باید ضیاءالحق و حفیظ الله امین امضا میکردند و آن آنجا در هشتم جدی اعلان میشد. آغا شاهی که مشاور وزارت خارجه بود می آمد لکن شوروی ها عجله کردند و فکر کردند اگر این آنجا در هشتم جدی اعلان شود باز صلح می آید و ما (شوروی ها) آمده نمیتوانیم. بناً قبل از هشتم جدی که آغاشاهی بیاید شوروی ها در ششم جدی آمدند و گفتند که امین میخواست روز هشتم جدی کودتا کند. در واقعیت امر آن کودتا نبود بلکه صلح می آمد و جنگ تمام میشد.

تجاوز شوروی بر افغانستان

در اواخر حکومت حفیظ الله امین مخالفت ها میان جناح های داخلی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان جریان داشت و طرفداران بېرک کارمل نیز فعال بودند. عبدالکریم میثاق درین باره میگوید :

تحریرات بر ضد امین آغاز گردیده بود. در فرقه ریشخورد کودتا صورت گرفت و گفته شد که طرفداران زرغون این کار را نموده اند. آن کودتا به همکاری مشاورین نظامی شوروی سرکوب گردید. بعداً يك لست طویل ترتیب یافت و به اساس آن بسیاری از اعضای حزب خلق زندانی شدند. شخصی بنام جعفر سرتیر که زمانی قوماندان فرقه غزنی بود و بعداً در کودتای تنی کشته شد میگفت : «یکروز با اسدالله امین نشسته بودم که مشاورین روسی آمدند وگفتند کسانی که در کودتا علیه امین اشتراک داشتند باید تماماً کشته شوند ولی اسدالله امین گفت که امین صاحب میگوید که آنان اشتباه نموده بودند.»

از طرف دیگر طرفداران بېرک کارمل نیز فعال بودند و هر روز نوارهای ضبط شده شان به بیروی سیاسی آورده میشد. در آن زمان یکروز در وزارت بودم که یکنفر تاجک بنام صولت شاه میرگانوف به دفترم آمد. او تقریباً بیست و پنج سال در کابل زندگی نموده بود و به لسان های دری و پشتو فصیحاً صحبت میکرد. این چهار طرف را دید و زمانی مطمئن گردید که کس در دفترم نیست باغذی را گرفته روی آن نوشت که «حفیظ الله امین تمام اعضای اصلی حزب را میکشد در جمله نام تو

نیز درج است و وظیفه خود میدانم تا شما را حفاظت کنم. اگر موافقه دارید شما را از افغانستان بیرون میبرم.» من نزد امین رفتم و تشکیل جلسه اضطراری بیروی سیاسی را تقاضا نمودم و در اثر تقاضای من جلسه دایر شد و من تمام حرفهایی را که صولت شاه گفته بود در جلسه بیان کردم و گفتم مداخله شوروی تا این حد رسیده است و ما باید متوجه باشیم. امین گفت: «بریژنف طرفدار من است ولی فساد زیر پای سفیر شوروی الکزاندر پوزانف میباشد، او پرچمی است.»

امریکایی‌ها در آخرین روزهای سال ۱۹۷۹ اعلان نمودند که شوروی قوایش را در سرحدات افغانستان متمرکز ساخته است و گفتند که قوای شوروی به طرف شمال افغانستان در حال حرکت دیده میشود.

چند روز بعد این اتهامات به حقیقت پیوست و بر ارگ ریاست جمهوری حمله صورت گرفت.

عبدالرشید جلیلی میگوید که جلسه بیروی سیاسی جریان داشت:

ما میخواستیم سالگروه تأسیس حزب را تحلیل کنیم. اگر چه نوبت جلسه بیروی سیاسی نبود اما جلسه دایر شد و من چون عضو بیروی سیاسی بودم در جلسه شرکت کردم. زمانیکه جلسه دایر شد موضوعات تقسیم شد که باید روی آنها بحث صورت گیرد. بعد از بحث وقت نان نزدیک شد، زمانیکه بالای میز نان رفتیم بعد از خوردن غذا همه مسموم شدیم. واضح است که این پلان قبلاً تهیه شده بود و در آن ماجرا نه تنها افغانها بلکه شوروی‌ها نیز دخیل بودند. زمانیکه چنین حالت رخ داد جلسه تمام شد و موضوع مهم که باید روی آن بحث میشد صورت نگرفت و ناتمام ماند. بعداً به خانه‌های خویش برگشتیم از آنجا به شفاخانه رفتیم. زمانیکه در شفاخانه بودم کسی برایم گفت صدای کارمل را بشنو که نظام از بین رفته است و کلیمبل قدرت را بدست گرفته است. با آنهم در مقابل تجاوز مقاومت صورت گرفته بود چنانکه در میدان هوایی و در اطراف ارگ جنگ شد که در آن جنگ تلفات بسیار زیاد بود.

خانم حفیظ الله امین که در ارگ (قصر تپه تاج بیگ) بود تمام حالات را به چشم دیده است و می گوید :

در منزل دوم دفاتر بود و در منزل سوم ما زندگی میکردیم. روز پنجشنبه بود و آنها جلسه داشتند. در آش دوا انداخته بودند برای ما نیز آش آوردند. آنها آش خورنده من آش نخوردم. ببری آش نخورد پسر دیگر که خوازک نام داشت آش نخورد و همین دخترم که با من است آش نخورد باقی همه آش خوردند. آنها تیکه آش خوردند همه بیهوش شدند و ضعف کردند. امین صاحب بیهوش شد. اول آنها نان خوردند بعداً به خانم ها نان آوردند همه ضعف کردند و بیهوش شدند. من خوب بودم. چند داکتر آمده سیروم آوردند و پیچکاری کردند. امین صاحب را بیلا آوردند و سیروم دادند او کمی بیدار و نسبتاً خوب شد.

حوالی ساعت هفت شام بود، من به طرف دهلیز برآمدم، زمانیکه برآمدم بطرف غرب دهلیز فیر صورت گرفت، صدای آن بسیار بلند بود. زمانیکه گلوله اصابت کرد من به سرعت برگشتم به طرف امین صاحب آمدم امین صاحب صدا را شنیده بود از جایش بلند شده از من پرسید که چه بود؟ من گفتم گلوله بود و فیر صورت گرفت. بعداً به دیوار ها فیر صورت گرفت از چهار طرف فیر میشد. دخترانم همه بیدار شدند در منزل سوم فیر زیاد بود ما را گفتند به منزل دوم پائین شویم. زمانیکه به منزل دوم پائین شدید دیدیم که خانم داکتر صاحب و خانم زیری صاحب هم پائین شده اند. همه در دهلیز نشستیم. يك مقدار سلاح در آنجا بود. آنجا سه راه زینه داشت در يك راه زینه عبدالرحمن ایستاد در زینه دیگر گریز برادر و در زینه سوم فتاح که نواسه کاکای امین صاحب میشد. من از بالا اسلحه آوردم و گفتم در بالا فیر زیاد است. از امین صاحب پرسیدم که اینها کی هستند و چرا فیر میکنند؟ او به جان داد گفت که به آهستگی بالا شو و مواظب باش که گلوله به جانت اصابت نکند و برو بین که کی ها هستند. جان داد پلا شده برگشت و گفت «والله امین

صاحب روسها معلوم میشدند به نظر من روسها می باشند.» امین صاحب گفت نه.

میخواستند از زینه بالا شوند که فیر صورت گرفت آنقدر فیر کردند، بی حد زیاد. آنها نمیدانستند که کی هستند؟ آیا روسها هستند؟ یا کسانی دیگر. آنقدر فیر صورت گرفت که زینه از مرده پر شد و زمانیکه اسلحه تمام شد آنها بالا شدند. زمانی بالا شدند ما فهمیدیم که روسها هستند. زمانیکه بالا شدند آنها ماشیندار را چرخاندند درین هنگام ملالی زخمی شد، گلالی زخمی گردید، خوازک زخم برداشت. زمانیکه آنها بالا شدند عکس های امین صاحب را با خود داشتند. غوتی جلو رفته گفت چرا فیر میکنید امین صاحب اینجاست. آنها گفتند کدام است؟ زمانیکه امین صاحب را دیدند فیر نمودند و او را تیرباران کردند. دخترانم همه زخمی شدند و پسرم زخمی گردید. زمانیکه دیدند کسی سلامت نمانده است فیر نمودن را توقف دادند.

هدف دیگر قوای روسی عبارت از اشغال رادیو و تلویزیون بود.

خیال محمد کتوازی وزیر اطلاعات و کلتور آن زمان میگوید :

در دفتر کارم نشسته بودم که روسها آمدند. آنها اول به رادیو تلویزیون حمله کردند. رادیو تلویزیون نزدیک دفتر من قرار داشت. به رادیو تلویزیون حمله صورت گرفت و دفتر من نیز محاصره شد. رادیو تلویزیون محاصره شد و تانک های زیاد را منفجر ساختند و به هوا پرانند و سوختاندند. در آنجا عساکر و صاحب منصبان زیاد کشته شدند. تلفون ما قطع بود. بعداً کسی از رادیو تلویزیون آمده گفت که رادیو تلویزیون را اسلم و طنجار گرفته است و با او قوای روس یکجا میباشد. اول فکر کردم که حمله از جانب کسی دیگر است ولی زمانیکه بیانبه کارمل را از دوشنبه شنیدم و دیدم که وطنجار با آنهاست فهمیدم که قصه از چه قرار است. تا سحر در دفتر بودم و چهار طرف محاصره بود. تا صبح اجازه نداشتیم که جایی برویم و صبح به طرف خانه روانه شدیم.

درین هنگام بیانیه بېرك كارمل به نشر رسید و در بیانیه به مردم افغانستان گفته شد که حفيظ الله امين برای همیشه از صحنه خارج شده است :

هموطنان و مردم مسلمان افغانستان السلام عليكم.

مردم قهرمان کشور ! از همه اولتر اجازه بدهید قبل از بیان مشی سیاسی حکومت و دولت جمهوری ديموکراتیک افغانستان از طرف کمیته مرکزی، شورای انقلابی جمهوری ديموکراتیک خلق افغانستان، حکومت و شخص خودم بېرك كارمل تحسرات عمیق خویش را به خاطر رنج های بی پایان، کشتن ها و حبس ها در زندان، اخراج و مهاجرت اجباری، کشتار وحشیانه ده ها هزار نفر از مادران، پدران، برادران و خواهران و شهادت اطفال و کشتار دسته جمعی که به واسطه حفيظ الله امين مير غضب و به دستور مستقیم او اجرا شده است به حضور شما تقدیم کنم.

از طرف دیگر اعلان میکنم که حفيظ الله امين، این دشمن غدار الله و دین که در مقابل خلق افغانستان می جنگید و اردوی آزادی بخش افغانستان را به مفاد دشمنان داخلی و خارجی پارچه پارچه ساخت، این جاسوس امپریالیزم و سی آی ای که حتی به موسس و رهبر محبوب حزب ديموکراتیک خلق افغانستان نورمحمد ترهکی و خانواده شریف او نیز رحم نکرد، برای ابد از صحنه زندگی خارج ساخته شد.

چرا به افغانستان تجاوز شد؟

سلطان علی کشتمند صدراعظم سابق افغانستان در باره آمدن روسها می گوید :

درین باره اطلاعات زیاد ندارم زیرا زندانی بودم و هنگامیکه يك تعداد زیاد زندانیان بعد از ششم جدی رهایی یافتند من نیز آزاد گردیدم. اما تا حدیکه برآیم گفته شده و شنیده ام رهبری حزب خلق چندین بار از روسها تقاضا و دعوت نمود تا قوای شوروی برای حفاظت آنها به افغانستان بیایند. اما من نمیدانم این حرف تا چه حد حقیقت دارد.

عبدالرشید جلیلی عضو کابینه و بیروی سیاسی حکومت حفیظ الله امین میگوید که این حرفها حقیقت ندارد.

این حرف ها بطور کلی غلط است. هیچ کس دشمن خود را و کسانی را که سبب از بین بردن آنها شوند دعوت نمیکند. این يك درامه است و حرف هایی است که شوروی برای بدست آوردن برأت و خاک زدن به چشم جهانیان می گوید و ادعا میکند که به دعوت حکومت افغانستان آمده ایم حالانکه در اوایل بریژنف و سایر مقامات شوروی میگفتند که سرحدات جنوبی ما در خطر بود بنابراین ما به افغانستان آمده ایم و میگفتند ما به دعوت بعضی اشخاص آمده ایم که آنها عبارت از ببرک کارمل و دیگران اند که در توطئه اتحاد شوروی شریک بودند. آنها در اوایل هیچگاه نگفتند که ما به واسطه دعوت حکومت آمده ایم زمانیکه به شکست روبرو شدند و توطئه شاه خنثی شد این بهانه را آوردند و این دروغ پراگنی را شروع کردند که ما به دعوت حکومت آمده ایم و

این حرف کاملاً بی اساس و غلط است. درین باره هیچ سند وجود ندارد و این موضوع در شورای وزیران و کمیته مرکزی و بیروی سیاسی و شورای انقلابی هیچگاه مطرح نشده بود.

مالکم هسلت مبصر رادیو بی بی سی که از چندین سال به اینطرف اوضاع افغانستان را تعقیب میکند می گوید که عملکرد حفیظ الله امین برای روسها قابل قبول نبود.

اگر چه روسها از انقلاب و حزب دیموکراتیک افغانستان پشتیبانی میکردند ولی به روش حفیظ الله امین خوشبین نبودند. حفیظ الله امین با نورمحمد ترهکی مخالفت کرد و در آخر او را از بین برد. ترهکی شخص مناسب و قابل قبول برای روسها بود. زمانیکه حفیظ الله امین او را از بین برد با مخالفینش بی رحمانه رفتار کرد. برای مسکو قابل قبول نبود و به صورت فوری فیصله کرد که حفیظ الله امین از بین برود. او را از بین بردند و ببرک کارمل رویکار آمد.

پوهاند حسن کاکر میگوید که روسها میخواستند تا در افغانستان يك حکومت دست نشانده رویکار آید.

هدف اصلی روسها فقط همین بود. مانند اینگه شصت سال قبل در بخارا چنان کردند و يك گروه کوچک را بر سر اقتدار آوردند و بعداً بخارا را جز اتحاد شوروی ساختند. در افغانستان در حکومت خلقی خصوصاً به رهبری حفیظ الله امین علایمی دیده می شد که او به تمام اوامر شوروی گردن نمی نهاد. بناءً در آن موقع فیصله کردند که چون حکومت خلقی ضعیف شده، رهبران و بزرگان قبلی از بین رفته است و يك خلای سیاسی پدید آمده و در مقابل حفیظ الله امین و حکومت خلقی ها مخالفان زیاد موجود است لذا این موقع مناسب است که از راه حزب پرچم بر تسلط شان بر افغانستان ادامه بدهند و این حکومت که به وسیله ببرک کارمل تشکیل میشود میتواند به اهداف شان که عبارت از تسلط بر افغانستان، استفاده از منابع طبیعی آن و به واسطه افغانستان تحفظ جمهوریت گهای آسیای میانه باشد برسند. بنابراین به افغانستان

آمدند. ناگفته نماند که افغانستان يك کشور غنی است. منابع غیر استثمار شده طبیعی دارد، پیداوار زراعتی زیاد دارد ولی نفوس آن کم است. آب و هوای آن نسبتاً مناسب است و از نگاه استراتژیکی برای ایران و هندوستان مهم است یعنی بالای آن کشورها میتواند نفوذ و تاثیر زیاد داشته باشد. به این ترتیب بود که آنها آمدند اما نه برای تقویه حکومت بلکه برای تقویه پرچمی‌ها زیرا حکومت خلقی حفیظ‌الله امین به اداره مسکو گردن نمی‌نهاد و پوزانوف سفیر اتحاد شوروی را از افغانستان اخراج کرد و علایمی موجود بود و حالا در آرشیف آنها واضح شده است که حفیظ‌الله امین میخواست با کشورهای غربی تماس بگیرد و افغانستان را از اتکای کامل با اتحاد شوروی خلاص کند و با سایر کشورها روابط برابر داشته باشد که این مساله به مفاد اتحاد شوروی نبود یا آنها این مساله را به نفع خویش تعبیر نمیکردند. بناءً آنها تجاوز نمودند و میخواستند از راه حکومت پرچم تسلط داشته باشند.

پروفسور متین زیری، استاد پوهنتون جواهر لعل نهرو در هند، میگوید که روسها از تجاوز بر افغانستان يك هدف استراتژیکی داشتند و آنها از تجاوز امریکا به ایران در هراس بودند :

من میخواهم درین باره دو نکته را بیان کنم : اول اینکه انقلاب ایران باید از نظر امریکایی‌ها مطالعه شود. در آن موقع شاه ایران که حیثیت پولیس منطقه را داشت از بین رفت و این مساله در ذهنیت عامه امریکا يك تکان بزرگ بود و دوم اینکه قبل از سقوط شاه در ایران، افکار عامه آن کشور به طرف راست افراطی در حرکت بود.

قبل از آنکه تانک‌های اتحاد شوروی در سامبر ۱۹۷۹ به طرف افغانستان حرکت کند جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا در ماه جون همان سال پیشنهادی را منظور کرد که بااساس آن در منطقه خلیج فارس، شرق میانه و شمال افریقا قوای نظارتی جایجا میشود و امریکا

میتوانست از آنها به زودی استفاده کند.

مقصد من از این گفتار آنست که شوروی ها هراس داشتند تا مبادا ایالات متحده امریکا در ایران مداخله نظامی نماید. به این اساس آنها قوای شانرا برای تقویت رژیم کمونیستی فرستادند.

عبدالرحیم هاتف میگوید که این همان پلان قدیمی بود که بعد از خروج انگلیس ها از منطقه روی دست گرفته شده بود.

اینطور معلوم میشود که روسها در سالها ۱۳۳۴ حتی قبل از آنکه انگلیسها از جوار افغانستان دور شوند در آن وقت زمینه سازی می کردند تا از خلایی که در اثر خروج انگلیس ها از منطقه به وجود آمده بود به نفع خویش استفاده کنند. از يك طرف این مساله بود و از طرف دیگر بعضی مسایل سرحدی افغانستان لاینحل باقی مانده بود. بعد از اینکه انگلیس ها از منطقه رفتند و پاکستان بوجود آمد مشکل به جایش باقی ماند و تقریباً راه حل مسدود و پاکستان برای حل آن مسایل آمادگی نداشت و آن مساله عبارت از خط دیورند است که افغانستان خواستار حق تعیین سرنوشت برای پشتون ها و بلوچ های آنطرف سرحد بود. به این اساس پاکستان با دنیای غرب نزدیک شده میرفت و افغانستان در انزوا قرار گرفت.

عده ای از مؤرخین به این باور هستند که هدف روسها عبارت از رسیدن به آبهای گرم بود. اما داکتر انورخان رئیس مرکز مطالعات آسیای میانه پوهنتون پشاور میگوید که روسها به آبهای گرم ضرورت نداشتند.

زمانیکه روسها به افغانستان حمله بردند در آن زمان به آبهای گرم ضرورت نداشتند. رسیدن به آبهای گرم يك تئوری کهنه است. درست است که در قرن نوزدهم آنها به آبهای گرم ضرورت داشتند اما زمانیکه به افغانستان حمله بردند یا تکنالوژی عصری بحری مجهز بودند و به راه افغانستان نیاز نداشتند.

حالا اسناد بدست آمده که گفته میشود فقط يك حلقه خاص فیصله

نموده بود که به افغانستان قوا فرستاده شود حتی بیروی سیاسی شوروی نیز مخالف حمله بر افغانستان بود. اما آنها حمله کردند و بعداً شرایطی پیش آمد که آنها گیر ماندند.

بنظر من هدف اساسی آبهای گرم بحر هند نبود شاید این يك تنوری قدیمی باشد ولی پلان خاص نبود.

کرین کو معاون وزیر خارجه اتحاد شوروی میگوید که مشوره کلی در باره ارسال عسکر به افغانستان صورت نگرفته بود بلکه يك حلقه محدود تصمیم گرفتند تا به افغانستان قوا ارسال کنند.

نظر به معلومات من این تصمیم در يك حلقه خاص گرفته شده بود که در آن بریونف، اندروپوف، استینوف، گرومیکو و سوسلوف اشتراك داشتند. حالا من به صورت دقیق گفته نمیتوانم که در آن جلسه کی چه گفت ولی در يك نکته هیچ شك نیست که موضوع ارسال عسکر توسط اندروپوف مطرح شد. اندروپوف رئیس دستگاه کی جی بی بود او و اکثر اعضای کی جی بی در قسمت حفیظ الله امین مشكوك بودند و آنها اطلاع میدادند که امین با سی آی ای در ارتباط است و حتی به امریکائیان جاسوسی میکند و کشور خویش را به آنها خواهد سپرد.

استینوف که وزیر دفاع اتحاد شوروی بود بعد از استدلال زیاد قانع گردید و گرومیکو نیز از مساله پشتیبانی کرد. شاید او در اول مخالف بوده باشد ولی گرومیکو عادت داشت تا فوراً نظر خود را تغییر بدهد.

بریونف که عضو آن مثلث سه نفری بود به این حرف ها کاملاً باور داشت بناءً مخالفت صورت نگرفت.

قیام علیه نیروهای شوروی

روسها در ششم جدی سال ۱۳۵۸ به افغانستان حمله کردند.
پوهاند حسن کاکر در باره آنروز میگوید :

«ساعت هشت صبح از خانه برآمده به میرویس میدان رفتیم در حالیکه زمین ها از برف پوشیده بود تانکهای زیاد را در آنجا دیدیم. واقعاً يك حالت عجیب به من دست داد چنان حالتیکه در سال ۱۹۶۸ به جوانان چکوسلواکیا دست داده بود و در مقابل تانکهای روس احساسات شانرا نشان دادند. من گریه میکردم و دست ها را بطرف تانکهای روس گرفته پرسیدم که چه میکنید؟ خارج شوید. بعداً به خود آمده گفتم این يك مساله کوچک نیست دوباره به خانه برگشتم پسرم را که کاوون نام دارد و در آن زمان دوازده ساله بود خواستم و برایشم گفتم «شوروی ها عملاً افغانستان را اشغال و تانکهای خویش را ارسال نموده اند. این حکومتی که رویکار آمده يك حکومت دست نشانده است اما اینرا بدان که اینها در افغانستان باقی مانده نمیتوانند مردم افغانستان تحمل نمیتوانند و در مقابل اینها میجنگند. نه حکومت برقرار می ماند نه اینها اینجا خواهند ماند. در همان روز جمعه، در حالیکه به شما معلوم است که هیچگاه به مسایل سیاسی علاقه نداشتم، از همان روز به مقابل اتحاد شوروی و حکومت پرچی ها يك موضعگیری مخالفانه را در پیش گرفتم تا آنکه زندانی شدم.»

حکومت حفیظ الله امین از بین رفت به جای آن بېرک کارمل بر اریکه قدرت

نشست. اگر چه حکومت استقرار یافت اما مردم در سر درگمی بسر میبردند و نمیدانستند چه کنند. در سوم حوت همان سال مردم شهر کابل تکبیر گویان به خیابانها ریختند و با گفتن الله اکبر مخالفت شانرا با رژیم و قوای شوروی ابراز داشتند.

پوهاند دکتور جاوید خاطرات آن زمان را چنین بیان میکند :

صبح سوم حوت در شهر کابل تظاهرات صورت گرفت. مردم شهر به خیابان‌ها ریختند و بر ضد قوای شوروی و کمونیسم شعار میدادند. در آتروز تعداد زیادی از اهالی کابل به شهادت رسیدند. بعداً تظاهرات مکاتب آغاز یافت. دختران و پسران مکاتب و پوهنتون تظاهرات شانرا آغاز کردند بسیاری از جوانان به شهادت رسیدند که یکی هم ناهید ساعد دختر داکتر یوسف ساعد بود. در این تظاهرات مردم زیاد احساساتی بودند و با دست خالی بر تانک‌ها و قوای حکومت حمله میکردند.

در سوم حوت شخصی بنام ابراهیم عسکریار بالای يك تانک روسی حمله کرد و در همان لحظه کشته شد. شب هنگام مردم بر بام‌های خویش بالا شده الله اکبر میگفتند. این يك نوع مقاومت علیه شوروی و تجاوز بود.

در کنار مقاومت مسلح، فعالیت‌های ضد روسی در پوهنتون کابل و سایر موسسات علمی آغاز گردید.

پوهاند داکتر حسن کاکر میگوید که او به سیاست علاقه نداشت مگر با حضور روسها در افغانستان بیطرف ماندن ناممکن شده بود.

بعد از آن روز نمیتوانستم بیطرف باشم. در پوهنتون به دنبال جوانان همفکر شدم آنها را پیدا کردم. آنها قبلاً اتحادیه‌ای بنام اتحادیه محصلان را ساخته بودند و در آن اتحادیه شامل شدم همراه با سایر استادان و در زیر نام اتحادیه همراه با سایر همفکران سایر گروهها که بر ضد تجاوز شوروی در جبهه ائتلافی آزادی خواهی گرد آمده بودند شبنامه‌ها نشر میکردیم البته با همکاری سایر استادان من در آن حلقه شامل بودم که

سه یا چهار تن از استادان دیگر نیز شامل آن حلقه بودند و همراه با آنها فعالیت میکردم و شبنامه می نوشتیم و نشر میکردیم و فعالیت های شاگردان را تنظیم میکردیم تا زمانیکه گرفتار شدم و همراه با من سه یا چهار تن از استادان دیگر نیز زندانی گریه‌بند.

حکومت بیک کارمل میخواست مردم را راضی نگهدارد و به همین ترتیب زندانیان سیاسی را آزاد ساخت.

علی گل پیوند سابق معین اطلاعات و کلتور میگوید که زندانیان سیاسی آزاد شدند ولی به زودی طرفداران حفیظ الله امین به زندان رفتند.

من در آن موقع شاعر حزب خورش بودم. علاوه بر جنبه های هنری، پالیسی حزب نیز در شعر من انعکاس میافت. طبعاً با کسانی که مخالف بودیم برخلاف آنها شعر میگفتم. اگرچه آنها را تا حال بنام «جلاد سیاه» میشناسم اما در آن زمان در اشعارم آنها را «جلاد سیاه» خطاب میکردم و این انگیزه بود که مرا به زندان بردند و حدود هشت سال و چند ماه در آنجا بسر بردم در حالیکه کدام وظیفه حساس را دارا نبوده گناهی را مرتکب نشده بودم لکن گناه من همان اشعارم بود. در زندان تراژیدی بزرگ افغانستان را مشاهده کردم. چنان تراژیدی را که تا قرن ها در تاریخ کشور ما فراموش نخواهد شد. من مرگ افغانها را با چشم سرمشاهده میکردم طوریکه زندانیان محکوم به اعدام را به اتاق ما می آوردند و زمانیکه میخواستند آنها را به اعدام ببرند چراغ های زندان را خاموش میکردند و عساکر يك يك نفر را بیرون میکشیدند. بیاد دارم در سال ۱۳۶۲ يك دسته بزرگ از زندانیان اعدام شدند در آن شب حدود سیصدو شصت و چند نفر را یکجا اعدام کردند. عسکر به اتاق داخل شده نام شخصی را که مجاهد بود صدا زد و گفت بیا که ترا قوماندان صاحب خواسته است.

زندانی مجاهد با آواز بلند گفت «بیا» از مرگ من نیز هراس دارید چرا نمیگوید که بیا اعدام میشوی؟ من نیز اعدام شدن هراس ندارم. این راه

ماست، راه حق است، این روسها از وطن ما خارج میشوند و ما به آزادی میرسیم.»

اگرچه جنگ و مقاومت علیه حکومت از مدتها قبل آغاز شده بود اما با آمدن روسها شدت اختیار کرد.

مولوی محمد نبی محمدی میگوید که این جنگ نه بلکه جهاد بود :

زد و خورد با روسها جنگ نه بلکه جهاد بود. بین جنگ و جهاد تفاوت وجود دارد. جنگ به اساس خواهشات نفسانی و بر اساس مادیت پرستی بخاطر جاه و جلال و بخاطر تصرف قدرت است و بعضاً اهداف استعماری دارد لکن جهاد جنگ مقدس است علیه کسانی که مخالف دین مقدس اسلام اند و بر مسلمانان تعرض می نمایند. جهاد بخاطر اعلاى کلمة الله و حاکمیت قانون الهی و مصونیت دین مبین اسلام میباشد. بناءً ما جهاد را به همین منظور آغاز کردیم که ه ف اعلاى کلمة الله، استقلال سیاسی و تأمین اراضی کشوری بود که از چهارده صد سال به اینطرف آزاد بود و بنام افغانستان یاد میشود.

جنگ و رویارویی با قوای متجاوز روسی که با عصری ترین وسایل حربی مجهز بود دشوار بنظر میرسید بناءً مجاهدین جنگ چریکی را در پیش گرفتند و روسها را مجبور ساختند تا از کشور شان خارج شوند.

احمد شاه مسعود قوماندان جمعیت اسلامی و رئیس شورای نظار میگوید که او و تنظیم شان از سازماندهی منظم به خوبی استفاده کردند.

به نظر من مساله عمده که در جنگ گوریلایی ما از آن استفاده کردیم عبارت از نظم و سازماندهی منظم بود که ما نه تنها در دره پنجشیر بلکه در نقاط مختلف آنرا به کار بردیم و از آن استفاده کردیم. استفاده معقول از اراضی، سازماندهی منظم افراد و استفاده موثر از تکتیک های جنگی بود که ما بیشتر از دشمن از آن فایده بردیم. به طور مثال دره پنجشیر حدود صد کیلو متر طول دارد، علاوه بر دره بزرگ دره های کوچک را همراه دارد، ما گروههای خویش را طوری سازماندهی

کردیم که در هر دره يك قرارگاه ساختیم و روسها به مجرد داخل شدن در پنجشیر مورد حمله قرار می گرفتند و به جنگ می پرداختند. به همین ترتیب مجاهدین در اراضی هموار نیز شوروی ها را به مشکلات گوناگون مواجه ساختند. رسول اخوند زاده قوماندان مجاهدین هلمند یکی از خاطراتش را چنین بیان میکند :

يك روز در اثر عملیات قوای هوایی شوروی و بمباران آنها مجبور به عقب نشینی از منطقه شدیم. قبل از عقب نشینی یکی از مجاهدین ما گودال بزرگ حفر کرد و دو آنجا مواد منفجره از جمله بمب بایلری را جابجا نمود و پارچه های آهن با باروت را یکجا کرده دفن نمود و بر سر قبر بیرق آویزان کرد و چنان علامه گذاری کرد که گویا قبر مجاهدی است که تازه شهید شده است.

ما عقب نشینی کردیم و به تپه های اطراف رفتیم. صبح روز بعد روسها آمدند زمانیکه نزدیک شدند دیدند که قبر جدید است فکر کردند که این نفر دیروز شهید شده است، آنها با تانک ها در اطراف قبر بودند که ناگهان قبر انفجار کرد. سه یا چهار تانک آنها همرا با حدود شصت نفر شان به هوا پریدند از آن تانک ها اثری باقی ماند و نه از افراد آنها.

مقاومت داخلی

ملا نقیب الله قوماندان مجاهدین در ولایت قندهار یکی از جنگهایش علیه قوای متجاوز شوروی را چنین حکایت میکند :

قوای عظیمی آمد که حتی رادیو ها بالای آن تبصره کردند. قوا با همکاری طیارات و همراه با توپ خانه سنگین به منطقه پیاده شد. طیارات بمب های قوی و بزرگ می انداخت یکی از بمب ها سلامت باقی مانده بود ما آن بمب را بریده باروت آنرا وزن کردیم حدود يك خروار و بیست من بود. در آن زمان از میدان هوایی معلومات گرفتیم به ما گفته شد که قوا به تعداد شصت هزار گلوله توپ با خود آورده بود و پنج هزار بمب در آن جنگ استعمال شد. زمانیکه جنگ درگرفت تعدادی از افراد دشمن را اسیر گرفتیم آنها از بیست و نه ولایت افغانستان بودند. همراه با روسها، وزیر دفاع حکومت کابل نیز به قندهار آمده بود و در آنطرف ارغنداب قومانده می داد، ما اینطرف ارغنداب بودیم. سی و سه روز جنگ کردیم. ساعت شش صبح تعرض میکردند و طیارات بمباری می نمود اما به فضل خداوند متعال آنها را شکست دادیم. تعرض آخری را ساعت شش صبح نمودند و به ساعت هفت دوباره عقب نشینی کردند. درین مدت سی و سه روز ما حتی يك قدم به عقب نرفتیم، ما حدود دو صد، سیصد حتی پنجصد نفر شانرا یا اسیر گرفتیم یا از بین بردیم. و خداوند متعال آنها را شکست داد.

قوای شوروی از اسلحه ثقیل استفاده میکرد اما بعداً مجاهدین افغانستان نیز به

اسلحه پیشرفته از جمله راکت ضد طیاره استنجر مجهز شدند و توانستند در مقابل قوای هوایی شوروی بجنگند.

ملایار محمد قوماندان اطراف میدان هوایی قندهار با استفاده از راکت استنجر توانست با قوای شوروی مقابله کند.

زمانیکه برای ما راکت استنجر داده شد ما آترا بطور مخفی در نزدیکی های میدان هوایی بردیم و بالای طیارات انداخت نمودیم و به فضل خداوند متعال به طیارات اصابت میکرد و ما دوباره در لباس چوپانان و دهقانان از منطقه خارج میشدیم. یکبار توسط گزومه عساکر شوروی اسیر شدم. آنها مرا نشناختند آنها از من پرسیدند که اینجا اشرار آمده بود آنها چه شدند؟ من گفتم آنها را نمیشناسم ما اینجا مردم آواره و دریدر هستیم که از يك قریه به قریه دیگر میرویم. مرا به شهر قندهار بردند و چند روز آنجا ماندم. بعداً مرا رها کردند زیرا بالایم مشکوک نشدند و در آنجا جواسیس حکومتی نبود تا مرا بشناسد. ما فیر نمودن راکت استنجر را آموختیم اگرچه بیسواد بودیم لکن به قدرت خداوند متعال راکت های ما به طیاره ها اصابت میکرد. حدود نزده طیاره را از بین بردیم که در آن جمله دو طیاره جت بود، دو طیاره ترانسپورتی نظامی و متباقی هلیکوپتر.

یکی دیگر از قوماندانان مجاهدین در داخل کابل بنام عبدالحق گروپ های چریکی را نظم داده بود. او میگوید :

ما در داخل شهر گروپ های مختلف داشتیم. مثلاً گروپ های پنج نفری، شش نفری، ده نفری و غیره که ما در داخل شهر فعالیت میکردیم. در این گروپها يك مسئول ارتباط با صاحب منصبان و افراد نظامی بود و دیگری مسئول جمع آوری معلومات و يك نفر هم مسئول اداری و به همین ترتیب وظایف تقسیم شده بود ما از همین اشخاص گروپها ساخته بودیم. آنها در هر گزومه یا چهار هفته گزارش کار شان را بمن ارسال می کردند. ما از مجمع گروپها يك تشکیل ساخته بودیم و

طوری‌که در هر گروپ فقط يك نفر شان با ما ارتباط داشت و یکدیگر را نمی‌شناختند زیرا در صورت افشای آن شخص افراد دیگر در اثر لت و کوب و شکنجه افشا می‌شدند.

ما به مرحله ای رسیده بودیم که هر لحظه می‌توانستیم بالای حکومت فشار بیاوریم و می‌توانستیم در داخل حکومت کار کنیم. اگر شما بیاد داشته باشید من مخالف حمله بر شهر جلال آباد بودم. من همیشه فکر می‌کردم که فیر نمودن از بیرون موثر نیست، ما همیشه مخالف این حرکت بودیم. زمانیکه بالای کابل عملیات اجرا میشد و پروگرام ساخته شد من مخالفت کردم. من به این عقیده بودم که اول باید رهبری بوجود آید و شخصی رویکار بیاید که برای تمام مردم افغانستان قابل قبول باشد بعداً اگر عملیات نظامی صورت می‌گیرد نتیجه خواهد داد.

برنامه حکومت مؤقت و جلای وطن و رهبری واحد روی دست گرفته شد و حکومت مؤقت تشکیل گردید.

پروفسور برهان الدین ربانی میگوید :

ما به این فکر بودیم که به مجرد خروج نیروهای شوروی يك بدیل باید بوجود بیاید. دوستان مشوره کردند که باید يك مجلس تشکیل شود و هر حزب باید شصت نفر به مجلس معرفی کند.

اگر چه احزاب بزرگ راضی نبودند ولی ما شورا را تشکیل دادیم و پروفسور صبغت الله مجددی به حیث رئیس تعیین شد. اگر چه من از طرزکار راضی نبودم ولی در آن هنگام گفتم که به وظیفه خویش دوام میدهم و آخرین فرد خواهم بود که تا پایان وظیفه ام را دوام بدهم و همانطور هم شد.

در آنوقت می‌گفتم که باید يك حکومت قوی که در آن احزاب قدرتمند و مردم افغانستان سهم داشته باشند تشکیل شود و در آن حکومت تمام مردم سهیم باشند.

مولوی محمد یونس خالص میگوید :

به شما معلوم است آن نظامی دوام مینماید که تشکیل دهندگان آن قلباً آنرا قبول نمایند. ما حکومت را تشکیل دادیم اما قوت های خویش را به آن حکومت واگذار نکردیم.

تنظیم ما قوت های خویش را همراه با امکانات صحی و تعلیم و تربیه آن به حکومت مؤقت واگذار کرد. مگر سایر تنظیم ها در این حصه تصمیم نگرفتند و هر تنظیم به پادشاهی خویش دوام میداد. بنظر من یکی از عوامل ناکامی حکومت این بود که اعضای شورا بسیار به زودی رخصت شدند و به هر طرف رفتند. باید به آنها رخصت داده نمیشد و باقی کارها از راه همان شورا حل میگردد. مسأله دوم اینکه فردای همان روز استاد ربانی، خداوند او را و ما را هدایت کند، آمد به اینجا (پشاور) يك کنفرانس مطبوعاتی دایر ساخت و گفت که در این حکومت غلطی و خیانت صورت گرفته است و ما به آن موافقت نداریم. این مسایل پیش آمد به همین سبب از لحظات اول نقصان وجود داشت و بعداً انجنیر حکمتیار عقده گرفت و همکاری نکرد.

اکثر صاحب نظران به این عقیده اند که اختلافات میان مجاهدین افغانستان يك مسأله عمده بود و توسط خارجی ها دامن زده شد.

نصیرالله بابر سابق وزیر داخله پاکستان در این باره میگوید :

در اوایل به اینها (رهبران گروههای مجاهدین) کمک ها قطع گردید بعداً بین خود تقسیم شدند. بالای آنها روز های دشوار آمد. پول نداشتند و از تربیه نظامی آنها صرف نظر شد. یکی به کویت رفت و دیگری با سعودی ها تماس گرفت و بعضاً با منابع دیگر در تماس شدند به این ترتیب تقسیم شدند و هفت گروه را ساختند. من با فونسل ایران در پشاور حرف زدم و به او گفتم به شاه ایران پیام روان کن و از او بخوا تا با اینها کمک کند. او به من گفت که سه روز بعد جواب پیغام خواهد آمد. همان بود که رهبران حکومت نظامی مرا زندانی ساختند. زمانیکه

از زندان خلاص شدم ماه می سال ۱۹۷۹ بود. در آزمون اوضاع به همان حال باقی بود. بعداً با امریکایی ها تماس گرفتم و از آن ها خواستم تا با اینها کمک کنند. آزمون پاکستان نیز به اینها کمک نکرد، بعداً حکومت نظامی و شخص ضیاء الحق کمک های مستقیم را به اینها شروع نمود.

مولانا فضل الرحمن رهبر جمعیه العلماء پاکستان میگوید بعد از اینکه کمک های کشورهای غربی آغاز گردید جنرال ضیاء الحق مستقیماً با جدیت تمام مجاهدین را کمک کرد.

بعد از کودتا، زمانیکه قوای شوروی داخل افغانستان شد، در آن زمان غرب به افغانستان دلچسپی پیدا کرد. امریکایی ها دلچسپی گرفتند و از جهاد افغانستان پشتیبانی نمودند.

این يك واقعیت است که آنها به اسلام علاقه نداشتند بلکه می خواستند و می دانستند که برای پیروزی در جنگ سرد، درگیری افغانستان يك وسیله موثر است. این مساله واضح است که بعد از آن پاکستان اهمیت زیاد پیدا کرد و در پاکستان حکومت نظامی برقرار بود و جنرال صاحب ضیاء با قاطعیت از جهاد افغانستان پشتیبانی نمود.

اینکه پالیسی چه بود مساله جداست ولی پالیسی از آن طرف می آمد و او (جنرال ضیاءالحق) عمل میکرد. آنها (غربی ها) به این عقیده بودند که جنگ را افغانها می نمایند و خون آنها می ریزد ولی مفاد آن برای ایشان باقی میماند بنه سود آنها در اختلافات افغانها بود. به این ترتیب در بین افغانها هفت تنظیم ساختند البته بطور رسمی هفت تنظیم بود ولی در حقیقت یازده تنظیم وجود داشت و این تقسیم بندی با برنامه های منظم آنها رویکار شده بود و حکومت پاکستان آنرا تطبیق میکرد. از آن تقسیم بندی امروز چنان نتیجه بدست آمد که بعد از فتح افغانستان تا هنوز بین مجاهدین جنگ جریان دارد و خون یکدیگر را می ریزند.

اختلافات داخلی حکومت کابل

سید محمد گلاب زوی، وزیر در کابینه های مختلف حکومت کابل بعد از کودتای ثور، میگوید که اختلافات با داخل شدن قوای شوروی به افغانستان بیشتر شد. اختلافات مسایل شخصی نبوده بر اصول و پرنسیب ها اختلافات وجود داشت و پرنسیب ها عبارت از ساختمان و آبادی وطن آرامی و خدمت به مردم بود. اولین و عمده ترین اختلافات بر سر قوای نظامی شوروی بود که باید قوای شوروی به افغانستان نمی آمد و اگر آمد باید بعد از آنکه کارشان تمام شد خارج میشد. مساله دوم اختلافات بر سر کدر ها و پرسونل حزبی بود. آن کدرهای که واقعاً شایسته کار بودند و به کار مساعد بودند اما وابسته به کسی نبودند هیچ کس به آنها اهمیت نمی داد. آن اشخاصیکه تربیه مسلکی دیده بودند و از پول ملت تربیه شده بودند اهمیت نداشتند بلکه کسانی اهمیت داشتند که وابسته به آنها بودند و به آنها گوش میدادند آنها اهمیت بیشتر داشتند. اختلافات به همین منظور ظهور کرد که يك تعداد از رفقای ما را به ناحق زندانی ساختند زیرا آنها در زمان حفیظ الله امین در پُست های مهم حکومتی قرار داشتند یا وزیر بودند یا از اعضای کمیته مرکزی یا در مقام های بلند دولتی کار نموده بودند. ما روی همین مساله اختلافات پیدا کردیم که این کار مناسب نیست. این اشخاص مسلکی باید برای وطن خدمت کنند، باید تعداد کمتر اشخاص زندانی شوند. باید اضافه از شش یا ده نفر مجبوس نشود در حالیکه حدیث سیصد و چند نفر از رفقای ما در

زندان ها بسر میبرد. این يك مساله عمده اختلافات ما بود. سلیمان لایق میگوید که رهبران حزب اختلافات را به میان آورده بودند : من فکر میکنم که در مسایل داخلی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان تمام رهبران آن کم و بیش مسئولیت دارند. اگر به طور عادلانه و شریفانه قضاوت کنیم و بگویم که ما در راه متحد نگه داشتن حزب کمک کرده نتوانستیم و حزب دیموکراتیک خلق افغانستان که بعدها به حزب وطن مسمی گردید بدبختانه درین میراث بد که عبارت از اختلافات و تراشیدن اختلافات بود عمرش را گذشتاند اگر به همین اندازه که برسر اختلافات فکر شد، به همین اندازه که برمحکوم کردن یکدیگر وقت سپری کردیم اگر در راه بهبود و سازندگی کار می شد فکر میکنم ترازیدی سال ۱۳۷۱ به میان نه می آمد.

بیرک کارمل پافشاری میکرد که باید روابط با اتحاد شوروی حفظ گردد. او در یکی از خطابه هایش به افغانان در مسکو گفت که معیار وطن پرستی آنها دوستی با اتحاد شوروی و وفاداری با آن کشور است.

رفقا، باید آشکارا بسازم که کی کیست؟ چطور باید او را بشناسید؟ افغان وطن پرست کیست؟ آن وطن پرست آتشین برای افغانستان کیست؟ افغان نو کیست؟ آن افغان چنان افغانی است که به شوروی وفادار باشد.

با این حرف های کارمل اکثر رفقای حزبی او موافق نبودند. در اثر مقاومت در داخل افغانستان و فشار بین المللی، اتحاد شوروی مجبور شد تا کارمل را برطرف و به عوض او داکتر نجیب الله را بر اریکه قدرت بنشانند.

سلیمان لایق میگوید که او با داکتر نجیب الله کمک زیاد نموده بود.

داکتر صاحب نجیب الله بر مسند قدرت تکیه زد. من به او صادقانه کمک نموده بودم. چنان صداقت نموده بودم که بعضی ها گمان میکردند که من روی مفاد شخصی با وی همکاری کرده ام. اینطور نبود، من صلاحیت و اختیارات زیاد نداشتم، لیکن وظیفه ای را که به من سپرده

می شد من به آن صادق بودم. البته من با رهبران سابق نیز کدام غدیر یا خیانت که به یاد داشته باشم نکردم البته من با داکتر نجیب الله بطور جدی همکاری کردم و با او بودم.

با رویکار آمدن داکتر نجیب الله حکومت کوشید تا با مخالفانش از در آشتی پیش بیاید. عبدالرحیم هاتف میگوید که دولت به این نتیجه رسیده بود که حکومت حزبی دیگر نمیتواند دوام کند.

در افغانستان چنان تمایل پیدا شده بود که گفته میشد حکومت در انحصار يك حزب قرار دارد و این انحصار بیشتر دوام نه میکند باید يك اداره ائتلافی تشکیل شود. برای این منظور قانون اساسی تصویب شد و روی آن تقریباً يك و نیم سال کار شده بود و بسیاری از حقوق دانان در کمیسیون تصویب قانون اساسی موظف شدند. در رأس آنها من قرار داشتم که بعداً از طرف لویه جرگه تصویب شد. ریاست لویه جرگه به عهده من بود. آن قانون اساسی همه افغانها را بدون تبعیض حق داده بود. آن قانون هیچ شخص یا حزب را بطور موروثی و غیر از آن صلاحیت های که مردم برایش میداد، قبول نمی کرد. مطابق موازین حقوق بشر و قوانینی که در تمام دنیا مردم آنرا رعایت میکنند قانون اساسی در افغانستان نافذ شد. بعد از این قانون اساسی من معاون رئیس جمهور شدم البته در مسایل اجرائیوی نه بلکه در مسایل حقوقی که قانون اساسی يك مثال از کارهای ما می باشد. این قانون اساسی تعدیل قانون اساسی افغانستان است، قانون قضا دارد، قانون څارنوالی دارد و از این قبیل.

من از کارم پشیمان نیستم، آن کارها در پیشروی مردم افغانستان افتاده و میتواند بالای آن قضاوت کنند.

البته قانون تنها حصول دماغ من نیست بلکه با من رغفای زیادی از جمله حقوقدانان همراه بودند و یا بهتر بگویم من با آنها بودم و در آن قانون انحصار څاک افغانستان را به کسی یا حزبی نسپردیم. از

این گونه عملی که يك شخص یا حزب قدرت را انحصار کند نفرت داریم و این نظریه در دنیا نیز طرفدار ندارد و کسی از آن حمایت نمی‌کند. در همین زمان حکومت برای جلب همکاری روشنفکران افغانستان، مصالحه ملی را اعلان کرد.

معصومه عصمتی وردک سابق عضو پارلمان افغانستان بعد از مشوره زیاد به شورای زنان افغانستان شامل گردید. او می‌گوید :

بعد از گذشت تقریباً هشت ماه از اعلان مصالحه ملی فیصله شد که روسها از افغانستان برآیند. فکر میکنم برای بارچهارم بود که به من گفته شد که داکتر نجیب میخواهد با من ملاقات کند. داکتر نجیب از من خواست تا به شورای زنان بیایم. من گفتم «داکتر صاحب چکنم که بیایم، آنجا يك دنیای دیگر است، آنجا مشاور نشسته است، آنجا چنان اشخاص نشسته که من قدرت نگاه کردن به ایشان را ندارم و به این ترتیب نمیتوانم کار بکنم. برایش بسیار گفتم و در اخیر گفتم باز در آینده مبینم.

زمانیکه به خانه آمدم با سایر روشنفکران که در اکادمی علوم بودند دیدم و با دوستان حرف زدم. آنها برایم گفتند و مشوره دادند که باید همه یکجا شویم. بعداً گفتم اگر بعد از مصالحه تمام روشنفکران بیایند و پست های مهم را اشغال کنند منم میروم و مقام میگیرم. آنها مشوره دادند که باید بروم تا راه برای سایر روشنفکران گشوده شود.

ما آنطور فکر میکردیم که کسانی که در اروپا زندگی میکنند آنها نیز گام خواهند برداشت و ما میتوانیم روسها و طرف داران روسها و کمونیستها را یکایک دور کنیم و در جای شان روشنفکران را مقرر کنیم و کوشش شود تا انتخابات رویکار آید. بعد از مشوره با سایرین رفتم و در آن روزیکه من رفتم داکتر نجیب شخصاً مرا معرفی کرد. بعداً من در بیانیه ام گفتم تا آن زمان که معاذیر صحی پیدا نکنم و یا کدام مانع دیگر سر راهم پیدا نشود کار خواهد کرد. راستی همینطور شد آنها کوشش کردند به قولی که داده بودند وفا کنند و درکارهای من مداخلت نداشتند.

معاهده ژنو

مقاومت داخلی و فشارهای خارجی روسها را مجبور ساخت تا نیروهای شان را از افغانستان بیرون کنند.

یکی از این فشارهای خارجی مطبوعات بین المللی بود و رادیو بی بی سی يك جز از مطبوعات بین المللی بشمار میرود. یکی از مسئولین بخش پشتوی بی بی سی بنام نبی مصداق درین باره می گوید :

بخش پشتوی رادیو بی بی سی تقریباً يك و نیم سال بعد از داخل شدن روسها به افغانستان شروع به نشرات نمود و در مدت کم توانست توجه افغانها را به خود جلب کند زیرا در آن زمان سفارت خانه ها در کابل بسته شده بود، ژورنالستان خارجی در داخل نبودند، سانسور مطبوعات وجود داشت و گزارش دادن از جنگ کار مشکل بود. اما ما توانستیم چنان برنامه های تهیه کنیم که در آن اوضاع نقاط مختلف افغانستان تشریح شود. مصاحبه های با قوماندانان، داکتران، ژورنالستان خارجی و مهاجرینکه از نقاط مختلف افغانستان می آمدند می نمودیم و آنها مشاهدات شانرا بیان میکردند. بی بی سی درین قسمت افغانها را بیدار کرد و متوجه ساخت که در کشور شان چه رخ میدهد و به این سبب بی بی سی توانست از ظلم و جفای که در افغانستان جریان دارد دنیا را با خبر بسازد. شما بخاطر دارید که در هر سال در مجمع عمومی ملل متحد بر ضد تجاوز شوروی رای داده میشد و این رای دهندگان از یکصد و ده شروع تا يك صدویست و دو (صده و بیست و سه) کشور رسید.

سلیمان لایق میگوید که موضوع خروج نیروهای شوروی از طرف میخائیل گورباچوف مطرح گردید.

در سال ۱۹۷۵ میلادی که مطابق ۱۳۶۴ هجری شمسی است در اواسط ماه عقرب يك هیات بلند رتبه افغانستان تحت ریاست بېرك كارمل به مسكو دعوت شد. درین هیات علاوه برمن، سلطان علی كشمند صدراعظم، داکتر صالح محمد زیری منشی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، داکتر نجیب رئیس اطلاعات دولتی و جنرال نظر محمد وزیر دفاع نیز شامل بودند. از جانب شوروی در آن جلسه شخص گورباچوف صاحب شوارتازہ وزیر خارجه شوروی، مارشال سک洛夫 وزیر دفاع و چند تن از اعضای تخنیکي آنها اشتراك نموده بودند. آن نشست اولین مجلسی بود که رهبری افغانستان بطور دسته جمعی یا کولکتیف با رهبری اتحاد شوروی صحبت میکرد. قبل از آن چنان عادت بود که تنها رهبران ما و آنها بین خویش حرف میزدند و ما تنها گزارش آنها از طریق رهبران خویش می شنیدیم که غالباً کارمل صاحب میگفت «دیگه به رفیق تان اعتماد کنین» آنها که چه میگفتند و چه می شنیدند تنها نقاطی را به ما میگفتند که لازم میدانستند به این خاطر ما هیچ وقت در قسمت اجرات آن جلساتی که قبلاً صورت گرفته بود مسئولیت نداریم. در آن جلسه موضوع عمده ای که مطرح شد عبارت از برآمدن قوای اتحاد شوروی بود که این مساله از طرف گورباچوف پیشنهاد گردید و گفته شد که قوای شوروی از افغانستان می برآید و افغانستان باید در مقابل مذاکلات که به آنها تحمیل میشود از خود مستقلانه دفاع کند. بعد از آن دفاع مستقلانه بین ما رواج پیدا کرد.

گورباچوف حرف میزد و گاهگاهی رویش را به طرف رفقاییش میکرد و از آنها تائید میگرفت. از طرف ما کارمل حرف میزد و زمانیکه مساله خروج قوای شوروی مطرح شد، کارمل عکس العمل جدی نشان داد و گفت هیچ وقت موافقه ندارم که قوت های اتحاد شوروی از افغانستان

خارج شوند. در حالیکه انگلستان کارمل میلرزید و رنگ چهره اش تغییر یافته بود و بسیار ترسیده بود گفت اگر عساکر شوروی خارج شوند ما همه در خون غرق میشویم و انقلاب در خون غرق میشود. جانب مقابل با آرامی و خونسردی گفت این بدان معنی است که مردم افغانستان از انقلاب شما پشتیبانی نمیکنند و آنرا قبول ندارند و شما توسط عساکر ما انقلاب را بزور بالای مردم میقبولانید آیا اینطور نیست؟ کارمل خاموش نشسته بود. گورباچوف گفت: «مردم روسیه و گورباچوف به این جنگ رضایت ندارند و نمیخواهند فرزندان شانرا به جنگ ارسال کنند و ما هم نمیتوانیم چنان انقلابی را که شما نتوانستید آنرا به مردم خویش تفهیم کنید و رضایت آنان را جلب کنید به زور و جبر بالای آنها تحمیل کنیم.»

به هر حال درین باره قبلاً بین ما تفاهم موجود بود. من و دکتر صاحب نجیب قبلاً درین مساله توافق داشتیم و به این نتیجه رسیدیم که باید عساکر شوروی از افغانستان خارج شوند.

مذاکرات ملل متحد در باره مساله افغانستان از مدتها قبل جریان داشت و این مساله در مذاکرات رئیس جمهور امریکا رونالد ریگان و گورباچوف در واشنگتن لاینحل باقی ماند. لاکن شوروی کوشش کرد تا زیر عنوان قرارداد ژنو عساکر خویش را از افغانستان بیرون بکشد. مذاکرات زیر نظر سازمان ملل متحد بین افغانستان و پاکستان آغاز شد و امریکا و شوروی نیز در جریان بودند.

ریاض احمد خان مامور وزارت خارجه پاکستان درین باره میگوید :

به هر حال پاکستان این خروج را در صورتی می پذیرفت که شوروی ها قوای شانرا در مدت کوتاه از افغانستان بیرون بکشند ... پاکستان به این مساله ضرورت داشت زیرا فشار بالای شوروی به حدی نرسیده بود که دیگر قابل تحمل نباشد در کنار این مساله پاکستان به این فکر بود که اگر مسکو آماده اخراج قوایش گردد، مذاکرات ژنو مفید ثابت می شود.

مذاکرات چندین سال بطول انجامید لکن مساله بنيادی تصميم شوروی عبارت از تغييراتی بود که در زمانی گورباچوف صاحب رخ داد. شوروی در سال ۱۹۸۷ کوشش کرد تا حکومت کابل و مجاهدین با هم کنار بیایند ولی در اثر موضعگیری قوی حکومت مجاهدین مبنی بر عدم مذاکره با حکومت کابل، این کار صورت نگرفت.

شوروی ها در همین زمان تقسیم اوقات مختصر برای بیرون کشیدن قوای شان پیشنهاد کردند و در اثر این معاهده مفادی که به شوروی رسید این بود که طی يك موافقتنامه بین المللی قوای شانرا از افغانستان بیرون کشیدند. طی این موافقتنامه اول خروج قوای شوروی از افغانستان، دوم قطع مذاخله خارجی، مساله سوم تضمینات و مساله چهارم برگشت مهاجرین افغان به کشور شان بود.

بعد از امضای توافقات ژنو، ادوارد شوارتنازه وزیر خارجه شوروی گفت موافقه امروز نتیجه روش نوین اتحاد شوروی است که میخواهد در مسایل خارجی مشکلاتش را حل کند.

موافقات امضا شده امروزی نتیجه فیصله های اتحاد شوروی مبنی برحل نمودن مشکلات سیاسی اش در عرصه خارجی است. امضای این موافقات قسمتی از نظریه نوین اتحاد شوروی است. این موافقات در نتیجه حسن نیت و مصالحه به میان آمده است.

قوای شوروی خروجش را از افغانستان آغاز کرد و در داخل کشور پروسه آشتی ملی جریان پیدا نمود و از قوت بیشتر برخوردار شد. حکومت کابینه ای را تشکیل داد که عده ای از وزیران سابقه حزبی نداشتند.

ودیر صافی وزیر هوانوردی مقرر شد. او میگوید :

به اثر دعوت صدراعظم عهده وزارت هوانوردی را قبول کردم. علت آن این بود که ما چند روشنفکر که در کابل زندگی میکردیم استادان پوهنتون کابل بودیم و يك عده ما روابط خویشاوندی و قومی با گروههای مختلف مجاهدین داشتیم ما با هم مشوره کردیم و

وضع ملی و بین المللی را تحلیل کردیم و باهم گفتیم که نجیب همیشه میگوید که حاضر است قدرت را از راه مذاکره واگذار کند ما که در کابل بودیم و در پوهنتون درس میدادیم و من در چهارده سال در فاکولته حقوق درس میدادم و زمانی ریاست آن فاکولته را به عهده داشتم با خود سنجیدم که آن فیصله را جنبه عملی بدهیم و قدرت را از اعضای حزب بگیریم و اگر يك وزارت هم از دست اعضای حزب دیموکراتیک خلق افغانستان گرفته شود و به مردم سپرده شود آنهم يك دستاورد بزرگ است و جنبه های مثبت دارد و اگر از سرمایه همان وزارت در راه آبادی وطن در راه تربیه جوانان وطن کار گرفته شود بهتر است و درمرحله بعدی کوشش میکنیم تا با موافقه مجاهدین يك حکومت اصولی و قانونی بوجود بیاید که قدرت از حزب دیموکراتیک خلق افغانستان به آنها انتقال کند و ما آن قدرت را انتقال می دهیم.

کودتای شهنواز تنی

داکتر نجیب الله بعد از سفر ژنیوا گفت که با بعضی از رهبران مخالفین دیده است و انحصار قدرت را نمیخواهد.

ما خواهان مذاکراه و مفاهمه با بعضی از رهبران صلح پسند جمهوری افغانستان هستیم و از آن تلاشهای که سبب تأمین صلح و امنیت در کشور گردد استقبال میکنیم. ما شیوه انحصار طلبانه قدرت را در پیش نداریم. ما در يك سهم گیری عادلانه متناسب با تمام قوت ها در حکومت مرکزی و ملی موافقه داریم. مسأله صلح در کشور مهم است و هر کس باید از راه انتخابات رویکار شود.

من در جریان سفرم به ژنیوا با بعضی از رهبران مخالفین دیدم. از هر چه مهم تر راجع به مسأله وحدت ملی و دیموکراسی و انتخابات تأکید کردم که انتخابات یگانه راه حل و جلوگیری از خونریزی در کشور است. هر داخل کشور به سازمان های مخالف اجازه فعالیت داده شد که یکی از این سازمان ها جمعیت رستگاری ملی نام داشت.

پوهاند محمد اصغر ربیس جمعیت رستگاری میگوید :

توسط عبدالرحیم هاتف معاون رئیس جمهور با اطلاع دادند که در امور شما مداخله نمیکنیم. ما برای آزمایش يك اعلامیه نوشتیم و خواستیم آنرا به سه لسان دری، پشتو و انگلیسی از رادیو نشر کنند. آنها گفتند اگر چه چند ماده اعلامیه مخالف سیاست و پالیسی ماست ولی بجز با شما وعده کرده ایم بناءً آنرا بشهر میرسانیم. به همین ترتیب چند

ماه بعد نامه سرگشاده را در روزنامه پلوشه به نشر رساندیم که در آن از عدم هماهنگی در صفوف مجاهدین و حکومت کابل انتقاد کردیم. خبرنگاران به تدریج روابط شانرا با ما برقرار ساختند و ما انتقاد های خویش را دوام می دادیم. ما در اول گفته بودیم که برای بدست آوردن قدرت کار نمیکنیم و هدف ما صرف صلح درکشور و ملت را از این غمها و مصائب نجات بخشیدن است.

اما در داخل حکومت مخالفت ها بر سر تصاحب قدرت جریان داشت و این مخالفت ها تا سرحد کودتا رسید و جنرال شهناز تنی وزیر دفاع بر علیه نجیب قیام کرد: سلیمان لایق درین باره میگوید :

داکتر صاحب نجیب ملاقات های زیاد با تنی صاحب مینمود زیرا به وی اطلاع رسیده بود و بعضی علایم نیز دیده میشد بطور مثال کندن موضع ها در اطراف وزارت دفاع آغاز شده بود و تانک ها به زمین گور میشد.

طوری که شما میدانید داکتر صاحب نجیب سر قوماندان اعلی قوای نظامی کشور نیز بود و بطور منظم بوی اطلاعات میرسید. اما او با تنی محبت میکرد زیرا فکر میکرد که تنی يك شخص شجاع است و نباید ضایع شود در حالیکه میتوانست طی يك فرمان از طرف سر قوماندانی اعلی قوای نظامی جنرال تنی را سبکدوش سازد و موافقه حزب را نیز درین مورد بگیرد و حزب هم به اکثریت از او حمایت میکرد اما او بسیار کوشش کرد و تنی هم او را اطمینان داد که کودتا نمیکند. لکن بنظر من بالای تنی صاحب بعضی فشار ها وجود داشت و یکعده عناصر او را از آینده می ترساندند تا این حد او را تحریک کردند که دست به کودتا زد.

داکتر نجیب میگوید که او کوشش داشت تا از کودتا جلوگیری کند و جنرال تنی را در خانه اش به آشک دعوت کرد. در خانه پای خانم درد میکرد حرکت نمیتوانست لکن او بلند شده

گفت تنی را خواسته ای من برایش آشک پخته میکنم و برایش آشک پخته کرد. من و وطنجار نشسته بودیم و با او حرف می زدیم که چه میکنی و به کدام راه روان هستی. اول اینکه هیچ کس از این حادثه زنده نخواهد ماند و دوم اینکه هر گاه قدرت را در دست گرفتی تا چه مدت آنرا نگاه خواهی کرد؟ زیرا اگر ما تنها میتوانستیم حکومت کنیم ضرورت به مصالحه نبود پس مصالحه برای چیست. به این منظور است که سایر قوت ها بیایند و ما انحصار قدرت را نماندیم. ما از چوکی تیر هستیم. اگر بیست (درصد) باشد یا سی، یک بر سوم باشد یا نصف مسأله نیست مهم اینست که باید آنها بیایند.

جنرال تنی میگوید که این حرف ها درست است ولی هدف چیزی دیگر بود. این حقیقت داشت که مردم را آشک میداد اما کوشش داشت تا مردم را منحرف سازد نه تنها آشک بلکه جنرالان و رفقاییش را پول هم میداد تا تطبیع شوند و به او تسلیم گردند. به این شکل یعنی به شیوه های کی جی بی و خادستی او میخواست افغانستان را اداره کند. او بالای هیچ کس اعتماد نداشت به هیچ کس باور نداشت و با هر که فریبکاری میکرد.

جنرال تنی میگوید که حکومت نجیب بر بیگانگان متکی بود بناءً برای حزب و مردم افغانستان قابل قبول نبود.

حکومت نجیب بر خود متکی نبود او بر بیگانگان متکی بود بنابراین برای حزب و ملت قابل قبول نبود. در ضمن بی بند و باری در رژیم به مرحله آخر رسیده بود و دستگاه دولتی اداره خویش را از دست داده بود. رهبری سیاسی مانع انحرافات در حزب و دولت شده نمیتوانست. حزب بطرف انشعاب حرکت میکرد. نجیب و روسها هر دو بخاطر منافع مادی شان و اهداف سیاسی خویش اردو و قوای مسلح را پارچه پارچه ساختند و تشکیلات اردو را به تشکیلات قومی و خادستی به شیوه کی جی بی تغییر دادند. ما نمیخواستیم تا اردو در مقابل ملت بجنگد ما

میخواستیم که به انتخاب مردم يك حکومت تشکیل شود. اما نجیب از قدرت دست نمیکشید و به این ترتیب به خواسته های مردم و حزب تسلیم نمیشد. بناءً ما قیام کردیم و بخاطر منافع مردم از منافع شخصی خویش گذشتیم. ما میخواستیم که در کشور برادر کشی خاقه یابد، بالای مردم حکومت تحمیل نشود و اردو برخلاف مردم نجنبند. ما خواستیم که برای يك مدت کوتاه يك اداره موقت تشکیل گردد و از چنان سیستم جمهوری دفاع کند که آن سیستم به اساس مبارزه پارلمانی متکی باشد و در اثر يك رای گیری سری و آزاد هر که در انتخابات اکثریت پیدا کرد بتواند پارلمان و حکومت را تشکیل بدهد و حزب اقلیت در پارلمان حیثیت حزب اپوزیسیون را داشته باشد تا اینکه به انتخاب مردم يك حکومت منتخب تشکیل شود، و افغانستان آباد شود. به این منظور ما قیام کردیم.

عده ای از مردم به این باورند که این قیام یا کودتاه تحمیلی بود و شهناز تنی راه دیگر نداشت.

سلیمان لایق به این نظر موافقه ندارد و میگوید :

از بعضی رفقای حزب شنیدم که گویا این کودتا بر تنی صاحب تحمیل شده است. به نظر من این حرف از يك نگاه حقیقت دارد و از جانب دیگر غلط است.

عده ای از طرفداران تنی صاحب میگویند که داکتر نجیب میخواست علیه تنی کودتا کند. این يك تعبیر غلط است زیرا بنظر من یکنفر که رئیس جمهور باشد و علاوه بر آن صدراعظم و قوماندان اعلی قوای مسلح کشور باشد او به کدام هدف در مقابل وزیر دفاع کودتا میکند؟ این حرف دور از منطق است. شما میدانید که کودتا بخاطر گرفتن قدرت صورت میگیرد که او (داکتر نجیب الله) این قدرت را عملاً داشت و صلاحیت اینرا نیز داشت که وزیر دفاع را لزوماً بر طرف سازد. در کشورهائیکه جنگ جریان داشته باشد این يك کار آسان و سهل است.

به این دلایل این نظر غلط است. و صحیح نیز است به این معنی که بالای جنرال صاحب تنی این کودتا تحمیل شد طوریکه تنی صاحب زیر تأثیر عناصر جاه طلب حزبی آمده بود و آن عناصر در اثر تغییرات سیاسی مقام های خویش را از دست میدادند. آنها بر تنی فشار آوردند و بر آن قوماندان هائیکه زیر نفوذ سیاسی چنان اشخاص بودند تا علیه داکتر نجیب بیاستد و نجیب را مجبور بسازند تا آنها را دوباره به مقام های شان نگهدارد و اگر بر قدرت نرسند باید از راه نظامی قدرت را در دست گیرند.

خیال محمد کتوازی میگوید که جنرالان نظامی به خطر کودتا پی می بردند. رفقای تنی که در سطح رهبری با او بودند بمن گفتند که قبلاً گفته ایم که از این کار باید جلوگیری شود و به تو نیز میگوئیم که در میان ما بنشین و مصاحله کن و ما را با یکدیگر آشتی بده. من برایشان گفتم که به سر هر دو چشم، اینکار را میکنم. آصف شور و خنجر و بعضی دیگر که در سطح رهبری قرار داشتند به منزل من آمدند. من گفتم خوب است آنها در خانه من نشسته بودند و گفتند اگر امکان داشته باشد با نجیب تماس بگیر زیرا ما میخواهیم با او ببینیم. من کوشش کردم و با مشکل زیاد با نجیب تلفونی تماس گرفتم. او گفت اگر راضی باشی من راضی هستم، من صلح میخواهم. اگر آنها یکبار صلح بخواهند من صد بار حاضر هستم که با ایشان ببینم و حرف بزنیم البته تو در میان ما باش و میانجیگری کن. نجیب بمن گفت من حاضر هستم و تو شاهد باش اگر چه تو طرفدار آنها هستی با آنهام مسأله ای نیست. به اینصورت هر دو طرف حاضر شدند که با همدیگر بنشینند و قرار به این شد که فردا ساعت نه صبح با هم صحبت کنند. آنها ای که در اطراف تنی بودند حدود شش یا هفت نفر آمدند به ساعت نه صبح با نجیب دیدند و صلح کردند و فردای آنروز به ساعت هشت صبح بمن تلفون شد که آنها دوباره در وزارت دفاع جمع شدند. همه آنها در اتاق رئیس

دفتر وزیر دفاع با لباس های تشریفاتی نشسته بودند و میخواستند به ساعت نه با داکتر نجیب ملاقات کنند. نجیب تمام برنامه اش را به تعویق انداخت و گفت حاضر است با آنها مذاکره کند.

چند دقیقه به ساعت نه باقی مانده بود که جعفر سرتیر تیفون کرد و گفت کار ما خراب شده است، ما آمده نمیتوانیم. حدود سه یا چهار دقیقه به نه باقی مانده بود آنها گفتند که در اتاق وزیر دفاع جمع شده ایم و وزیر صاحب دفاع اجازه نمیدهد که با هم ملاقات کنیم. البته آنها قبلاً در غیاب تنی با داکتر نجیب دیده بودند. آنها گفتند اینک وزیر صاحب دفاع همه ما را به دفترش خواسته و اینجا حاضر است و می گوید من اجازه نمیدهم که با نجیب ببینید زیرا من میخواهم با او کنار بیایم ما میخواهیم که او باید برطرف شود.

من به نجیب تیفون کردم و آنچه را شنیده بودم برایش گفتم. نجیب بمن گفت: «دیدی! باز نگوئی که ملامت هستی».

ناکامی برنامهء ملل متحد

اگرچه دکتر نجیب الله توانست کودتای شهنواز تنی را ناکام سازد ولی از طرف مخالفین زیر فشار شدید قرار داشت. سلیمان لایق به این باور است که مجاهدین نتوانستند حکومت دکتر نجیب را سرنگون سازند.

من باور دارم و مجاهدین هم از این حرف آزرده نخواهند شد که بگویم آنها توانایی اینرا نداشتند که حکومت جمهوری افغانستان را به زور از میان بردارند. البته در داخل حزب و دولت اختلافات جدی که قبلاً به آن اشاره کردم وجود داشت و آنهم در اثر دسایس خارجی و نوازش های عده ای بوجود آمده بود. وضع به مرحله ای رسید که توازن قوا به نفع دولت جمهوری افغانستان نبود. بعضی قوت های ما مثلاً در شمال از مرکز اطاعت نمی نمودند. آنها با سازمان جمعیت اسلامی و حزب وحدت اسلامی و احمد شاه مسعود در پنجشیر ائتلاف کردند. دوستم صاحب، آغا صاحب سید منصور، مومن در حیرتان و جنرال هلال در میدان هوایی مزار شریف قیام کردند. لهذا برای ما بسیار مشکل بود که در شمال با قوت های خویش مصروف باشیم و در کابل و جنوب شرق و غرب با قوت های مجاهدین مقابله کنیم.

يك روزنامه نگار پاکستانی بنام رحيم الله يوسفزى ميگويد كه بعد از تحولات در شوروی حکومت افغانستان با مشکلات اقتصادی مواجه شد. در اتحاد شوروی تحولات آمده بود و آنها مشکلات اقتصادی داشتند و

این مشکلات سبب شد که آنها نتوانند به افغانستان کمک کنند. علاوه بر کمک های پولی و تسلیحاتی و خوراکی که به افغانستان صورت میگرفت، تجارت افغانستان نیز وابسته به شوروی بود. زمانیکه آن کمک ها کم شد یا قطع گردید افغانستان با مشکلات زیاد مواجه شد و نظر به این کمبود ها پول، تیل و مواد خوراکی حکومت داکتر نجیب‌الله ضعیف گردید. حتی آنها برای پرواز طیارات شان تیل نداشتند که این یکی از مشکلات عمده بود.

ملل متحد کوشش داشت تا يك حکومت انتقالی بسازد و قدرت را از نجیب‌الله بگیرد.

انجنیر گلبدین حکمتیار درین باره میگوید :

طرح ما این بود که يك حکومت بیطرف از اشخاص غیر متنازع فیه که برای تمام تنظیم ها قابل قبول باشد و در قسمت سوابق آنها اعتراض وجود نداشته باشد تشکیل شود. نجیب بدون قید و شرط حکومت را به طور کامل به آنها بسپارد و در مدت شش ماه انتخابات صورت گیرد. به این منظور ما نمیخواستیم در کابل جوی خون جاری شود و جنگ برای بدست آوردن قدرت آغاز شود.

ملل متحد نیز طرحی را ارائه کرد و تنظیم ها بین خود موافقه کردند. بحث روی افراد آغاز شد و لست ترتیب شده بود و نزدیک بود که عملاً کار را آغاز کنند اما متأسفانه جمعیت اسلامی مخالفت کرد. آنها به همکاری چند جنرال تلاش کردند تا به قدرت برسند و با آن لست مخالفت کردند و نگذاشتند که آنطور يك حکومت تشکیل گردد و قدرت انتقال نماید.

پروفیسر برهان الدین ربانی میگوید که از ابتدا پالیسی مجاهدین آن بود که هر که به آنها تسلیم میشد از عفو عمومی برخوردار می گردید.

این يك سیاست همیشگی ما بود که اگر يك قوماندان دولتی یا اگر ملیشه میبود یا افراد اداری، هر که به مجاهدین تسلیم میشد از عفو عمومی

که قبلاً اعلان نموده بودیم برخوردار می گردید و ما همیشه آنها را دعوت میکردیم که با مجاهدین تسلیم شوند. به این منظور دوستم، کیان و یا هر کسی دیگر که میخواست به مجاهدین نزدیک شود از طرف ما ممانعت وجود نداشت.

مولوی محمد یونس خالص میگوید که تنها حکومت اسلامی برای ما قابل قبول بود

و بس :

ما جهاد کردیم و با معلوم گردید که نه تنها در افغانستان بلکه در تمام کشورهای اسلامی زمانی يك کشور واقعاً آباد و ملت آسوده میشود و آن حکومت به پیش رفته میتواند که در آنجا حکومت و مردم با همدیگر همکاری داشته باشند و اگرچنین نباشد آن کشور پیشرفت کرده نمیتواند.

مثلاً در افغانستان ظاهر شاه حاکم بود از طرف دیگر علماء حاکمیت داشتند. اما علماء يك طرف می رفتند و حکومت طرف دیگر بناءً بنظر ما چنان يك حکومت اسلامی که در رأس آن اشخاص با داشتن مفکوره اسلامی وجود داشته باشد و علماء با آن متحد باشد آن حکومت جامعه را به پیش برده میتواند خصوصاً اگر در راه سیاسی هم با هم متحد باشند.

ما میدانستیم اگر منابع بین المللی برای ما کدام رهبری بیاورد آن رهبری طوری خواهد بود که نه با آن فکر اسلامی خواهد بود و نه فکر ملت بناءً با آن موافقه نداشتیم. حالا هم مردم سر و صدا بالا میکنند و از منابع بین المللی میخواهند اما باور دارم تا زمانی که يك حکومت اسلامی در افغانستان تشکیل نگردد در منطقه امنیت آمده نمیتواند.

داکتر نجیب الله بعد از تلاشهای زیاد ملل متحد حاضر شد تا قدرت را به يك حکومت انتقالی بسپارد. او بعد از ملاقات با بینان سیوان نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در موضوع افغانستان گفت :

مذاکرات با آقای بینان سیوان به مرحله چینی رسیده است من پشتیبانی

خوش را از تلاش های نماینده سرمنشی ملل متحد برای تشکیل يك اجتماع افغانی اعلام میکنم. به همین ترتیب در اشتراك گرد هم آئی افغانها که به سرپرستی ملل متحد صورت خواهد گرفت اصرار نخواهم کرد. مامواغه نمودیم تا تمام صلاحیت های اجرائیوی خوش را طوریکه آقای پطروس غالی گفته در همان روز به حکومتی انتقالی بسپاریم. اما باید آن حکومت اختیارات کامل داشته باشد و مصنوعیت و امنیت و تمامیت ارضی و وحدت افغانستان را حفظ کرده بتواند.

استعفی داکتر نجیب الله مشکلات داخلی را زیادتیر ساخت. خیرنگار انگلیسی رادیو بی بی سی بنام کریس باورز که در آن زمان در کابل بود میگوید که يك شب قبل از سرنگونی حکومت داکتر نجیب الله او با رهبران حزب در کابل مذاکره نموده بود.

یکی از مقامات نزدیک به داکتر نجیب الله بن گفت که يك شب قبل از سرنگونی حکومت داکتر نجیب الله حدود ششصد تن از ملیشه های ازبک را با چندین طیاره از شمال خواستیم. نجیب تنها به دو طیاره اجازه داده بود اما ما ده طیاره را خواستیم زیرا ترس آن میرفت که حکمتیار از سمت لوگر حمله خواهد کرد. این ملیشه ها در میدان هوایی باقی ماندند. ملل متحد در انتظار پانزده نفری بود که می خواستند به کابل بیایند و اداره موقتی را تشکیل دهند.

نظر به معلومات من از طرف حکومت کابل نه نفر معرفی شده بود و موافقه شده بود که از طرف مجاهدین شش نفر معرفی گردند و ملل متحد بر پاکستان متکی بود که بالای مجاهدین فشار بیاورد که شش تن را معرفی کنند. تا آخر از نام نویس اطلاعی نیامد و بینان سیوان بین کابل و اسلام آباد در رفت و آمد بود. بینان سیوان نا وقت شب به کابل رسید و گفت پروسه ناکام شده است و او کوشش کرد تا داکتر نجیب را از کابل خارج سازد. نجیب دست پاچه شده بود و از جنرال

نبی عظیمی که قوماندان گارنیزون کابل بود نام شب را گرفته از قصر ریاست جمهوری بطرف میدان هوایی در حرکت شد. بینان سیوان همراه او بود و از شش پسته امنیتی گذشتند و در میدان هوایی پسته ملیشه های ازیک قرار داشت. آنها نگذاشتند که او برود. در فرجام داکتر نجیب الله بر گشته به دفتر سازمان ملل در کابل پناه برد.

- پایان

روزشمار وقایع افغانستان

۱۹۹۲ - ۱۹۱۹

۱۹۱۹

۲۰ فبروری

۲۰ دلو

امیرحبیب الله پادشاه افغانستان در کله گوش ولایت لغمان توسط
شخص ناشناس به قتل رسید .

۲۱ فبروری

اول حوت

سردار نصرالله برادر امیر حبیب الله خان در جلال آباد اعلان
پادشاهی نمود.

۲۱ فبروری

اول حوت

امان الله پسر امیر حبیب الله خان در کابل اعلان پادشاهی
کرد .

۲ مارچ
۱۱ حوت .
امان الله خان نامه ای به نائب السلطنه انگلیسی هند فرستاد و
از پادشاهی اش او را اطلاع داد .

۷ اپریل
۱۸ حمل
امان الله خان نامه ای به لینین فرستاد و اولین تماسش را با
دولت شوروی برقرار نمود .

۴ می
۱۲ ثور
جنگ استقلال آغاز شد .

۲۸ می
۷ جوزا
آتش بس میان قوای برتانیه و افغانستان اعلان گردید .

۸ اگست
۱۷ اسد
معاهده صلح میان افغانستان و حکومت برتانیه، در شهر راولپندی
امضا گردید .

۱۹۲۰

۱۷ اپریل
۲۸ حمل
کنفرانس میسوری آغاز شد . محمود بیگ طرزی به نمایندگی
افغانستان و هنری دابز نماینده برتانیه در آن اشتراک نمودند .

۲۴ جولای

۲ اِسد

کنفرانس میسوری به پایان رسید .

۱۸ سپتامبر

۲۷ سنبله

امان الله خان اولین پیام تلگرامی اش را توسط ماشینی که از طرف اتحاد شوروی برایش هدیه داده شده بود ، به لینین فرستاد .

۲۰ اکتوبر

۲۸ میزان

هیات افغانستان وارد بخارا شد و حکومت شوروی در آنجا را به رسمیت شناخت .

۲۰ جنوری

۲۰ جدی

کنفرانس میان افغانستان و برتانیه در کابل آغاز شد و بنام کنفرانس کابل مسمی گردید .

۲۸ فیبروری

۱۰ حوت

معاهده دوستی بین افغانستان و اتحاد شوروی در مسکو به امضا رسید .

۳ جون

۱۳ جوزا

معاهده دوستی میان افغانستان و کشور ایتالیا امضا شد .

۲۲ نوامبر
اول قوس
کنفرانس کابل به پایان رسید و برتانیه استقلال افغانستان را به
رسمیت شناخت .

۱۹۲۳

۱۹ اپریل
۲۰ حیل
قانون اساسی افغانستان که بنام نظامنامه اساسی دولت علیه
افغانستان یاد میشد از طرف اعضای لویه جرگه در جلال آباد به
تصویب رسید .

۱۹۲۴

می
قیامی در شهر خوست به رهبری ملا عبدالله مشهور به ملای
لنگ علیه حکومت امان الله خان آغاز شد .

۱۹۲۵

۳۰ جنوری
۱۰ دلو
رهبران قیام خوست به شمول ملا عبدالله از طرف حکومت امان
الله خان دستگیر شدند .

۱۹۲۷

۱۵ اکتوبر
۲۳ میزان
در کابل اعلان شد که امان الله خان به خارج کشور سفر می نماید .

۱۰ دسامبر
۱۹ قوس
امان الله خان افغانستان را به قصد کشور های آسیایی ، اروپایی و افریقایی ترک گفت .

۱۹۲۸

۲۰ جون
۲۰ سرطان
امان الله خان پادشاه افغانستان بعد از یک سفر شش ماهه به کشور بازگشت .

۲۹ اگست
۶ سنبله
لویه جرگه توسط امان الله خان در پغمان افتتاح شد .

۵ سپتامبر
۱۴ سنبله
لویه جرگه پغمان به پایان رسید .

۱۴ دسامبر
۲۳ قوس
افراد حبیب الله خان کلکانی به کابل حمله نمودند .

۱۴ جنوری

۲۲ جدی

امان الله خان از مقام سلطنت استعفی و به عوض او معین السلطنه عنایت الله خان اداره امور را بدست گرفت .

۱۷ جنوری

۲۶ جدی

سردار عنایت الله خان بعد از سه روز پادشاهی استعفی داد .

۱۸ جنوری

۲۷ جدی

ارگ شاهی توسط افراد حبیب الله خان کلکانی تصرف گردید .

۱۹ جنوری

۲۸ جدی

حبیب الله خان کلکانی به حیث پادشاه افغانستان به اریکه قدرت تکیه زد .

۲۰ جنوری

۲۹ جدی

حبیب الله خان کلکانی اولین بیانیه اش را به حیث پادشاه افغانستان در داخل ارگ ایراد نمود .

۲۲ فبروری

۳ حوت

محمد نادر شاه و برادرانش به قصد مبارزه با حبیب الله خان کلکانی اروپا را ترک نموده به بندرگاه بمبئی رسیدند .

۲۵ فبروری

۶ حوت

محمد نادر شاه و برادرانش از بمبئی به پشاور رسیدند .

۸ مارچ

۱۸ حوت

محمد نادرشاه هند برتانوی را به قصد افغانستان ترک داده و به ولایت پکتیا داخل شدند .

۲۶ مارچ

۶ حمل

امان الله خان با قوای پانزده هزار نفری قندهار را به قصد کابل ترک نمود .

۱۵ اپریل

۲۶ حمل

جنگ سختی میان قوای امان الله خان و طرفداران حبیب الله کلکانی در نزدیکی غزنی رخ داد .

۲۴ می

۳ جوزا

امان الله خان پادشاه مخلوع افغانستان از کشور فرار نمود .

۱۲ اکتوبر

۲۲ میزان

قوای محمد نادر خان در کوههای اطراف کابل سنگر گرفته و ارگ را گلوله باران نمودند .

۱۴ اکتوبر

۲۴ میزان

ارگ شاهی در محاصره طرفداران محمد نادر خان در آمد .

۱۴ اکتوبر

۲۴ میزان

حبيب الله خان کلکانی کابل را به قصد شمالی ترک نمود .

۱۵ اکتوبر

۲۵ میزان

محمد نادر شاه طی مراسمی در مسجد عیدگاه شهر کابل به
حيث پادشاه افغانستان تعیین شد .

۱۷ اکتوبر

۲۷ میزان

محمد نادر شاه پادشاه افغانستان امر حمله به مناطق شمالی را
صادر نمود .

۲ نوامبر

۱۱ عقرب

حبيب الله خان کلکانی با هفده تن از همراهانش در منطقه چمن
حضوری کابل به دار اویزان شدند .

۱۹۳۱

۲۴ جون

۲ سرطان

معاهده بنام بیطرفی و عدم تجاوز متقابله میان افغانستان و
اتحاد شوروی در ۹ ماده در کابل به امضا رسید .

۳۱ اکتوبر

۹ عقرب

قانون اساسی افغانستان که بنام اصول اساسی دولت علیه
افغانستان یاد میشد در ۱۱۰ ماده به تصویب رسید .

۱۹۳۳

۲ جون

۱۶ جوزا

سردار محمد عزيز برادر محمد نادر شاه و سفير افغانستان در آلمان کشته شد .

۸ نوامبر

۱۷ عقرب

محمد نادر پادشاه افغانستان توسط متعلمی بنام عبدالخالق به قتل رسيد .

۸ نوامبر

۱۷ عقرب

محمد ظاهر شاه به حيث پادشاه افغانستان تعيين گرديد .

۱۵ دسامبر

۲۴ قوس

محکمه در کابل دایر شد و عبدالخالق را با عده از دوستان و اقاربش به اعدام محکوم نمود .

۱۹۳۴

۲۵ سپتامبر

۲ میزان

افغانستان به عضویت سازمان نو تشکیل ملل متحد در آمد .

۱۹۳۶

۲۹ مارچ

۹ حمل

نخستین معاهده مودت بین افغانستان و ایالات متحده امریکا در لندن به امضا رسید .

۲۴ سپتامبر
۲ میزان
شاه محمود خان وزیر حربیه افغانستان عازم اتحاد شوروی
گردید .

۱۹۳۸

۷ جولای
۱۶ سرطان
پیمانی میان نمایندگان چهار کشور افغانستان ، ایران ، ترکیه و
عراق به منظور استقرار صلح و امنیت در شرق نزدیک ، عدم
تعرض ، تشدید روابط و همکاری های متقابل در ده ماده در
قصر اسد آباد تهران به امضا رسید .

۳ سپتامبر
۱۲ اسد
جنگ دوم جهانی آغاز گردید و افغانستان به قوای نظامی اش
امر آماده باش را صادر نمود .

۱۹۳۹

۶ سپتامبر
۱۵ اسد
حکومت افغانستان توسط فرمان پادشاهی بیطرفی اش در جنگ
جهانی را اعلان نمود .

۱۹۴۱

۵ نوامبر
۱۴ عقرب
لویه جرگه دایر شد و سیاست بیطرفی افغانستان در جنگ دوم
جهانی را مورد تأیید قرار داد .

۱۹۴۶

۹ می
۱۹ ثور

سردار محمد هاشم خان صدراعظم افغانستان بنابر معاذیر صحتی از وظیفه اش استعفی داد و به عوض او سردار شاه محمود خان وزیر حربیه به حیث صدراعظم تعیین گردید .

۱۹۴۷

۲۰ سپتامبر

۸ میزان

نمایندگان افغانستان در سازمان ملل متحد در برابر پذیرش پاکستان در آن سازمان رای مخالف دادند .

۱۹۵۰

۲۱ مارچ

اول حیل ۱۳۲۹

نیروهای امنیتی تعدادی از اشخاص سرشناس به شمول سید اسمعیل بلخی را در کابل گرفتار کردند .

۱۹۵۳

۲۵ فبروری

۵ حوت

اتحاد شوروی به موجودیت کار شناسان ملل متحد در شمال افغانستان رسماً اعتراض نمود .

۶ سپتامبر

۱۵ سنبله

رادیو کابل اعلان نمود که سردار شاه محمود خان صدراعظم

افغانستان نسبت معاذیر صحتی از وظیفه اش استعفی داده و به
عوض او سردار محمد داود خان منحیث صدراعظم تعیین شد .

۲۰ سپتامبر

۲۹ سنبله

کابینه سردار محمد داود خان اعلان گردید .

۱۹۵۵

۱۶ دسامبر

۲۵ قوس

بولگانین و خروشچف دو تن از رهبران شوروی برای بار اول به
کابل آمدند .

۱۹۵۶

۱۸ اگست

۲۷ اسد

اسکندر میرزا رئیس جمهور پاکستان به کابل آمد .

۱۹۵۸

۲۱ جون

۲۱ جوزا

محمد داود خان بنابر دعوت ایزنهاور رئیس جمهور امریکا به آن
کشور رفت .

اول اکتوبر

۹ میزان

ورشیلوف صدر هیات رئیسه علی اتحاد شوروی به کابل سفر
نمود .

۱۹۵۹

۸ دسامبر

۱۶ قوس

ایزنهاور رئیس جمهور ایالات متحده امریکا به کابل سفر نمود .

۱۹۶۰

۴ مارچ

۱۴ حوت

قراردادی بنام موافقتنامه کلتوری افغانستان و اتحاد شوروی توسط محمد داود خان و خروشچف در کابل به امضا رسید .

۲۶ مارچ

۶ حمل

امان الله خان شاه سابق افغانستان در سویس وفات یافت .

۱۰ اگست

۱۹ اسد

محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان به کشورهای مصر و یوگوسلاویا سفر نمود

۱۹۶۱

۵ سپتامبر

۱۵ سنبله

بدنبال خرابی اوضاع میان افغانستان و پاکستان قونسلگری های افغانستان در شهر های کویته ، چمن و پشاور مسدود گردید .

۲۸ اکتوبر

۷ عقرب

شورای ملی کمک های اتحاد شوروی در پلان پنجساله را تائید نمود .

۱۹۶۳

۷ مارچ
۱۹ حوت
محمد داود خان از صدارت استعفی و داکتر محمد یوسف به
تشکیل کابینه موظف گردید .

۱۲ مارچ
۲۵ حوت
کابینه داکتر محمد یوسف اعلان گردید .

۲۸ مارچ
۸ حمل
کمیته برای تسوید قانون اساسی جدید تعیین شد .

۳۱ مارچ
۱۱ حمل
کمیته ای که برای ترتیب قانون اساسی جدید تشکیل شده بود
برای اولین بار جلسه نمود .

۲۸ می
۷ جوزا
در اثر مساعی ایران روابط افغانستان و پاکستان به حالت عادی
در آمد .

۱۹۶۴

۲۹ فیروزی
۹ حوت
کمیته مشورتی برای غور روی قانون اساسی جدید شروع بکار
نمود

۱۴ می

۲۴ ثور

کمیسیون تسوید قانون اساسی کارش را به اتمام رسانید .

۱۲ اگست

۲۱ اسد

دارالتحریر شاهی فرمانی صادر کرد و از مردم خواست تا نمایندگان شانرا بخاطر تشکیل لویه جرگه انتخاب کنند .

۱۴ اگست

۲۳ اسد

متن مسوده قانون اساسی جدید در مطبوعات انتشار یافت و از مردم خواسته شد تا در باره آن اظهار نظر نمایند .

اول سپتامبر

۱۰ سنبله

شاهراه سالنگ افتتاح گردید .

۹ سپتامبر

۱۸ سنبله

لویه جرگه بمنظور تصویب قانون اساسی جدید در کابل دایر شد .

۲۰ سپتامبر

۲۹ سنبله

شورا قانون اساسی جدید را تصویب نمود

اول اکتوبر

۹ میزان

قانون اساسی جدید توسط محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان توشیح شد .

۱۹۶۵

اول جنوری

۱۱ جدی

حزب دیموکراتیک خلق افغانستان تاسیس گردید .

۲۰ جنوری

۳۰ جدی

سفیر اتحاد شوروی طرح پلان ۲۵ ساله شهر کابل را که توسط کارشناسان آنکشور ترتیب شده بود به پادشاه افغانستان در کابل تقدیم نمود .

۱۱ مارچ

۲۲ حوت

پروژه کانال ننگرهار توسط پادشاه افتتاح شد .

۹ سپتامبر

۱۸ سنبله

کار انتخاب اعضای ولسی جرگه آغاز یافت .

۲۴ سپتامبر

۲ میزان

کار انتخاب اعضای ولسی جرگه که تعداد آنها به ۲۱۶ تن میرسیدند به اتمام رسید .

۱۳ اکتوبر

۲۱ میزان

داکتر محمد یوسف صدراعظم افغانستان ختم دوره انتقالی را رسماً به شاه گزارش داد .

۱۴ اکتوبر

۲۲ میزان

اولین شورا افغانستان پس از توییح قانون اساسی جدید با بیانیه

پادشاه افتتاح شد و بنام دور دوازدهم شورای ملی شهرت یافت .

۲۴ اکتوبر

۲ عقرب

داکتر محمد یوسف به شورا رفت تا برای حکومتش رای اعتماد بگیرد ولی تالار از طرف محصلین و متعلیمین معارف اشغال گردیده بود .

۲۵ اکتوبر

۳ عقرب

هنگامیکه صدراعظم به حکومتش رای اعتماد میگرفت در خارج تالار شورا تظاهراتی جریان داشت . پولیس به تظاهر کنندگان آتش گشود و در اثر آن چند نفر کشته و زخمی شدند .

۲۶ اکتوبر

۴ عقرب

شورا از حکومت خواست تا راجع به تظاهرات دیروزی و عملکرد حکومت معلومات مفصل تهیه کند .

۲۹ اکتوبر

۷ عقرب

داکتر محمد یوسف از عهده صدارت استعفی و به عوض او محمد هاشم میوندوال به حیث صدراعظم تعیین شد ..

۲ نوامبر

۱۲ عقرب

شورا به حکومت میوندوال رای اعتماد داد .

۳ نوامبر

۱۳ عقرب

محمد هاشم میوندوال بخاطر دلجوئی محصلان به پوهنتون کابل رفت .

۱۹۶۷

۲۰ می

۹ جوزا

نیکولای پودگورنی صدر هیات رئیسه عالی اتحاد شوروی به افغانستان سفر نمود .

۱۱ اکتوبر

۱۸ میزان

محمد هاشم میوندوال از عهده صدارت استعفی و به عوض او عبدالله یفتلی مامور گشت تا تعیین صدراعظم جدید امور حکومت را اداره کند .

اول نوامبر

۹ عقرب

نور احمد اعتمادی به حیث صدراعظم افغانستان تعیین شد .

۱۵ نوامبر

۲۲ عقرب

حکومت نور احمد اعتمادی از شورا رای اعتماد گرفت .

۱۹۷۱

۱۷ می

۲۶ ثور

نور احمد اعتمادی از عهده صدارت استعفی کرد .

۸ جون

۱۸ جوزا

داکتر عبدالظاهر به حیث صدراعظم افغانستان تعیین گردید .

۶ جولای
۱۵ سرطان
حکومت ۵اکتر عبدالظاهر از شورا رای اعتماد گرفت .

۱۹۷۲

۲۴ سپتامبر
۲ میزان
داکتر عبدالظاهر صدراعظم افغانستان استعفی نامه اش را به پادشاه تقدیم کرد ولی استعفی وی مورد قبول واقع نشد .

۵ دسامبر
۱۴ قوس
داکتر عبدالظاهر از عهده صدارت استعفی نمود .

۷ دسامبر
۱۶ قوس
محمد موسی شفیق وزیر خارجه افغانستان به حیث صدراعظم تعیین و به تشکیل کابینه موظف گردید .

۱۹۷۲

۱۳ مارچ
۲۱ حوت
قراردادی میان افغانستان و ایران که بنام معاهده آب هلمند یاد میشود در کابل به امضا رسید . این قرار داد توسط محمد موسی شفیق صدراعظم افغانستان و امیر عباس هویدا نخست وزیر ایران امضا شد .

۲۲ می
اول جوزا
اعضای شورا قرار داد آب هلمند را تائید نمود .

۲۰ می

۹ جوزا

اعضای مشراتو جرگه قرار داد آب هلهند را تائید نمودند .

۲۵ جون

۴ سرطان

محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان عازم کشور های اروپائی گردید .

۱۷ جولای

۲۶ سرطان

سردار محمد داود خان صدراعظم سابق افغانستان به کمک افسران و سربازان اردو دست به قیام مسلحانه زد . نظام شاهی را سرنگون و جمهوریت را تاسیس نمود .

۲۲ اگست

اول سنبله

محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان طی بیانیه اش خط مش نظام جمهوری را بیان کرد .

۲۴ اگست

۲ سنبله

محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان رسماً استعفی نمود .

۱۰ سپتامبر

۱۹ سنبله

محمد نعیم خان برادر و نماینده خاص رئیس جمهور افغانستان برای بار اول بعد از تاسیس نظام جمهوریت ، برای ملاقات رسمی با سران کریملن به مسکو سفر نمود .

۲۲ سپتامبر

۲۱ سنبله

محمد هاشم میوندوال صدراعظم پیشین افغانستان به اتهام کودتا علیه نظام دستگیر شد .

اول اکتوبر

۹ میزان

رادیو کابل اعلان کرد که محمد هاشم میوندوال در سلول زندان خود کشی نموده است .

۱۵ اکتوبر

۱۲ قوس

تحقیقات میوندوال در روزنامه ها و جراید کشور به نشر رسید .

۱۹۷۴

۲ فبروری

۱۴ دلو

وزرای خارجه و دفاع پاکستان به کابل آمدند و دعوت نامه صدراعظم پاکستان را مبنی به اشتراک رئیس جمهور افغانستان در کنفرانس سران ممالک اسلامی در لاهور را به محمد داود خان تقدیم کردند .

۲۲ فبروری

۲ حوت

کنفرانس اسلامی لاهور دایر شد . آقای عبدالرحمن پژواک سفیر افغانستان در دهلی به نمایندگی کشور سخنرانی نمود .

۴ می

۱۴ ثور

استاد غلام محمد نیازی رهبر نهضت اسلامی افغانستان و عده از طرفدارانش از طرف پولیس و قوای امنیتی زندانی شدند .

۹ می
۱۹ ثور

محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان بیرق جدید جمهوری را بر فراز قصر ریاست جمهوری بر افراشت .

۴ جون
۱۴ جوزا

محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان برای بار اول بعد از تاسیس نظام جمهوری برای ملاقات با رهبران شوروی عازم مسکو شد .

۷ سپتامبر
۱۶ سنبله

محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان نامه به کورت والد هایم سرمنشی موسسه ملل متحد فرستاد و در آن از سیاست های پاکستان در برابر پلوج های انتقاد نمود .

۱۹۷۵

۲۱ جولای
۳۰ سرطان

اعضای نهضت اسلامی افغانستان بالای ولسوالی سرخورد ولایت ننگرهار حمله نموده ، دوایر حکومتی را اشغال و بعد از زد و خورد مختصر فرار کردند .

۲۳ جولای
اول اسد

عده از افراد وابسته با جنبش نهضت اسلامی افغانستان بالای دوایر حکومتی در نقاط مختلف ولسوالی های پنجشیر حمله نمودند . آنها بعد از اندک مقاومت شکست خورده به نقاط مختلف پراکنده شدند .

۹ دسامبر

۱۸ قوس

پودگورنی رئیس جمهور اتحاد شوروی طی سفر رسمی به کابل آمد و با رئیس جمهور افغانستان ملاقات نمود .

۱۹۷۶

۴ مارچ

۱۲ حوت

محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان در دهلی جدید با مورا جی دی سائی صدراعظم هند ملاقات نمود .

۲۰ مارچ

۲۹ حوت

محمد داود خان طی فرمانی هیات بیست نفری را موظف ساخت تا روی قانون اساسی جدید غور نمایند .

۸ اپریل

۲۰ حیل

ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان ضمن بیانیه تاثرات عمیق خویش را در باره سیلاب های ویران کن افغانستان ابراز کرد و کمک های بشری به سیلاب زدگان را وعده نمود .

۷ می

۱۷ ثور

وزارت خارجه افغانستان بطور غیر مترقبه اعلامیه را به نشر رسانید و در آن از کمک های بشری پاکستان به سیلاب زدگان افغانستان با قدردانی یاد نموده است . یک گام مثبت در راه عادی شدن روابط بین دو کشور خواند .

۷ جون
۱۷ جوزا

ذوالفقار علي بوتو برای یک دیدار رسمی با رئیس جمهور افغانستان به کابل آمد .

۱۱ جولای
۲۰ سرطان
شفاخانه چهار صد بستر اردو که به کمک اتحاد شوروی در کابل ساخته شده افتتاح گردید .

۱۵ اگست
۲۴ اسد
محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان برای اشتراک در کنفرانس کشور های غیر منسلک به کولمبو پایتخت سریلانکا رفت .

۲۰ اگست
۲۹ اسد
محمد داود خان از راه کولمبو به پاکستان رفت و در آنجا با ذوالفقار علي بوتو ملاقات نمود .

۲۸ دسامبر
۷ جدی
محمد داود خان طی فرمانی از مردم افغانستان خواست تا نمایندگان شانرا بخاطر لویه جرگه انتخاب نمایند .

۱۹۷۷

Ketabton.com

۲۶ جنوری
۶ دلو
متن مسوده قانون اساسی در جرایم کشور به چاپ رسید .

۲۰ جنوری

۱۰ دلو

لویه جرگه بخاطر بحث روی قانون اساسی و انتخاب رئیس جمهور
قانونی افغانستان دایر گردید و محمد داود خان آنرا افتتاح
نمود .

۱۴ فبروری

۲۵ دلو

قانون اساسی جمهوری افغانستان در ۱۳ فصل و ۱۳۶ ماده از
طرف اعضای لویه جرگه به تصویب رسید .

۱۵ فبروری

۲۶ دلو

محمد داود خان از طرف اعضای لویه جرگه به حیث رئیس
جمهور انتخاب شد .

۲۴ فبروری

۴ حوت

قانون اساسی جدید توسط رئیس جمهور افغانستان توشیح شد .

۲۰ مارچ

۱۰ حمل

سنگ تهاداب دستگاہ رادیو تلویزیون افغانستان در کابل
گذاشته شد .

۱۲ اپریل

۲۳ حمل

محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان برای مذاکره با رهبران
شوروی به مسکو رفت .

۲۵ اپریل

۵ ثور

محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان به ایران رفت و در آنجا

با شاه ایران مقالات نمود . دولت ایران اعتبار مبلغ دو میلیارد
دالر را بخاطر پروژه راه آهن افغانستان و سایر پروژه وعده نمود

۱۶ جولای

۲۵ سرطان

اساسنامه حزب انقلاب ملی در جراید کشور به چاپ رسید .

۱۱ اکتوبر

۲۰ میزان

جنرال محمد ضیاالحق رئیس حکومت نظامی پاکستان جهت
گفتگو با رئیس جمهور افغانستان وارد کابل شد و با محمد داود
خان ملاقات نمود .

۱۶ نوامبر

۲۵ عقرب

علی احمد خرم وزیر پلان افغانستان در دفتر کارش به قتل
رسید .

۱۶ دسامبر

۲۵ قوس

رادیو کابل اعلان نمود که شخصی بنام مرجان ولد غلام سخی به
جرم قتل علی احمد خرم وزیر پلان گرفتار شده است .

۱۹۷۸

۱۹ فبروری

۲۰ دلو

سید عبدالاله به حیث معاون رئیس جمهور افغانستان تعیین
گردید .

۲۱ فبروری

۲ حوت

محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان بنابر دعوت مارشال تیتو

به یوگوسلاویا رفت و بعد از ختم ملاقات به لیبیا رفته با معمرالقذافی رهبر آن کشور ملاقات نمود .

۴ مارچ

۱۲ حوت

محمد داود خان برای مذاکره با رهبران هند رهسپار دهلی شد .

۵ مارچ

۱۳ حوت

محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان بنابر دعوت جنرال محمد ضیالاحق به پاکستان سفر نمود .

۲ اپریل

۱۳ حیل

محمد داود خان جهت مذاکره با رهبران عربستان سعودی ، کویت و مصر به آن کشور ها سفر نمود .

۱۷ اپریل

۲۸ حیل

میر اکبر خیبر یکی از رهبران جناح پرچم حزب دیموکراتیک خلق افغانستان در کابل به قتل رسید .

۱۹ اپریل

۳۰ حیل

جسد میر اکبر خیبر برای دفن به شهدای صالحین انتقال یافت و هواداران حزب دیموکراتیک خلق افغانستان تظاهرات گسترده را براه انداختند .

۲۶ اپریل

۶ ثور

رادیو کابل اعلان کرد که صد نفر به جرم توهین به دولت گرفتار شده اند . در میان گرفتار شدگان نور محمد تره کی و بیرک کارمل رهبران حزب دیموکراتیک خلق افغانستان نیز

شامل بودند .

۲۷ اپریل

۷ ثور

افسران و سربازان وفادار به حزب دیموکراتیک خلق افغانستان کودتا کردند .

۲۸ اپریل

۸ ثور

محمد داود خان و برادرش محمد نعیم با اعضای خانواده شان در قصر ریاست جمهوری از طرف کودتاچیان کشته شدند .

اول می

۱۱ ثور

کابینه جدید اعلان گردید . نور محمد تره کنی رهبر حزب دیموکراتیک خلق افغانستان به حیث رئیس جمهور تعیین شد .

۲۲ می

اول جوزا

مخالفت های علنی میان رهبران حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بعد از تاسیس حکومت شان در کابل آغاز گردید . رادیو کابل از ذکر نام ببرک کارمل رهبر جناح پرچم در مجالس و محافل دولتی خود داری نمود .

۲۲ می

اول جوزا

اهالی دره ویگل نورستان با قیام علنی مخالفت شانرا با حکومت جدید اظهار کردند .

۱۲ جولای

۲۱ سرطان

فرمان شماره شش حکومت مبنی بر طلب دهقانان بر مالکان

زمین صادر گردید .

۱۷ اگست

۲۶ اسد

عبدالقادر وزیر دفاع ، جنرال شاهپور احمد زی لوی درستیز افغانستان و میر علی اکبر رئیس شفاخانه جمهوریت به کودتا متهم شده زندانی گردیدند .

۲۳ اگست

اول سنبله

عده از رهبران جناح پرچم به اتهام دست داشتن در کودتا علیه حکومت نور محمد تره کی دستگیر شدند .

۹ سپتامبر

۱۸ سنبله

جنرال ضیا الحق رئیس جمهور پاکستان به افغانستان آمد و با نور محمد تره کی ملاقات نمود .

۱۷ اکتوبر

۲۵ میزان

فرمان شماره هفت حکومت راجع به مهر زن اعلان گردید .

۱۹ اکتوبر

۲۷ میزان

نور محمد تره کی بیرق جدید افغانستان را بر فراز قصر ریاست جمهوری بر افراشت .

۲۷ نوامبر

۶ قوس

رادیو کابل اعلان نمود که شش تن از رهبران جناح پرچم به شمول بزرگ کارمل که به حیث سفرای افغانستان در کشور های مختلف ایفای وظیفه می نمودند قصد توطئه علیه دولت را داشتند بنابراین از وظایف شان سبکدوش گردیدند . همچنین اعلان

گردید که سفرای مذکور دارای های سفارتخانه هایشان را به یغما برده فرار کرده اند .

۲۸ نوامبر

۷ قوس

فرمان شماره هشت حکومت در باره اصلاحات ارضی صادر گردید .

۵ دسامبر

۱۴ قوس

یک هیات بلند رتبه حکومت به ریاست نور محمد تره کی به مسکو رفته با لیوند بریژنف ملاقات و قرار داد همه جانبه را با اتحاد شوروی امضا کرد .

۱۹۷۹

۱۴ فبروری

۲۵ دلو

ادلف دابز سفیر ایالات متحده امریکا در افغانستان به قتل رسید .

۱۳ مارچ

۲۲ حوت

عده از علما مذهبی افغانستان در شهر پشاور پاکستان دور هم جمع شده فتوای جهاد علیه حکومت کابل را صادر کردند .

۱۵ مارچ

۲۴ حوت

افسران و سربازان حکومتی و مردم شهر هرات و نقاط همجوار آن علیه حکومت نور محمد تره کی قیام نموده دوایر و قرارگاههای نظامی را تصرف و دهها افسر و صاحب منصب طرفدار حکومت و مشاورین روسی آنجا را کشتند . شاهدان عینی گزارش دادند که بدنبال سه روز قیام حدود ۲۴ هزار نفر کشته شدند .

۲۷ مارچ

۷ حمل

حفیظ اللہ امین به حیث صدراعظم افغانستان تعیین گردید .

۲۱ اپریل

اول ثور

عساکر و صاحب منصبان فرقه ننگرہار علیہ حکومت کابل قیام نمودند .

۹ می

۱۹ ثور

اہالی و لسوالی های مختلف ولایت لوگر علیہ حکومت کابل دست به قیام زدند . صدها نفر از قیام کنندگان و مدافعین حکومت درین درگیری ها کشته شدند .

۲۹ می

۸ جوزا

پوهاند غلام محمد نیازی رهبر نہضت اسلامی افغانستان با جمعی از ہوادارانش در زندان پلچرخی اعدام شد .

۲۹ می

۸ جوزا

بدنبال اعدام اعضای نہضت اسلامی افغانستان قیامی در داخل زندان صورت گرفت دست کم حدود ۱۴۰ تن به جرم داشتن در قیام اعدام شدند .

۲۲ جون

۲ سرطان

مردم شهر کابل در منطقہ چلہ میوند و چنداول دست به قیام عمومی زدند . به قرار ادعا پناہدان عینی حدود ده ہزار نفر به اتہام داشتن در قیام زندانی و اعدام گردیدند .

۱۵ اگست

۲۴ اسد

افسران و سربازان قرارگاه بالاحصار کابل علیه حکومت شوریدند
ولی قیام شان به زودی سرکوب گردید .

اول سپتامبر

۱۰ سنبله

نور محمد تره کی جهت اشتراک در کنفرانس کشور های غیر
منسلک به هاوانا پایتخت کیوبا سفر نمود .

۹ سپتامبر

۱۸ سنبله

نور محمد تره کی در راه بازگشت از کیوبا در مسکو توقف
نموده با رهبران کریمین مذاکره کرد .

۱۱ سپتامبر

۲۰ سنبله

نور محمد تره کی بعد از مسافرت به کیوبا و شوروی به کابل
بازگشت .

۱۲ سپتامبر

۲۱ سنبله

رادیو کابل اعلان نمود که سه تن از وزیران کابینه از وظایف شان
سبکدوش شدند .

۱۴ سپتامبر

۲۲ سنبله

زد و خوردی در داخل ارگ ریاست جمهوری میان طرفداران نور
محمد تره کی و حفیظ الله امین بوقوع پیوست .

۱۶ سپتامبر

۲۵ سنبله

برکناری نور محمد تره کی از مقام رهبری حزب و حکومت

افغانستان اعلان شد و به جای آن حفیظ الله امین بر اریکه قدرت تکیه زد .

۹ اکتوبر

۱۷ میزان

رادیو کابل اعلان نمود که نور محمد تره کی در اثر مریضی درگذشت .

۲۵ اکتوبر

۳ عقرب

حکومت نام دوازده هزار نفر را که در طول یکونیم سال گذشته در زندان پلچرخی اعدام شده بودند در دیوار های وزارت داخله نصب نمود .

۱۶ دسامبر

۲۵ قوس

اتحاد شوروی چند واحد نظامی خود را در سرحدات افغانستان جابجا ساخت .

۲۲ دسامبر

اول جدی

تعدادی از سربازان شوروی در میدان هوایی بگرام جابجا شدند .

۲۴ دسامبر

۳ جدی

دها طیاره نظامی اتحاد شوروی در فضا کابل پدیدار گشت . طیارات سربازان و سایل حربی را به کابل انتقال میدادند . میدان هوایی کابل بروی طیارات مسافر بری بسته و عبور و مرور مردم در نزدیکی های آنجا ممنوع قرار داده شد .

۲۷ دسامبر

۶ جدی

سربازان شوروی به قصر تپه تاچ بیگ ، رادیو تلویزیون کابل و

دها. اداره دولتی در شهر کابل حمله نمودند . جنگ شدید در اطراف قصر ریاست جمهوری بوقوع پیوست . حفیظ الله امین کشته شد و رادیو کابل اعلان نمود که حکومت او از بین رفته و ببرک کارمل بر اریکه قدرت تکیه زد .

۲۰ دسامبر

۹ جدی

اولین کنفرانس مطبوعاتی ببرک کارمل پس از تجاوز شوروی بر افغانستان در قصر چهلستون کابل دایر گردید .

۲۰ دسامبر

۹ جدی

رادیو کابل اعلان نمود که حفیظ الله امین محاکمه و اعدام گردید .

۱۹۸۰

۷ جنوری

۱۷ جدی

شورای امینت سازمان ملل متحد روی مساله افغانستان تشکیل جلسه داد . از جمله پانزده عضو شورا ۱۳ آن خروج فوری نیروهای شوروی از افغانستان را تقاضا نمودند .

۱۴ جنوری

۲۴ جدی

در دوران نشست فوق العاده مجمع عمومی ملل متحد بالای موضوع افغانستان قطعنامه را با ۱۰۴ رای در برابر ۱۸ رای به تصویب رسانید و طی آن ابراج شوروی سربازان شوروی از افغانستان تقاضا شد . اتحاد شوروی فیصله نامه یاد شده را رد کرد .

۲۰ جنوری

۲۰ جدی

جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا اعلان کرد که اگر اتحاد شوروی سربازان خویش را ۲۰ فبروری از افغانستان خارج نسازد امریکا در بازیهای المپیک مسکو اشتراک نخواهد کرد .

۲۲ فبروری

۳ حوت

دها هزار از اهالی شهر کابل به خیابان های برآمده و با گفتن نعره های تکبیر مخالفت شانرا با حضور نیروهای شوروی ابراز داشتند . هلیکوپتر ها و سربازان حکومتی بر آنها آتش گشوده صدها کشته و زخمی بجا ماند .

۲۱ - ۲۹ اپریل

اول - ۹ ثور

دختران و پسران پوهنتون و مکاتب شهر کابل علیه تجاوز شوروی دست به تظاهرات زدند . نیروهای حکومتی بروی تظاهرکنندگان آتش گشود و دهها محصل و متعلم روانه زندانها شدند .

۹ می

۱۹ ثور

سه تنظیم مجاهدین افغانتستان با هم اتحاد کرده پروفیسر صبغت الله مجددی را به حیث رئیس شان انتخاب نمودند . این سازمان نو تشکیل بنام اتحاد سه گانه شهرت یافت .

۱۶ اکتوبر

۲۴ میزان

ببرک کارمل در مسکو با لیوند بریژنف ملاقات نمود و رهبر شوروی پشتیبانی خویش را به گفته او از افغانستان انقلابی اعلان کرد .

۲۰ نوامبر

۲۹ عقرب

مجمع عمومی ملل متحد دومین قطعنامه را که در آن اخراج
قوای شوروی از افغانستان مطالبه شده بود با ۱۱۱ رای موافق
۲۲ رای مخالف و ۱۲ رای ممتنع به تصویب رسانید .

۱۹۸۱

۲۱ جنوری

اول دلو

کنفرانس سران کشورهای اسلامی در شهر طائف عربستان سعودی
دایر گردید . اشتراک کنندگان تجاوز شوروی بر افغانستان را
محکوم کردند .

۲ فبروری

۱۳ دلو

اجلاس کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد دایر گردید و روی
تخطی حقوق بشر در افغانستان بحث و مذاکره صورت گرفت .

۵ می

۱۵ ثور

کورت والدھایم سرمنشی موسسه ملل متحد با رهبران شوروی در
مسکو ملاقات نمود و روی مساله افغانستان با آنها صحبت و
گفتگو کرد . در این ملاقات پریز دکولیار معاون و نماینده خاص
سر منشی ملل متحد در امور افغانستان را نیز شرکت داشت .

۱۱ جولای

۲۰ سرطان

حکومت کابل لایحه سابق را تعدیل و سن سرباز گیری را پائین
آورد .

۱۶ سپتامبر

۲۵ سنبله

هفت تنظیم جهادی افغانستان با هم یکجا شده اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان را تشکیل دادند این اتحاد بنام اتحاد هفتگانه شهرت یافت . پروفیسر عبدالرب رسول سیاف به حیث نخستین رئیس اتحاد تعیین گردید .

۲۰ - ۲۶ سپتامبر

۲۹ سنبله - ۴ میزان

رهبران مهاجرین و سران قومی افغانستان لویه جرگه خارج از کشور را در شهر کویتہ پاکستان دایر کردند تا راجع به زعامت جهاد و آینده کشور بحث و گفتگو نمایند .

۱۸ نوامبر

۲۷ عقرب

موسسه ملل متحد دیگو کوردویز را منحیث نماینده خاص سرمنشی آن موسسه در امور افغانستان تعیین نمود و از نامبرده خواست تا مساعی اش را در جهت حل مساله افغانستان بخرج دهد .

۱۹ نوامبر

۲۸ عقرب

مجمع عمومی ملل متحد بار سوم خروج شوروی از افغانستان را تقاضا نمود این تقاضا نامه با ۱۱۰ رای موافق ، ۲۳ رای مخالف و ۱۲ رای ممتنع به تصویب رسید .

۹ دسامبر

۱۸ قوس

مجمع عمومی ملل متحد اعتراض کشورهای طرفدار اتحاد شوروی را با ۸۲ رای مخالف و ۳۴ ممتنع رد کرد و هیاتی از متخصصین را جهت تحقیق پیرامون استعمال سلاحهای کیمیایی ساخت روسیه در افغانستان و آسیای جنوب شرقی مامور گردانید .

۱۶ دسامبر

۲۵ قوس

ببرک کارمل در مسکو نشان خورشید آزادی را که عالیتین نشان حکومت کابل بود به بریژنف اهدا کرد .

۲۷ دسامبر

۶ جدی

رونالد ریگان رئیس جمهور ایالات متحده امریکا پیشنهاد نمود که روز ۲۱ مارچ مطابق اول حمل بنام روز همبستگی با مردم افغانستان تجلیل شود .

۱۹۸۲

۲۲ فبروری

۳ حوت

بریز دکویار سرمنشی جدید موسسه ملل متحد ، دیگو کودویز معاون خویش را منحیث نماینده خاص خود در امور افغانستان تعیین نمود .

۱۴ مارچ

۲۳ حوت

نخستین کنگره حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بعد از کودتای شور در کابل گشایش یافت .

۲۱ مارچ

اول حمل

روز افغانستان در اکثر کشور های جهان تجلیل گردید . زمامداران کشور های مختلف ، سازمانهای خیریه بین المملی ، تنظیم های جهادی و مهاجرین افغانستان در سراسر دنیا با صدور بیانیه ها و قطعنامه ها و تظاهرات خروج نیروهای شوروی از افغانستان را تقاضا نمودند .

۱۲ اپریل

۲۳ حمل

دیگو کوردویز نماینده خاص سرمنشی موسسه ملل متحد برای افغانستان به کشورهای افغانستان، پاکستان و ایران مسافرت نمود و با رهبران آنها راجع به حل مساله افغانستان گفتگو کرد.

۲۱ می

۱۰ جوزا

رادیو کابل اعلان نمود که بعد از یک هفته زد و خورد اوضاع در دره پنجشیر به حالت عادی در آمده و لانه های عناصر ضد انقلاب بکلی منهدم شده است.

۱۶ جون

۲۶ جوزا

دور اول مذاکرات غیر مستقیم زیر نظر دیگو کوردویز نماینده خاص سرمنشی موسسه ملل متحد در امور افغانستان در ژینوا برگزار گردید.

۲۴ جون

۲ سرطان

مذاکرات غیر مستقیم میان نمایندگان حکومت کابل و پاکستان در شهر ژینوا به پایان رسید.

۲۶ اگست

۴ سنبله

کنفرانس سران ممالک اسلامی در میامی پایتخت نایجریا دایر گردید و مساله افغانستان در صدر برنامه بحث شان قرار داشت. عضویت افغانستان درین کنفرانس به حالت تعلیق در آمد.

۱۳ سپتامبر

۲۲ سنبله

نیروهای شوروی و حکومت کابل به منطقه پادخواب شانہ ولایت

لوگر حمله بردند . بژنانی را که از ترس به کاریزی پناه برده بودند توسط گاز کشنده به هلاکت رسانیدند . جسد ۶۰ جوان و ۱۳ نوجوان توسط اهالی از کاریز بیرون کشیده شد .

۲۱ اکتوبر

۲۹ میزان

احمد شاه مسعود قوماندان نیروهای مجاهدین در دره پنجشیر از جامعه بین المللی تقاضا نمود تا به اهالی دره پنجشیر که به اثر جنگ های پی در پی دو سال گذشته و محاصره اقتصادی با خطر قحطی روبرو اند هرچه زودتر کمک های غذایی را ارسال کنند .

۲۰ اکتوبر

۸ عقرب

هنگامیکه یک کاروان نظامی شوروی از تونل سالنگ می گذشت ، تانکی در داخل تونل انفجار نمود دها سرباز و مسافر در داخل تونل خفه شدند .

۲۵ نوامبر

۴ قوس

بمب مهیبی سینمای پامیر کابل و ساختمان های اطراف آنرا شدیداً تکان داد .

۲۹ نوامبر

۸ قوس

مجمع عمومی موسسه ملل متحد چهارمین قطعنامه را به تصویب رسانید و در آن با اکثریت ۱۱۴ رای در برابر ۲۱ رای مخالف و ۱۳ ممتنع از شوروی خواسته شد تا نیروهایش را از افغانستان بیرون بکشد .

۱۹۸۲

۱۹ جنوری

۲۹ جدی

پروفیسر صبغت اللہ مجددی رئیس اتحاد مجاہدین افغانستان از یک حادثہ سو قصد در پشاور جان بہ سلامت برد .

۲۱ جنوری - ۷ فبروری

اول - ۱۸ دلو

دیگو کوردویز نماینده سرمنشی موسسه ملل متحد در امور افغانستان بہ منطقہ آمدہ و بخش اول دور دوم مذاکرات خویش را با وزرای خارجہ پاکستان ، ایران و افغانستان آغاز کرد .

۹ فبروری

۲۰ دلو

پریز دکولیاری سرمنشی موسسه ملل متحد نماینده خویش را موظف ساخت تا دور دوم مذاکرات غیر مستقیم برای حل مسالہ افغانستان را آغاز نماید .

۱۱ اپریل

۲۲ حمل

دور دوم مذاکرات ژینوا آغاز یافت .

۱۰ می

۲۰ ثور

دیگو کوردویز نماینده خاص سر منشی موسسه ملل متحد اعلان کرد کہ در دوران مذاکرات ژینوا نمایندگان حکومت کابل و پاکستان ۹۵ درصد توافق شانرا در بارہ مسودہ جامع حل مسالہ افغانستان اظہار کردہ اند .

۱۲ - ۲۴ جون

۲۲ جوزا - ۲ سرطان

دور سوم مذاکرات غیر مستقیم ژینوا دایر گردید .

۲۳ نوامبر

۲ قوس

مجمع عمومی موسسه ملل متحد برای پنجمین بار با اکثریت
۱۱۶ رای موافق ، ۲۰ رای مخالف و ۱۷ رای ممتنع خروج
نیروهای شوروی از افغانستان را تقاضا نمود .

۱۵ دسامبر

۲۴ قوس

بیش از ۵۰۰ قوماندان یا نمایندگان شان جلسه ای را بخاطر
هماهنگی عملیات نظامی در ولسوالی اشکمش ولایت تخار ترتیب
دادند . این جلسه بنام شورای نظار شهرت یافت .

۱۹۸۴

اول جنوری

۱۱ جدی

حکومت کابل لایحه جدید جلب عسکری را اعلان نمود . به اساس
این تصمیم حکومت جوانان ۱۸ ساله به خدمت زیر بیرق جلب
شدند .

۱۵ مارچ

۲۴ حوت

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد فیصله نمود تا هیاتی را
بخاطر بررسی وضع حقوق بشر در افغانستان تعیین نمایند و
هیات همه ساله گزارشی راجع به وضع حقوق بشر در افغانستان
تهیه نماید . این فیصله نامه با ۲۷ رای موافق ، ۸ مخالف و
۶ ممتنع به تصویب رسید .

۲۱ اپریل

اول ثور

نیروهای شوروی و حکومت کابل پنجمین حمله وسیع شانرا به دره
پنجشیر آغاز کردند .

۲۴ اپریل

۴ ثور

رادیو کابل از سرکوبی وسیع مجاهدین در دره پنجشیر اطلاع داده
این پیروزی را به مردم افغانستان تهنیت گفت .

۲۴ - ۲۰ اگست

۲ - ۸ سنبله

دور چهارم مذاکرات غیر مستقیم ژینوا دایر گردید .

۲۲ نوامبر

اول قوس

مجمع عمومی موسسه ملل متحد با اکثریت ۱۱۸ رای خروج
نیروهای شوروی از افغانستان را تقاضا نمود .

۱۹۸۵

۲۳ اپریل

۳ ثور

ببرک کارمل لویه جرگه را در کابل افتتاح نمود .

۱۷ می

۲۷ ثور

هفت تنظیم مجاهدین مقیم پشاور ائتلاف جدیدی را تشکیل
دادند . انجنیر گلبدین حکمتیار به حیث سخنگوی ائتلاف تعیین
گردید .

۲۴ می

۳ جوزا

حمله بزرگ نیروهای حکومتی شوروی به دره های مختلف
ولایت کنر آغاز گردید .

۲۰ - ۲۵ جون
۲۰ جوزا - ۴ سرطان
مذاکرات مقدماتی ژینوا دایر گردید .

۲۷ - ۳۰ اگست
۵ - ۷ سنبله
دور پنجم مذاکرات غیر مستقیم ژینوا انجام یافت .

۱۷ اکتوبر
۲۵ میزان
چهلمین اجلاسیه عمومی موسسه ملل متحد دایر گردید . ائتلاف
مجاهدین افغانستان هیاتی را به سرپرستی انجنیر گلبدین
حکمتیار به آنجا فرستاد .

۱۲ نوامبر
۲۲ عقرب
مجمع عمومی سازمان ملل متحد با ۱۲۲ رای موافق ، ۱۹ رای
مخالف و ۱۲ ممتنع خروج نیروهای شوروی از افغانستان را
تقاضا نمود .

نوامبر
عقرب
هیات مجاهدین به رهبری انجنیر گلبدین حکمتیار در نیویورک
تقاضا ایالات متحده امریکا مبنی بر ملاقات رونالد ریگاز رئیس
جمهور آنکشور با هیات مجاهدین را رد نمود .

۱۶ - ۱۹ دسامبر
۲۵ - ۲۸ قوس
دور ششم مذاکرات ژینوا صورت گرفت .

۱۹۸۶

۲ اپریل

۱۲ حیل

حکومت ایالات متحده امریکا دادن اسلحه ضد هوائی استنجر را به مجاهدین افغانستان منظور نمود .

۲ می

۱۲ ثور

پلینوم کمیته مرکزی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان دایر گردید .

۴ می

۱۴ ثور

داکتر نجیب الله به حیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان انتخاب شد .

۵ - ۲۲ می

۱۵ ثور - ۲ جوزا

هفتمین دور مذاکرات غیر مستقیم در جهت حل مساله افغانستان بین حکومت کابل و پاکستان در ژینوا دایر گردید .

۱۶ جون

۲۶ جوزا

پروفیسر برهان الدین ربانی سخنگوی ائتلاف مجاهدین افغانستان با رونالد ریگان رئیس جمهور امریکا در آنکشور ملاقات نمود .

۱۸ - ۲۱ جولای

۲۷ - ۳۰ سرطان

محکمہ در کابل دایر گردید و شش تن از قوماندانان ارشد مجاهدین هریک احمد شاه مسعود ، پناه خان ، سید منصور ، اسمعیل خان ، علاءالدین خان و مولوی جلال الدین حقانی را غیابا به اعدام محکوم نمود .

۲۲ جولای
۲۱ سرطان
پروفیسر صبغت اللہ مجددی بہ حیث سخنگوی ائتلاف مجاہدین
تعیین گردید .

۲۸ جولای
۶ اسد
میخائیل گورباچوف رہبر شوروی در ولادی واستک اعلان کرد کہ
شش غند از عساکر آنکشور الی پایان سال جاری افغانستان را
ترک خواهند نمود

۳۱ جولای - ۸ اگست
۹ - ۱۷ اسد
دور هشتم مذاکرات غیر مستقیم ژینوا دایر گردید ولی بدون
تعیین تاریخ بعدی خاتمه یافت .

۲۵ سپتامبر
۳ میزان
اوپٹین راکت زمین بہ ہوا۱ استنگر در اطراف میدان ہوا۱ی جلال
آباد استعمال گردید .

۱۸ نوامبر
۲۷ عقرب
دیگو کوردویز نماینده خاص سرمنشی موسسہ ملل متحد در
امور افغانستان جهت انجام دور تازہ مذاکرات بہ کابل و اسلام
آباد سفر نمود .

۲۰ نوامبر
۲۹ عقرب
ببرک کارمل از تمام مقام های سیاسی و دولتی افغانستان کارہ
گیری نمود .

۲۲ نوامبر

اول قوس

مجمع عمومی سازمان ملل متحد با اکثریت ۱۲۲ رای خروج شوروی از افغانستان را تقاضا نمود .

نوامبر - دسامبر

قوس

نیروی عظیم از قطعات نظامی اتحاد شوروی و اردوی حکومت کابل به دره های جدران ولایت پکتای هجوم بردند . آنها توانستند بعد از یکماه جنگ و درگیری کاروان نظامی شانرا به شهر محاصره شده خوست برسانند .

۱۲ دسامبر

۲۱ قوس

داکتر نجیب برای مذاکره با رهبران شوروی به مسکو رفت و در آنجا با میخائیل گورباچوف ملاقات نمود .

۱۹۸۷

اول جنوری

۱۱ جدی

در کابل اعلان گردید که آتش بس یک جانبه میان حکومت کابل و مجاهدین سر از تاریخ ۱۵ جنوری عملی میگردد . ائتلاف مجاهدین افغانستان این پیشنهاد را رد نمودند .

۱۵ جنوری

۲۵ جدی

در روز اول اعلان آتش بس از طرف داکتر نجیب ، طیارات حکومت کابل شهرک های مرزی پاره چنار و تره منگل - پاکستان را بمباران نمودند .

۱۷ جنوری

۲۷ جدی

رہبران مجاہدین افغانستان در یک اجتماع عظیم از مهاجرین و مجاہدین افغانستان در شهر پشاور سخنرانی نموده پیشنهاد آتش بس حکومت داکتر نجیب را رد کردند .

۲۵ فیروزی - ۹ مارچ

۶ - ۱۸ حوت

دور نهم مذاکرات غیر مستقیم میان حکومت کابل و پاکستان در ژینوا دایر شد .

۲۰ جولای

۲۹ سرطان

داکتر نجیب الله رئیس حکومت کابل با میخائیل گورباچوف در مسکو ملاقات نمود .

۲۲ جولای

اول اسد

اجتماع بزرگ از قوماندانان افغانستان که به ریاست اسمعیل خان در یکی از نقاط کوهستانی ولایت غور تشکیل شده بود و بنام جلسه ساغر یاد می شد ، پایان یافت .

۱۸ اکتوبر

۲۶ میزان

مولوی محمد یونس خالص به حیث سخنگوی ائتلاف مجاہدین افغانستان تعیین شد .

۲۲ نوامبر

۲ قوس

مجمع عمومی موسسه ملل متحد با اکثریت ۱۲۳ رای قطعنامه را صادر کرده و از نیروهای شوروی خواست تا از افغانستان بیرون شوند .

۲۹ نوامبر

۸ قوس

لویه جرگه در کابل تشکیل شد تا روی قانون اساسی جدید بحث نماید .

۱۹۸۸

۲ - ۸ اپریل

۱۲ - ۱۹ حمل

نمایندگان حکومت کابل و پاکستان در ژینوا گرد هم آمدند تا ترتیبات محفلی راکه طی آن توافقات ژینوا به امضا میرسد ، بررسی کنند .

۱۴ اپریل

۲۵ حمل

به اثر تلاشهای فراوان نمایندگان ملل متحد در امور افغانستان توافقات ژینوا بین نمایندگان حکومت کابل ، پاکستان . اصحاب شوروی و ایالات متحده امریکا به امضا رسید .

۲۶ می

۶ جوزا

محمد حسن شوق به حیث صدراعظم حکومت کابل تعیین گردید .

۱۹۸۹

۲۷ جنوری

۷ دلو

اکثر کشور های غربی و جاپان سفارت خانه هایشان در کابل را بستند .

۱۴ فبروری

۲۵ دلو

آخرین سرباز شوروی افغانستان را ترک نمود .

۲۱ فبروری

اول حوت

حکومت کابل حالت اضطرار را اعلان کرد .

۲۱ فبروری

اول حوت

سلطان علی کشتمند دوباره به حیث صدراعظم افغانستان تعیین شد .

۲۲ فبروری

۳ حوت

اجتماع از نمایندگان تنظیم های مختلف مجاهدین افغانستان بخاطر تعیین زعامت و حکومت موقت مجاهدین در شهر راولپندی تشکیل شد . این اجتماع بنام شورای مشورتی مجاهدین افغانستان شهرت یافت .

۲۶ فبروری

۶ حوت

پروفیسر صبغت الله مجددی از طرف شورای مشورتی به حیث رئیس جمهور موقت افغانستان انتخاب گردید .

۵ مارچ

۱۴ حوت

بعد از زد و خورد مختصر میان مجاهدین و سربازان حکومت کابل ، پایگاه نظامی ثمر خیل در شرق جلال آباد به تصرف مجاهدین در آمد .

۸ مارچ
۱۷ حوت
حمله بزرگ مجاهدین بغاظر تسخیر شهر جلال آباد آغاز کردید .

۱۰ مارچ
۱۹ حوت
عربستان سعودی حکومت موقت مجاهدین افغانستان را به رسمیت شناخت .

۷ اپریل
۱۸ حیل
ایالات متحده امریکا شخصی بنام پیتر تامسن را به حیث سفیر آنکشور نزد مجاهدین افغانستان معرفی نمود .

۱۵ می
۲۵ ثور
لویه جرگه در کابل ترتیب یافت .

۹ جولای
۱۸ سرطان
۳۲ تن از فرماندهان و مجاهدین مربوط جمعیت اسلامی افغانستان در ولایت تخار بدست یکی از قوماندانان حزب اسلامی بنام سید جمال کشته شدند . حزب اسلامی تعداد کشته شدگان را یازده نفر خواند .

۱۸ جولای
۲۲ سرطان
بدنبال کشته شدن فرماندهان جمعیت اسلامی افغانستان در ولایت تخار ، پرفیسر برهان الدین ربانی ضمن سخنرانی در اجتماع که به مناسبت یاد و بود آنها در شهر پشاور دایر گردیده بود از رهبران جهاد خواست تا عضویت حزب اسلامی در حکومت موقت به حالت تعلیق در آید .

۵ اگست
۱۴ اسد
انجنیر گلبدین حکمتیار طی کنفرانس مطبوعاتی حکومت موقت

را بی اعتبار خوانده و از عهده وزارت خارجه حکومت موقت
مجاهدین استعفی نمود .

۱۹۹۰

اول جنوری

۱۱ جدی

سید جمال قوماندان حزب اسلامی افغانستان که مسئول قتل
فرماندهان و مجاهدین جمیعت اسلامی در ولایت تخار بود همراه
یا برادر و دو تن دیگر از همکارانش در شهر تالقان به دار
آویخته شد .

۶ مارچ

۱۶ حوت

جنرال شهنواز تنی وزیر دفاع حکومت کابل دست به کودتا زد
ولی ناکام گردید .

۶ مارچ

۱۶ حوت

انجنیر کلبدین حکمتیار امیر حزب اسلامی افغانستان در یک
کنفرانس مطبوعاتی در شهر اسلام آباد پاکستان حمایتش را از
کودتایچیان اعلان نمود .

۷ مارچ

۱۷ حوت

عده از رهبران کودتا به شمول جنرال شهنواز تنی از افغانستان
فرار نموده توسط طیاره نظامی به مناطق قبایلی پاکستان
پیاده شد .

۱۵ اپریل

۲۶ ثور

اجتماعی در ولایت هرات بخاطر تسلیم شدن تعدادی از افراد
مسلح به حکومت داکتر نجیب شکیب شده بود . دو تن از افراد
مسلح از میان صفوف تسلیم شدگان بروی مقامات حکومتی آتش
گشودند . فضل الحق خالقیار ولی ولایت هرات زخمی گردید و
چند افسر به شمول جنرال جلال ریمنده کشته شد .

۲۱ اپریل
اول ثور
فضل الحق خالقیار به حیث صدراعظم حکومت کابل تعیین شد .

۲ سپتامبر
۱۲ سنبله
داکتر نجیب الله جهت اشتراک در کنفرانسی کابل را به قصد پاریس ترک نمود .

۶ سپتامبر
۱۵ سنبله
عده از فرماندهان تنظیم محاذ ملی اسلامی افغانستان در ولایت ننگرهار زمانیکه مشغول جلسه بودند هدف راکت سکاډ قرار گرفته ۶ کشته و ۲۵ تن آنها مجروح گردیدند .

۱۰ سپتامبر
۱۹ سنبله
پروفیسر صبغت الله مجددی رئیس حکومت موقت مجاهدین راهی صفحات شمال افغانستان گردید .

۹ اکتوبر
۱۷ میزان
قوماندانان مشهور اکثر ولایات افغانستان جلسه شانرا در مرز افغانستان و پاکستان در منطقه شاه سلیم دایر کردند . درین اجتماع که بنام شورای سرتاسری قوماندانان جهادی افغانستان مسمی گردید احمد شاد مسعود نیز اشتراک نمود

۲۴ اکتوبر
۲ عقرب
توافقنامه برای رفع اختلافات و تاسیس اداره واحد در مناطق آزاد میان دو تنظیم حزب اسلامی افغانستان و جمعیت اسلامی افغانستان در پشاور به امضا رسید .

۱۱ نوامبر
۲۰ عقرب
پروفیسر صبغت الله مجددی رئیس حکومت موقت مجاهدین عازم

جبهات ولایت هرات گردید

۱۹۹۱

۹ فبروری

۲۰ دلو

بدنبال تصمیم حکومت موقت مجاهدین ، یگ گروه بالغ به سیصد تن از مجاهدین گروههای مختلف عازم عربستان سعودی شدند تا در کنار عساکر متحدین علیه عراق بجنگند .

۳۱ مارچ

۱۱ حیل

شهر خوست بدست مجاهدین سقوط نمود .

۲۰ اپریل

۳۱ حیل

انفجار عظیمی در اسد آباد مرکز ولایت کنر حدود هزار کشته و زخمی از خود بجا گذاشت .

۲۰ اپریل

۱۰ ثور

نیروهای حکومت کابل توانست بعد از درگیری های خونین یکی از پایگاههای مهم مجاهدین در منطقه تنگی واغجان ولایت لوگر را تصرف کند .

۱۵ می

۲۵ ثور

به سلسله عملیات مجاهدین در شمال افغانستان پایگاه ستراتیژیکی حکومت در ولسوالی خواجه غار ولایت تخار بدست مجاهدین تحت فرماندهی احمد شاه مسعود سقوط نمود .

۱۷ می

۲۷ ثور

جنگ شدید میان گروههای مجاهدین در ولایت کنر آغاز گردید .

قوای عظیم از نیروهای زمینی و هوایی حکومت کابل بر مراکز فرماندهی اسمعیل خان در ولایت هرات حمله نمودند .

۱۹ می

۲۹ ثور

اسمعیل خان قوماندان عمومی مجاهدین ولایت هرات اعلان نمود که در اثر بمباران نیروی هوایی کابل حدود ده هزار خانواده از ولسوالی های زنده جان و اطراف شهر هرات به مناطق امن تر کوچیده اند و این خانواده ها بدون آب و غذا و سرپناه در خطر نابودی قرار دارند .

۲۲ می

اول جوزا

چهار عدد راکت سکاد بر ولسوالی خواجه غار ولایت تخار اصابت کرد . اضافه از پنجاه تن کشته و زخمی شدند . در میان مجروحین یک کارمند سویدنی کمیته خیریه سویدن برای افغانستان نیز شامل بود .

۲ جون

۱۲ جوزا

در اثر بمباران شدید و حملات حکومت کابل در شمال افغانستان ، مجاهدین از مراکز حکومتی که آنها را سه هفته قبل در ولسوالی خواجه غار تصرف نموده بودند عقب نشینی کردند .

۲۱ جولای

۳۰ سرطان

مجاهدین بعد از درگیری های خونین چند پایگاه حکومت کابل در شمال افغانستان به شمول ولسوالی های خواجه غار ، اشکاشم و زیباک را تصرف کردند .

۱۶ اگست

۲۵ اسد

طیارات حکومت کابل بصورت گلهانی به مرکز فرماندهی احمد شاه مسعود در ولایت تخار حمله نمودند دهها تن از اهالی و مجاهدین کشته و زخمی شدند طی مسعود بطور معجزه آسا از

این حادثه جان به سلامت برد .

۱۸ سپتامبر

۲۷ سنبله

حملات مجاهدین برای تسخیر شهر گردیز آغاز گردید .

۲۸ سپتامبر

۷ میزان

یک هیات از رهبران مجاهدین افغانستان برای اشتراک در جلسه عمومی موسسه ملل متحد عازم نیویارک شدند .

۵ نوامبر

۱۴ عقرب

یک خبرنگار پرتگالی هنگام مصاحبه بر محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان در منزلش در حومه شهر روم کشور ایتالیا حمله نمود . شاه سابق با برداشتن جراحات جزئی از حادثه جان به سلامت برد .

۸ نوامبر

۱۷ عقرب

هیات مجاهدین افغانستان به سرپرستی برهان الدین ربانی پاکستان را به قصد جده ترک نمود . این هیات می خواهد تا از طریق عربستان سعودی برای مذاکره به روسیه بروند .

۱۵ نوامبر

۲۴ عقرب

اعلامیه مشترکی بین هیات مجاهدین و مقامات روسیه در هشت ماده در شهر مسکو به امضا رسید .

۱۹ نوامبر

۲۸ عقرب

حزب اسلامی افغانستان اعلان نمود که مجاهدین شان حملات وسیع بالای پایگاههای حکومت در سراسر افغانستان را از سر گرفته اند . این حملات با فیر تفنگچه توسط انجنیر حکمتیار بر یک پوسته حکومتی در ولایت لوایت آغاز گردید .

۲۱ جنوری
اول جدی

حدود هزار سربازیکه هنگام سقوط شهر خوست بدست مجاهدین اسیر شده بودند طی مراسمی در غند ژور ولایت پکتیا آزاد شدند .

۱۵ مارچ
۲۲ حوت

ولایت سمنگان بدست مجاهدین سقوط نمود .

۲۰ مارچ
۲۸ حوت

مجاهدین گروه های مختلف و افراد ناراض اردوی حکومت کابل کنترل شهر مزار شریف را بدست گرفتند .

۱۱ اپریل
۲۲ حمل

افسران و سربازان پوسته های امنیتی شاهراه سالنگ به مجاهدین احمد شاه مسعود پیوستند .

۱۴ اپریل
۲۵ حمل

مجاهدین کنترل میدان هوایی بگرام را بدست گرفتند .

۱۶ اپریل
۲۷ حمل

داکتر نجیب الله به دفتر سازمان ملل متحد در کابل پناه برد .

*** ** **

از متن کتاب :

- من به صورت کامل پیشبین بودم زیرا هنگامیکه دیموکراسی در يك کشور حکمفرما و آزادی موجود باشد این گونه مسایل طبیعی است. بناءً من در همه مسایل از اندیشه و تأمل کار می‌گرفتم.
- «اعلیحضرت محمد ظاهر شاه» همان روزیکه حکومت من از شورا رأی اعتماد گرفت، دروازه های ولسی جرگه باز بود.
- «داکتر محمد یوسف» من به نمایندگی علما به شورا رفته بودم و با وکیلان حرف می زدیم و بر ضد کمونیستها تبلیغ می کردم.
- «پروفیسر صبغت الله مجددی» من به شما گفته میتوانم که در افغانستان هر خشت که گذاشته شده در آن خشت نشان انگشت محمد داود خان موجود است.
- «داکتر محمد حسن شرق» ... و يك شب که باران می بارید و ماه حمل بود ما دوازده نفر با همدیگر تعهد کردیم که بعد از آن در راه اسلام به شکل منظم مبارزه کنیم.
- «انجنیر گلبدین حکمتیار» مسأله عمده که در جنگ گوریلایی ما از آن استفاده کردیم عبارت از نظم و سازماندهی بود که ما نه تنها در دره پنجشیر بلکه در نقاط مختلف آنرا بکار بردیم.
- «احمد شاه مسعود» ... بعداً موثر آمد و دست های امین صاحب را ولجک نموده او را به زندان بردند.
- «خانم حفیظ الله امین» دوبار از طرف محاکم نام نهاد به اعدام محکوم شدم و مرا چنان شکنجه نمودند که حتی تصور آن برای دیگران مشکل بود.
- «سلطان علی کشتمند» ما به این فکر بودیم که به مجرد خروج نیروهای شوروی باید يك بدیل بوجود بیاید.
- «پروفیسر برهان الدین ربانی» من در جریان سفرم به ژنو بعضی از رهبران مخالفین را دیدم.
- «داکتر نجیب الله»